

آموزش

امپراتوری ذهن

## مجموعه کلاسهای دستا فیزیک

### آموزش کاربردی انرژیها و شناخت انرژیها:

ترم ۱ = شناخت ذهن، اثرات بیرونی و درونی، محل ثبت آفرینشها، الهامی کردن ذهن، هدف این ترم تغییر دیدگاه نسبت به دنیا، انسان، سرنوشت و خود است. دنیا بسادگی تصور ما نیست دنیا با آنقدر پیچیده است که با قول عرفا پیوند رازهای دنیا برای هیچکس همسر نیست. حتی اگر تمام آدمها تمام تجربیاتشان را روی هم بگذارند، اما هرکس به اندازه خودش میتواند وظیفه دارد بدنبال آن برود. بقول بزرگی: من هر جا بروم برایم جاهد است زیرا به اندازه دو تا کف پا، حق دارم و دو کف پای من حق ملی کردن کل کره زمین را دارد، پس باید از حقیقتان استفاده کنیم. ساکن و ساکت و زخمی نباشیم، همانکجا که ما اشرف مخلوقات نیز هستیم.

ترم ۲ = ذهن در گانه یکطرف قضیه است طرف دیگر مربوط به احساسات ما است که از جایی دیگر آنها را جمع آوریم میکنیم و با آن حرکت میکنیم. جمع آوری احساسات (مدیتیشن) وسیله است تا هدف وسیله ای برای حرکت است. هدف این ترم اینست که از هر قسمت سیستمهای انرژی که به دردمان میخورند شکر ای داشته باشیم. از حس انرژی، حس انرژی در بدن، جابجا کردن آن، حس رنگی انرژی و جابجایی آن و نیز توانستن از طرق فرعی مدارهای سینه را تحریک کنیم و با زمین مرتبط شویم.

ترم ۳ = در این ترم باید مستقل عمل کنیم و بتوانیم از خود دفاع کنیم و باید خود را در محیط حفظ کنیم. نباید بگذاریم حتی افکار زیاد به ما صدمه بزند و نه با دیگران صدمه بزنیم. سیستم دفاع از خود خیلی گسترده و زیاده است. در مقابل انواع و اقسام نیروها تکنیک وجود دارد که از هزاران سال پیش تا حالا با این تکنیکها عمل میکنند. این بخش اول ترم ستوم بود. در بخش دوم این ترم یاد میگیریم چگونه شخصیت انرژی انسانها را شناسایی کنیم که قبل از آن باید شخصیت انرژی خود را شناسایی کنیم. زیرا فرم انرژی ما شکلی دارد. بعد از شناسایی نه با کسی صدمه میزنیم و نه اجازه صدمه زدن به کسی را میدهیم.

ترم ۴ = در این ترم با روشهای خودگرمی و تسلط و دخالت در انرژیهای دیگران و جهلات روانی و انواع شکردهای سایکیکها و شهنما و امثالهم آشنا میشویم. از آنجائیکه این دوره ویژه میا شد هر چه از ترم بطور منظم و هنرمندانه خواهد شد.

ما در همه چیز با هم متفاوتیم. ولی همه چیز که ناشی از چیزهای خاص است. وقتی تمام تعصبات ما میتواند خلاصه در بله یا خیر شود پس خیلی از چیزها را میتوان خلاصه کرد. همه اینها ناشی از ذخیره انرژی ما است. برض قدرتش خوب بودن را ندارد. اعمال خوب قدرت میخواهد. مگر روح واحد نیست و چیزی است که خودش را شرح کرده که بشتر است. خلقت واهی از روح در ما وجود دارد. ما تجربه ای از روح هستیم و تناسخ کذب است. البته وجود دارد ولی نه به این شکل که مد شده و بیان میکنند. روح از یک منشأ است و سپس روح ما از یک منبع است. عامل اختلاف بین ما تنها در آگاهی است. خلقت از جنس آگاهی است (انرژی ۰۰۰۰). این دنیا از جنس آگاهی است. پس یکی از تفاوت ما با هم آگاهی است. قرآن: آیا کسیکه میداند با کسیکه نمیداند یکی است. یا تپنترین سطح آگاهی دانشی است که حتی آن هم مقدس است. بنابراین یکی از اهداف خلقت بالابردن سطح آگاهی است. پس این روح واحد خود را شرح و تجربه نموده و این عمل از طریق ما صورت گرفته است. یک چیزی وجود داشت که قابل وصف نبود چون کلمه نور ۰۰۰۰. همه پس از آن بوجود آمدند. بنابراین قبل از خود را نمیتوانند توصیف کنند. همان چیز پس از خلقت سوالی از خود کرد که من کیستم. در لحظه سوال چون زمان وجود نداشت جواب خود را گرفت و همه مخلوقات پاسخ سوال است و ما به ازای پاسخی که میدهیم یا داش خواهیم گرفت. همه ما از یک منشأ هستیم و اختلاف ما در آگاهی است. همه ما در یک چیز مساوی هستیم و آن در تجربه ای است که او انجام میدهد. یکی از اصول برابری تجربه روح است. اگر بتوان روح را تجربه کرد و زندگی به این نیت که داریم روح را تجربه میکنیم و اینکه روح دارد باشما تجربه کسب میکنند دیگرکه عوض میشود و این از راه دل است نه منطق. اصل برابری اینهاست که در تجربه برابریم و حق نداریم که بگوئیم تجربه من بالاتر از تجربه توست و اینهاست که نمیتوان در مورد کسی قضاوت کرد. از دید عرفانی: روح از طریق فرد در حال تجربه است و من کسی هستم که بگویم تجربه او بد است و اگر اینکار را بکنیم روح و تجربه او را نکذیب میکنیم. من هیچ تجربه ای را در وجود هیچکس نفی نمیکنم. یک اصل برابری دیگر وجود دارد که ما مختار انسان مربوط میشود. اینکها یک ساختار داریم و شکل واحدی داریم. وحدت شکل ما را در کلمه انسان یکسان میکند. ما در انسان بودن برابریم نه در بشر بودن نه در آدم بودن. برای یافتن آزادی دیگرگون باید باور داشت که هیچکس بالاتر یا پائینتر از ما نیست. اگر کسی به شرایط نامطلوب خود را وفق بدهد انرژی اش متراکم میشود و آگاهی همیشه پائین میرود. اگر شما منقبض شوید انرژی شما متراکم میشود. فضای اطراف وجود ماها آنقدر کوچک است که هیچ نمیتوان انحنای آنرا محاسبه کرد. انحنایش بیشتر میشود و متکیه منبسط باشیم. فرد منتظر منتظر گذشت زمان است و زمان نمیکزد چون خودش در انقباض است و در حال ثباتی چون منبسط است زود میگزد. نیروهای هرکسی از هر جنسی باشد انرژیهای از همان جنس را جذب میکند. در حال انقباض کاری را شروع کنید. ما با انرژیهای خود بر اطرافیان اثر میگذاریم. یکی از راههای شناسایی سطح انقباض و انبساط بررسی صادقانه زندگی خود است. بعضیها زندگی را تبدیل به جهنم میکنند و تنبیه یا دگرگوند که این جهنم آنقدر به آنها فشار میآورد و از لحظه ای که جهنم را رها کنند و بگویند چه کارش کنم و از لحظه ای که آنرا درست

بدارند زندگی را تبدیل به بهشت میکنند. بیشترین شکنجه‌ها در طول تاریخ از طرف کسانی بود که رهبر آنها با محبت و نرمی سفارش میکرد و سختترین شکنجه‌ها در تاریخ از طرف پیروان مسیح<sup>(۲)</sup> بوده است. آنها نزدیکترین سبیل تاکید مثبت هستند و با تاکید مثبت اخلاقی همان چیز مورد تاکید را نفی میکنند. مثلاً میگویند توبه خدا محبتی دادی و با او کاری میکنند که خدا را خشنکین میکنند. فرار از نهی برای افرادی است که ضعیف النفس هستند.

### تکنیکی برای تمام مراحل زندگی:

برای بدست آوردن هر چیزی باید آنرا خواست و سپس رهایی کرد. نباید آنرا خواست و بعد آن گیر داد. در مورد خواستن انرژی و ساختار انسانها متفاوت است. پیش شرط پذیرفتن مسئولیت این است سبب دیگر اجازه آفرینش به آن ندهیم. دقت اینجا انرژی مفید آنرا داشته و در مسیر بهتری بکار رود و اولین اثر آن از بین رفتن ناراحتیهای جسمی است. در بخشش چیزی بالاتر از توبه وجود دارد و آن بخشش خداوند است و خداوند نیازی به توبه ندارد و توبه را برای ما گذاشته است. در قرآن میگوید ان الله یحب التوابین یعنی خدا کسانی که توبه میکنند را دوست دارد. افراد یا کم حافظه اند یا کم انرژی بوده و یا نمی‌خواهند یا یاد آورنده مشکل دارند و نمیتوانند تنظیم زیبا تکرار نوارده و مانع میل از هم باشند میشود. البته نظم نباید وسواس و تکرار باشد همیشه مدتهاست و این بد است. انرژی یا سرنوشت از بی‌نیافت و... احتمالات که میتواند با آن انرژی تعلق بگیرد.

اگر شخصی بخواهد با استدلال سعی شیارا گول بزند چون نیت او خراب است این رنگ زرد خالص نیست. بلکه زرد در رنگ است و حصا رهمان رنگی میشود و انسانهای صالح و نرمال نخواهند بود. پس محافظت از خود خیلی مهم است. با سپرهای جلوگیری کنند از حالتها و عواطف میشود جلوی بیماریها را گرفت. برخی از سپرها با رنگهای خاص میتواند جلوی بیماریها را بگیرد. ویروس خود دارای هاله است و دارای انرژی خاص و طول موج خاص است که با سپرهای محافظ میشود جلوی طول موج آنها را گرفت. بیماریها از راه دور و بدون ویروس هم منتقل میشوند. سرما خوردگی درمان ندارد اما میشود جلوی پیش را گرفت. کافی است طول موج آن را بیا بید. با ایجاد آن طول موج ویروسها از بین میرود. یکم از راههای شفا دهی همین است. هیچ شفا دهنده‌ای نمیتواند خود را درمان کند. درمان دیگران خیلی راحتتر از درمان خود است. به هر حال باید در برابر اخلاقیات پست مایل کرد و خود را محافظت نمود. برخی سپرها ناحیه خاص دارند و آقل با یوربی ناحیهها پاک شوند. سپرهای ساخته شده بستگی مستقیم به انرژی ما دارد. ذخیره انرژی کم سپر ضعیف و بالعکس میسازند. پس از قدری تمرین مداوم دیگر عادی میشود و سپر را ایجاد میکنیم و سپر خودش باقی میماند. سپرها ابتدا نیاز به مراقبه برای باقی ماندن دارند ولی سپس سپر خودش باقی میماند فقط کافی است آنرا ایجاد کنیم. برای دیگران نیز میتواند سپر ایجاد کنید حتی از راه دور هم میشود.

دعای کاه میخوانند و ضوت میکنند نیز از همین قانون است.

یک سخنران برای لحظاتی انرژی کاذب میگیرد چون بلد نیست آن کار را بکند و هاله اش گسترشی می یابد و حالت عاطفی آن سخنان را از طریق ارتباط عاطفی برقرار شده میگیرید، انرژی تاثیر گذار شما بر شما نیز کاذب است چون هوش متعالی پشت آن نیست و ممکنست ۱ یا ۲ سال دوام داشته باشد و این تاثیرات لحظه ای است، چون با انرژی کسب شده ممکنست ایدئولوژی خود را عوض کنید، بخشی از این قضیه ایده است، برخی دیگر با این دلیل است که شما خواسته اید او بر شما تاثیر بگذارد، در مقابل تمام اینها باید مستقل بود تا بتوان از خود محافظت نمود، یکی از آلودگیهای محیط از همین نوع است، مثلاً در یک کنسرت شما از خواننده خوشتان می آید و خود را باز میکنید و هر چه بیشتر از او خوشتان بیاید خود را بیشتر باز میکنید و انرژی بیشتری از او میگیرید و هر چه بیشتر جلب شوید او بیشتر شارژ میشود و هر چه بیشتر لذت ببرید هاله خواننده بیشتر میشود، پس یک نفر میتواند صدها نفر را در فرم کند چون آنها اجازه دفع شدن را داده اند، این نفوذها مضرند و باید جلوگیری شوند، یکی ممکنست نفس او مسلط باشد و اجازه نفوذ و تاثیر گذاری ندهد که این انکساک و تسلط نفس میخواهد حایب تعالی بقادفی است، مثل حضور در مجلس یک روحانی قوی و این روان را پاک میکند، بشرط واقعی و حقیقی بودن روحانی قوی نه کذب بودن آن.

تکنیک از بین بردن خاطرات ذهنی بد:

آنقدر با یاد این حالت خاطره بد را نگاه کرد تا آنکه ذوب شود و انرژی اش را آزاد کند و آب شود و اینکار را در لوح محفوظ خود میتوان انجام داد، آزاد شدن این انرژی اثر معونی دارد چون تسلط ذهن برای لحظاتی از بین میرود و حالت غم در ما باقی میماند که نوعی غم شیرین است و از این پس وقتی به آن نگاه میکنیم میبینیم که دیگر آن اثر را ندارد و تبدیل به ثبت خاطره میشود، تنها چیزی که شما با سنگوی آنید کارهای آن لحظه است اما با جا یگزین بهتر (مکانیزم عمل)

ساده ترین تکنیک این عمل:

مثلاً یک آهنگ بد را در تمام روز تکرار میکنند و یک دفعه بخود می آید که چه آهنگ بدی می خوانده است، وقتی چیزی به ذهنتان می آید اول به دورترین نقطه ممکن بدون اینکه به چشمش فشار بیاورید نگاه کنید، ماهیچه های صورت خواه ناخواه در طول روز منقبض میشود و اینجا متوجه انقباض آن میشود، و وقتی بادور میگیرید باعث شل شدن آن میشود و سپس به حالت دغم یعنی غیر مقاوم سازی ذهن میرسیم و در اینجا تفهیم میگیریم و میگوئیم آن آهنگ آنقدر تکرار شود تا جای آن دیگر تکرار نشود و از ذهن بیاید بیرون، مثلاً کسی راجع به دوستان چیز ناراحت کننده ای به شما میگوید با همین حالت اگر بگوئید این اهمیتی ندارد نباید به آن فکر کرد این نفی است و می رود داخل آفریده هایتان، با این تکنیک

به فکر می‌کشید بیا و تکرار شود، آنقدر می‌کشید تا همین‌جا بگوئید بیا و صدایش بزنید ولی او دیگر نیاید و خبری از او نماند. با شروع تمرین با مسائل کوچک کم‌کم به بزرگترین مشکلات می‌پردازیم. با این تمرین ابتدا اثر و سپس گذشته را حذف می‌توان کرد. البته با نوشتن هم می‌توان اینکار را کرد. اما با یاد اول مسئولیت آن آفرینش را پذیرفت. توانی که ما از آن صحبت می‌کنیم با تعالین جادی و طبیعی متفاوت است. اگر شما چیزی را در دنیا طبیعی هل دهید آن شیخ حرکت می‌کند ولی در عالم ما و راه اگر چیزی را هل بدهید آن شیخ نیز با همان نیروی شما را هل میدهد و چیزی این وسط به وجود می‌آید که آفرینش منفی شماست. ۱- تکرار ذهنی غیرخواسته ۲- ذهن دوم ۳- تصفیه گذشته.

بنابراین تکنیک در واقع پالایش است. آفرینش منفی در ضمیر نقش می‌بندد و برای ادامه گردش و حیات از انرژی جسمانی و روحانی استفاده می‌کند.

بحث لایه‌ها:

لایه اول: احساسات، قابل لمس است.

لایه دوم: روی جسم را گرفته و شکل جسم ما است که از تعداد زیادی رشته تشکیل شده است. کسانی هستند که می‌توانند این لایه را از خود جدا کنند و در آن واحد چند جا باشند. اگر آگاهی روی لایه دوم سوار باشد می‌تواند جدا شود. این لایه از پوست و رنگ پوست و مشخصات فیزیکی تشکیل نشده بلکه از رشته‌های خاکستری روشن تشکیل شده است. می‌توان آنقدر روی آن کار کرد که به آن شکل انسان بدهیم و در واقع نسخه‌ای از خود را تهیه کنیم. هاله لایه دوم را می‌توان دید زیرا در چشم ما یک سری سلولها وجود دارد که برای دیدن اوج غیر از نور است مثل اوج انرژی و اوج حرارتی. کار آن سوا می چشم سوم است.

لایه سوم: این لایه رنگی است و نامنظم می‌باشد. عواطف در لایه‌های دوم و سوم وجود دارند. بین هر لایه نیز لایه‌ای وجود دارد که این لایه‌ها را با هم متصل می‌کند. لایه‌ها و رنگها متفاوتند و نسبت به حالت با رنگها تغییر می‌کند و جاهای رنگها عوض می‌شود. شخص عصبانی یک رنگ قرمز رنگ در لایه آفرش دیده می‌شود که منشأ این رنگ قرمز از لایه عواطف ناشی می‌شود که توسط لایه عواطف با تمام لایه‌ها پی‌اثر شده و فرستاده می‌شود و همه لایه‌ها را خراب می‌کند. رنگها شامل هفت رنگ و ترکیبشان است. آنهایی که ترکیب هستند پیچیده ترند. تمام مسائل روزمره زندگی چه خوب و چه بد یک واکنش بسیار شدید در لایه‌های طنی ما دارد و باعث تغییر رنگ این لایه می‌شود. در لایه‌های بعدی اثرات شدیدتر است. مثلاً عصبانیت باعث قرمز رنگ شدن لایه می‌شود و هر چه عصبانیت قوی‌تر باشد این قرمزی بیشتر می‌شود و انرژیها حالت تعاقب با خود می‌گیرند و نشان‌گیری بسط او می‌شود. این نشان‌گیری با دو صورت انجام می‌شود. اول اینکه نشان‌گیری با چشم است که با حالت غیب با او نگاه می‌کنیم و هر چه

نظر شدیدتر باشد بیشتر میتواند جهت گیری کند و با جایی میرسد که انرژی جایی جمع میشود تا جایی که شکل گلوله و سیلا و با حلقه میشود که پرتاب میشود. اصطلاح چشم زدن یا چشم زخم دقیقاً همین انرژی حلقه ای است که پرتاب میشود. پس با نگاه انرژی را هدایت میکنیم که با کدام سمت برود. دوم از طریق ضمیر است که حتی ممکنست طرف را نبینیم و انرژی را با سمت او هدایت کنیم. با توجه به شخصیت و شکل انرژی انسانها شدت پرتاب انرژیها متفاوت است. برخی افراد انرژی منفعل دارند برخی تومسوی خور هستند پس اینها قدرت پرتاب انرژی ندارند. برخی تقاضی و پرخاشگر هستند که پرتاب انرژی در آنها بدتر است. مثلاً کسی بسیار عصبانی است و رنگ قرمز مضر در لایها تشکیل میشود. بخصوص در لای سوم و چهارم حالت پرتابی بیشتری دارند و با جایی میرسد که میخواهد آنرا پرتاب کند و در همین موقع کسی چیزی میگویی که فرد مجبور به نشستن سر جایش شده و نمی تواند چیزی بگوید. مثلاً بغض فرد را میگیرد یا در او عصبانیت فرد افسرده شده یا عصبانیت فروکش میکنند. این چشم به سمت خود فرد پرتاب میشود ولی نه مثل پرتاب آن به سمت فرد مقابل. مثل اینکه تیری که میزند و به سمت خود فرد برنگردد. اولین حالتی که این انرژی میتواند با آن برخورد کند، قلب است که باعث افسردگی میشود و حالت گری و حس بد بختی و شکست دست میدهد. از دست دادن انرژی را احساس میکنند و این انرژی جذب میشود. مثلاً در مجلس نشسته اید و بحث میکنید و کسی در بحث از شما قویتر است و شما حیطه ذهن خود را فعالتر میکنید و یکدفعه کسی با شما نگاه میکند و میبینید که شروع شده تغییر رنگ زرد و او هم با طیف زرد میروند که شروع به استدلال و بحث میکنند که حلیف آن زرد کرد است و بحث بالا میگیرد و تبدیل به کل میشود و مدام پرتاب نیروها صورت میگیرد. یکدفعه کسی استدلالی می آورد که شما در مقابل آن چیزی برای گفتن ندارید. در شما انرژی پتانسیلی وجود دارد که به سمت طرف پرتاب میکنید (فشار میدهید) و وقتی چیزی برای گفتن ندارید آنرا با تمام خوبی و بدیهایش به آن سمت هل میدهید. یعنی اگر طرف مقابل شما اینگونه مسلط باشد در واقع شما را گرفته است و انرژی عقید و هنر را جذب میکند و شما احساس میکنید که ضعیف شده اید و هر چه زور میزنید که پاسخ بدهید میبینید نمی توانید. در این بحث لای چهارم فعال میشود رنگی زرد روی شما و روی سر را فرا میگیرد و اگر عصبانی شوید قرمز نیز اضافه میشود و اگر بخواهید طرف را تحت تاثیر قرار دهید رنگ زرشکی نیز رو میشود. اینها حالات لحظه ای هستند که از درون و هاله ما حذف میشوند. چون ما بلد نیستیم حذفش کنیم و موقع بروز دفعش کنیم و یا موقع شکل گیری جلوی تشکیل شدنش را بگیریم که این سختترین کارهاست و کسی را میخواهد که دائماً در مراقبه باشد. وقتی به روزمان از چیزی حرص بخورید انرژیها در بالای سرتان طوری انباشته میشود که شبیه شکوه شتر است و کم کم حس تعادل را از دست میدهید. چون وقتی سر را پایین بیاورید همه انرژیها پائین و وقتی سر را بالا ببرید انرژیها بالا میروند و تعادل را برهم میزنند.

رنگ ترس خاکستری فوق العاده کدر است که میتواند زرد بزرگی قاطبی آن شود و در بدن بخصوص  
 جلوی بدن را میگیرد. هر چه این رنگ کدر تر باشد احساس شها سنگینتر و انرژی هاله آن ثقیلتر میباشد  
 انرژی ترس ثقیل و بزرگ و سفت است و انرژی دیگری از آن رد نمیشود که خیلی اختلال ایجاد میکند.  
 حضرت علی؛ ترس برادر مرگ است. ترس برای برخی انگیزه است و برای برخی فلج کننده. مثلاً یک مبارز  
 یا مجامع همه میترسند ولی عکس العمل فرد در مقابل ترس مهم است. بالاترین مبارزه در صفر نوردی  
 است چون فقط یک راه دارد و آن بالا رفتن است و با جایی میرسد که فقط با یک انگشت بند است. و  
 این قدرتهای نهفته انسان است که در لحظات حساس شکوفا میشود. حسادت سبز لجنی بزرگ است.  
 و اینها جرم دارند و در سیستم انرژی باقی میماند و از هاله حذف نمیشود مگر اینکه بلد باشید حذف کنید.  
 اولین حرکت در مقابل حسادت اینست که حسادت را نفی نکنیم بنابراین آنرا تا کید هم نمیکنیم. پس قبول  
 میکنیم که من حسادت کردم و سپس دورا پیش رویان میماند. اول اینکه تبدیل با غبطا کنیم آنرا. چون  
 حسادت میگوید چرا من ندارم او هم نباید داشته باشد ولی غبطا میگوید او دار من هم باید داشته باشم.  
 راه دقم که خیلی موثر است و قتیکه اعتقاد میخواند اینست که خیلی آرام توجه کنیم. اول از خدا سپاس از  
 خود سپاس از طرف مقابل درون خودت. با اینکه انرژی حسادت تبدیل میشود. پس از این کار اگر احساس  
 میکنی کردیم یعنی انرژی حسادت تبدیل شده و مگر نه، موفق به این کار نشده ایم. همانطور که حضرت علی فرمود:  
 حسد خورنده ایمان است. و ایمان یعنی وضویتی در خود ایما دکنی که همه موجودات در جهان از وجود  
 تو در امنیت باشند که در این صورت شخصی مؤمن خواهی بود. حسد برعکس ایمان عمل میکند و موجب  
 ناامنی موجودات میشود و داریم شخص حسود را به حرکت برای آزار روزیان و امیدارد. حسود هرگز نیامود.  
 برای خشم زمان لازم است. چون اول خشمگین میشویم بعد میفهمیم که باید خود را کنترل کنیم چون  
 خشم جمله ذهنی و عاطفی است. مگر اینکه فرد دائماً در مراقبه باشد. برای خشم باید خود را عقب بکشید.  
 انسانهای منفعل و ضربه پذیر خشم را در خود فرو میبرند برعکس افراد پرخاشگر که بیرون پرتاب میکنند  
 این انرژیهای منفی در جاهای خاصی ذخیره میشوند که باید بیرون کشیده شوند و دفع گردند. برخی چیزها  
 را نمیتوان دفع نمود اما باید به گذشته سپرد تا جلو نیاید. چون دیدن چیزها نشان میدهد که مربوط  
 به گذشته نیست چون به آن فکر میکنیم و آنرا میبینیم و آنرا نگذیب و نفی میکنیم و درام بزرگتر میشود.  
 بزرگترین صادر کننده وجهت دهنده چشم است. چشم زدن واقعی و ناخود آگاه و همچنان لحظه ای  
 است که در اوج انرژی را پرتاب میکند که شکلهای مختلفی از جمله گوی و حلقه ای و میله ای میباشد  
 که رنگهای مختلفی هم دارند. معمولاً با چشم چپ پرتاب میشوند زیرا انرژی سمت چپ پرخاشگرانه  
 است و این انرژی ساختار محیط را عوض میکند چون از جنس محیط اطراف هم میباشد. مثل اینکه یک  
 تیر به کمد بزنید. این انرژی رشته های فرد ضروب را بهم میزنند. اگر بدانید که در حال چشم زدن دریا  
 در حال چشم خوردنید در همان حال میتوانید جلوی این انرژی را بگیرید. این مسئله خیلی مهم است.



وقتی ما شروع به صحبت کردن میکنیم به گسترش دادن هاله خود مشغولیم. این کار را با کلام انجام  
 میدهیم و مستمعین از طریق توجه به صحبت‌های ما و دقت به کلام ما انرژی انبساطی ما را میگیرند و  
 چون همه به انرژی ما دقت میکنند یکجور انرژی را دریافت میکنند و به همین خاطر ساختارشان مثل  
 هم میشود. و اگر ناراحت باشند و مخالف حرفهای ما باشند ذهنشان بکاره میکند و ساختارشان دچار  
 شکستگی میشود. پس اگر خواهان بیشترین استفاده هستید دل بدهید باید بیشترین دل را بدهیم  
 دل دادن رمز قضیه است. چون با ذهن شروع میکنیم از طیف زرد شروع میشود و از ما شروع  
 و به اطراف گسترش یافته و محیط را دربر میگیرد. و کلام هر چه به کلام روح نزدیکتر باشد این طیف  
 به زرد طلایی نزدیکتر میشود و از طلایی با کهربایی روشن و نورانی تبدیل میشود که این رنگ آگاهی ناب  
 است و هر چه بیشتر مرتبط شویم مستمعین احساسی بهتری خواهند داشت. به همین دلیل در یک کلاس  
 افراد احساس خوبی خواهند داشت. خیلی از عوارض ذهنی در هاله‌ها در چنین کلاسی از بین میرود  
 چون هاله‌ها هر رنگ این هاله میشوند و همه یک هاله جمعی تشکیل میدهند و شروع به اصلاح میکنند.  
 و این انرژی جمع است. این هاله‌ها جمع آوری شده را اغلب با خنده و کارهای بی دلیل و بیهوده از بین  
 میبرند. هاله‌های جمعی نیروهای هسته‌ای برای کمک به ما با کلاسی می‌آیند. یک قسمت انرژی از زیر  
 کلو تا سینه است که اصطلاحاً انرژی نای است و به آن یان میگوئیم که دارای رشته‌هایی است که  
 جذب سینه شما میشود و چون کلام نورانی است سینه شما را نورانی خواهد کرد. کلام نورانی بهترین  
 چیز برای عوض کردن انسانهاست و به همین انبساط کلام خود را پرتاب میکنید. این رشته‌ها به  
 سینه شما میچسبند و حذف نمیشود چه منفی چه مثبت باشد. پس محافظت از کلام خیلی مهم است.  
 حتی کلام بد به شوی و جوک که به هم نسبت میدهید به سینه شما میچسبند و وقتی تعدادی زیاد شد  
 مدارهای سینه را میندد و پس از آن هر چه مدیریتش کنید نمی‌توانید سینه را باز کنید. قرآن یکدیگر را به  
 نامهای ناپسند و استهزاء صدا کنید. خداوند مسخره کنندگان را دوست ندارد. هر چه کلام چسبیده  
 به سینه بدتر باشد شما نیز همان رنگی میشوید. مقدس بودن کلام به همین دلیل است. و تمکین خداوند  
 در سوره انشراح به پیاپی میگوید <sup>(۱)</sup> اللهم نشرح لك صدرک یعنی ما مدارهای سینه تو را باز کردیم و از  
 هر رشته ناپاکی دور و پاکش ساختیم. و در جایی دیگر موسی <sup>(۲)</sup> میگوید رب اشرح لی صدري و سر  
 لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولى یعنی خدایا مدارهای سینه ام را گشاده کن و به این  
 واسطه کارم را راحت کن و حرفتگی رشته‌های زبانم را بگشاده تا به نور کلامم در آنها نفوذ کنم و حرف  
 مرا بپذیرند. یکی از جاهایی که هاله جمعی وجود دارد نیازهاست و یا عبادتگاههای سلوا از مردم  
 است. هاله‌های جمعی در همه جا وجود دارد فقط با حالت‌های مختلف. مثلاً در جلساتی مثل جلسات  
 تلقین که با هاله شما همین کار را انجام میدهد ولی با رنگهای ناصحن. با تلقین انرژی زرشکی به شما  
 پرتاب میکند که باعث میشود که ارتقاه روح پیدا کنید. بلکه انرژی کاذبی است که احتیاجی به آن  
 ندارید و پس از مدت کوتاهی دیگر چیزی از آن حس نمیکند مگر آن که انرژی همان لحظه را در آن هاله

ایجاد کنید که تنهایی تهییم میرسد که در طیف قرمز و نارنجی و جداگش زرد است و انرژیهای پرتابی از سوی طرف انرژیهای است که بعداً تبدیل به چیزی میشود که به درد شما نینخورد زیرا هیچ کمال و ارتقائی در آن نیست و روح و مدار شما را ارتقاء نیندهد. البته در برخی مواقع که کسانی که بودند دارند خوبست. و برای کسانی که اعتماد بنفس ندارند یا برای افسرده‌ها یا در کلاسهای روانشناسی روانشناس‌ها را خود را بیشتر میکند و شما با توجه خود نیز این‌ها را گسترش میدهند.

هرچه فاصله لایه‌ها بیشتر باشد لایه لطیفتر است. انرژی مثل سیال است. قابل چرخش و بزرگ و کوچک شدن و متحرک و بنیای دارد. بولبل تبرکز و آگاهی بر روی آن است که همان سیال انرژی است که با آن احساسات را گسترش میدهم و با جاذبه و منتقلش میکنیم. انرژی اگر با آگاهی باشد میتواند از بدن بیرون آورد و به جری منتقل کرد. در خواب این کار را میکنیم ولی در بیداری جسم از این موضوع میترسد. و در خواب آگاهی وجود ندارد لایه‌های انرژی پاره نمیشود ولی در مرگ این لایه‌ها پاره میشوند. در دست غوران انرژی داریم. انرژی دهنده و انرژی گیرنده و شفا دهنده میباشند. با همین لایه‌های انرژی است که ما هوا را تنها دشمنان خود را که از پشت سر می آیند را نیز احساس میکنند و با هنگامیکه خواهند با احساس حضور دشمن بیدار میشوند انسانها بخاطر حضور در اجتماع این احساسات بنیانی را از دست دادند. انسانهای اولیه بسیار باها متفاوتند نه از نظر جسمی بلکه از نظر روحی به خاطر ارتباط با خود و طبیعت و با یاد دوباره بازگشت. علیرغم چیزها تیکه ما میپردازیم خیلی از تعهییات با جسم است و خیلی از تعلیم باید با جسم باشد. البته روان بسیاری از چیزها را قبول نمی‌کند. بسیاری از استعدادهای عالم ریشه جسمانی دارد. و مقداری فطری است و مقداری هم روحانی است. بسیاری از تعهییات را فطرت میگیرد و نیز بسیاری از اهداف ما را نیز فطرت تعیین میکند دید ما دید بنیادی و غیر تکراری و کلیدی است. فطرت آن نیست که شما یاد گرفته‌اید. بنیاد بشریت از انرژی فطرت است. سیستمهای حیاتی فطری را از خود دور میکنیم درحالیکه انرژی ذخیره وجودی ما هستند که با آن همکاری میتوانیم بکنیم که در ازای شکست و مایوس شدن این انرژیها را هدیه میکنیم. فطرت مکانیزم بسیار پیچیده‌ای است. بنیان و اتصال خلقت از طریق انرژی فطرت است. هر چیزی در خلقت پیدا انهای انرژی بینهایتی دارد. هر چیزی خودش میدان انرژی است. عبادین انرژی هستی و آگاهی موجودات از طریق با هم متصلند و این اتصال بسیار زیباست. همه ما حسابهای داریم که حساب آگاهی است. یکی از راههای بزرگی اینست که ما با هیچ کاری نمیتوانیم از خارج از خود کسب انرژی کنیم. با کار خیر و تقوا انرژی بالا میرود. ولی هیچکس راهی را پیدا نکرد که از خارج از خود کسب انرژی کند. تمام اعمال دینی ما

برای پرورش و آزاد کردن انرژی درون است. شمع را نگاه کنید نور از دو جهت است. یکی شعاع  
 که دارای انرژی است. دیگری نور که بدون انرژی است. در میدان انرژی نیز همینطور است. هر موجودی  
 دارای نور است که از خود تراوش میکند. نورها همدیگر را میسازند این نورها که از جانها صادر  
 میشود خلقت را با هم متصل کرده که یکی از نیروهای وحدت است. پامپ و اساس انرژی وحدت است.  
 در عالم هستی نوری که توانسته تمام اشیا را با هم متصل کند عامل وحدت است. وحدت و یگانگی  
 در حقیقت نوری است که ما در آن غرق هستیم. پس ما نوری هستیم که در نور لطیف تری محویم  
 قطره ای در دریا هستیم. قرآن: خدا نور آسمانها و زمین است و مثل نورش چراغی را میماند با  
 چراغ که آن چراغ در میان شیشه ای است و آن شیشه مثل ستاره درخشان است. نوری است  
 افزون بر نور و خداوند هر که را بخواهد به نور خود هدایت میکند. آن نور در خانه هایی است که  
 خداوند اجازه داده ناهش در آنجا بلند شود و صبح و شب تسبیح او گویند. بون ما یک جسم  
 دارد مثل لامپ و دارای نیروهای داخلی مانند برق است که دارای نوسان است و هر چه حرارت  
 و نوسان بالاتر باشد انرژی بیشتری سا طبع میکند و اطراف را در بر میگیرد. انرژی درون ما نیز همین  
 مدلی است. ما بوسیله همین نوار و انرژیهای سا طبع شده از خود به یکدیگر متصل میشویم. مثلاً  
 وقتی سطح آگاهی فرد بالا میرود نیروهای هستی که میفهمند او تغییر کرده و وقتی به او میگویند فرد  
 احساس ناراحتی میکند.

انسان و لایه هایش داخل هاله ای بشکل پوسته تنم مرغ هستند. انسان یکبار باید از رحم مادر  
 خارج شود و یکبار از این پوسته باید بیاید بیرون. این پوسته در طی زمان آنقدر سفت و محکم میشود  
 که شخصیت ما را ساختار آن نمیشود خارج شود. کسانیکه از این پوسته خارج میشوند بنوعی  
 میپایزند. این مرگ قبل از مرگ اصلی است. پیاپی<sup>(۵)</sup> پیرید شیل از آنجا به پیرید. برای خارج شدن  
 باید پوسته را نازک کرد و خاشاک آن را کند تا خارج شد یعنی سرد. همه سپرها در اصل در لایه آخر  
 تشکیل میشود و سپر اصلی باید در جلو تشکیل شود و این سپر فقط موقع مرگ باز میشود. هیچکس  
 نمیتواند به شما رخنه کند. تمام سپرها دور پوسته شما تشکیل میشود. بهتر است که با آن  
 رنگ بدهید. هاله آن حدود ۸۰ سانتی ماست ولی انواری دارد که ممکنست تا ۵ متر هم برود  
 همه این ایزاحیات ما داخل این پوسته است و اگر باز شود منفجر میشود و تمام آن خارج میشود  
 این پوسته شماست ولی شما حد ندارید. پوسته شما درون شماست ولی بیرونتان است. در  
 بین رنگها سبز همه عجیبتر است. میتوان هنگام خستگی و کسالت و افسردگی و امثالهم رنگ  
 پوسته را تبدیل به سبز نمود. تمام پوست را میتوان سبز نمود ولی در رنگهای قرمز و نارنجی  
 و زرد این امکان وجود ندارد. حالت برعکس هم وجود دارد. مثلاً اگر کسی سرطانی داشته باشد  
 باید با رنگ قرمز درمان شود. کسیکه درمانگر است باید ریشه سرطان را با رنگ قرمز از بین

از بین ببرد نه از طریق سلولهای بی، در موارد شفا دهی یا انرژی دادن معانی رنگها عوض میشود. مثلاً  
 چرخه اول دارای رنگ قرمز خالص ناب است که شامل قانون رنگ نمیشود ولی بعضی از رنگها هستند که  
 باید در هر لایه بدن شناخته شوند. مثلاً در لایه ۶ تا پانزدهم رنگ قرمز اثری ندارد زیرا در این لایه رنگهای  
 از طیف ارغوانی و بنفش و آبی موثرند؛ سپرهای که ساخته میشوند صورهای ذهنی خالی است  
 که ما با ذهن و اراده خود با رنگ ایجاد میکنیم. رنگ در سپر بسیار شبیه درمان همیوپاتی است.  
 همیوپاتی یعنی مشابه درمانی یعنی آن بیماری را از طریق خود بیماری درمان کردن یا هر چیزی که عوارض  
 آن شبیه خود بیماری است. ما اگر رنگی را می بینیم بنحوا اینست که آن چیز رنگی همه رنگها را در خود دارد  
 بجز همان رنگی که ما میبینیم. یعنی آن چیز تمام نورها را جذب میکند بجز همان رنگی که ما میبینیم.  
 پس اگر چیزی قرمز را دیدیم با این معناست که آن چیز همه رنگها را جذب میکند بجز رنگ قرمز و آنرا  
 منعکس میکند و ما آنرا میبینیم. به همین دلیل اگر ما به رنگ قرمز تیره خیره شویم و بعد به رنگ سفید  
 نگاه کنیم آن رنگ سفید را سبز خواهیم دید. ما دقیقاً همین کار را باها لا خود انجام میدهیم. وقتی سپر  
 آبی برای خود درست کنیم فقط رنگهای آبی را دفع یا منعکس میکند. بعبارتی رشتنهای آبی رنگی که  
 دیگران بسوس ما پرتاب میکنند را دفع میکند. بنابراین همان مشابه درمانی است. آبی تقریباً در  
 تمام دنیا رنگ روحانیت و اشراقیت است. در چین رنگ زرد این معنا را میدهد. آبی مربوط به عواطف  
 است. اگر کسی که احساسات و عواطف خوبی نسبت به شما ندارد و بدخواهتان است و اگر این بدخواهی  
 دایمی باشد این صورت ذهنی را در حال خود همیشه دارد و امکان پرتاب بسوس دیگران و نفوذ آن در  
 دیگران وجود دارد. بنابراین وقتی که کسی با کسی سروکار دارد که خواسته یا نا خواسته شما را سنگین میکند  
 باید با رنگ آبی جلوی آنرا بگیرد. زیرا از ناحیه سینه به بالا بسوس شما پرتاب میشوند. افراد سنگین صبور  
 همیشه چیزهای پرتابی از طرف مقابل را به خود جذب میکنند. مثلاً کسی پیشتان از دیگری بطور با  
 احساس و استدلال قوی بگوئی و کلامندی کرد صدمه این ارتباط از شما نیست. او با این کار شما را با قضاوت  
 و اداری میکند که ضرر قضاوت آفرینشهای منفی شما است. امام علی<sup>(ع)</sup> همه قضاوت کنندگان در آتش هستند  
 شما میتوانید با او کمک کنید اما نباید به خودتان صدمه بزنید. یعنی تحت تاثیر عواطف فرد مقابل قرار  
 نگیرید. اگر تحت تاثیر قرار بگیرید یعنی او در شما رخا ایجاد کرده است و این باعث میشود که اول  
 شما نتوانید تصمیم درست بگیرید و نتوانید راجع به آن فرد درست فکر کنید و در قوم اینکه راجع به دیگری  
 فکرنا صحیح میکنید و ستوم اینکه فرد مقابل پس از درد دل کردن سبک میشود ولی شما سنگین میشوید  
 وقتی تجربه ای اتفاق نیافتاده انسان میتواند راجع به آن تصمیم گیری کند ولی پس از وقوع اتفاق  
 فرق بین انسانها مشخص میشود. اگر کسی دارای انرژی منفی باشد میتواند با ورود با همی به همه  
 صدمه بزند. انرژی آن فرد که از قسمت خورشیدی بدنش ساطع میشود به افراد برخورد کرده و فرود  
 میورد. مگر اینکه دارای سپر باشند. موقع کمک به دیگران نباید خود را باز گذاشت. باز بودن یعنی رخه.

کسانیکه به دیگران بیشترین کمک را میکنند بی رحمتترین انسانها هستند. انسانها را خیر و باری رسان دور بسته اند. یکن افرادی که نیاز دارند به خودشان کمک شود که این کمک هیچ ارزشی ندارد و دومی کسانی هستند که بدون اینکه خود نیاز به کمک داشته باشند بی دریغ به دیگران کمک میکنند که بی رحمتترین انسانها هستند. اگر بخوایم به کسی کمک کنید تا زما نیکه بی رحمی الهی را نیا موزید نخواهید توانست به کسی کمک کنید. خداوند وقتی میخواهد به بنده اش خیر برساند او را نوازش نمیکند. صفت کلی او در ذکر بسم الله الرحمن الرحیم، رحیم همین صفتی است که بیان شد. رحیم چیز دیگری است ولی رحیم صفت جباریت خداست که رحیم به جبار است. بنابراین کسانی که بی دریغ به دیگران کمک میکنند کسانی هستند که کسی اجازه رخنه به آنها را نداده ولی افرادی که خود تحت تاثیر قرار میگیرند کسانی هستند که میخواهند به خودشان کمک شود بنابراین کمک او به دیگران در واقع کمک او به خودش است و کسی به شما واقعا کمک میکند که نا انتظاری به کمک داشته باشند و نیاززی. اینجا امام علی را هنوز کسی نتوانسته تناقضهایش را فهم کند و اینکه در روزگردن عده ای را میزند و میکشد و شب با فقراتان میدهد به همین دلیل است. زیرا بی داند کسی که میتواند چنین کاری بکند نیاز به کمک کسی ندارد او میدانند با بچه کار کنند و همان کار را میکنند. چون میدانند چه کاری درست است. بنابراین بی رحمتترین افراد میتوانند به همه کمک کنند. البته این بی رحمی با بی رحمی جلاها خرق دارد. این بی رحمی روح است و آن بی رحمی شقاوت است.

راز دوم: کسیکه سطح انرژیهایش کم است قادر به کمک کردن به دیگران نخواهد بود. هر چند که نیتش خیر باشد. به همین دلیل افراد بدنی توانند به دیگران کمک کنند بنابراین بدون انرژی روحانی نمیتوان به کسی کمک کرد. انرژی روحانی با اقتدار مادی متفاوت است. اقتدار مادی در واقع اقتدار انرژی در محیط مادی است که از لایه چهارم (آسمان چهارم) فراتر نمیرود. لایه محفوظات داخلی لایه های درونی و زیر لایه چهارم است. تالایه چهارم میتواند پیر و شیخ و مراد بشود و میتواند از خود کرامات نشان داد. موسی از آسمان چهارم دریا را شکافت چون آسمان چهارم مرکز انرژی خلقت است. بنابراین میشود کسی این کارها را بکند ولی اصلاً آدم خوبی نباشد و این کرامات هیچ ربطی به روحانیت ندارد. بنابراین کسی میتواند قدرت خارق العاده و کرامت داشته باشد ولی قدرت کمک کردن به کسی را نداشته باشد. یک نقطه از وجود انسان نقطه بی رحمی روح است که روح را به مرحله بی رحمی روحانی میبرد تا بتوانید به دیگران کمک کنید و همان تکنیک ذهن غیرمقاوم است که در آن احساسات مسدود میشود. این تکنیک جزو روز بزرگی بشکار چیه است. مادر برای زاپان طفل و حیات بخشیدن به او او را نوازش نمیکند بلکه با بی رحمی گردن او را میگیرد و او را بیرون میکشد و در سزارین نیز همینطور است و این همان بی رحمی روحانی است. روح زجری را با ما میدهد که به درد ما میخورد. ساختن این سپرها تا مرحله روحانیت نیز هست. مثلاً کسی

می‌خواهد با سخت‌تأثیر قراردادفتان شما را از راه سیر و سلوکتان بازدارد که در اینجا برای گرفتن  
 تصمیم درست اول نباید اجازه رخنه به او بدهید تا در ابتدا بتوانید بفهمید که او راست میگوید یا خیر.  
 اگر اجازه نقوذ به او بدهید نمی‌توانید متوجه شوید که او راست میگوید یا دروغ و تحت تأثیرات او  
 قرار میگیرید. هر سیر رنگی خاص خود را دارد که بنا بر اشتباهها مورد استفاده قرار گیرد.  
 سیر سازی تصور صرف نیست. شما آن رنگ را در هاله خود ایجاد میکنید و پس از آنکه آنرا از  
 آن حالت در آورید در هاله پخش میشود و جذب قسمتهای دیگر میشود که اثرات دیگری میگذارد.  
 بنابراین پس از استفاده از رنگ قرمز حتماً باید آنرا از بین برد. هاله قرمز فقط با یوجلو سی صورت  
 و سینه ایجاد شود. کسانیکه انگیزه خود را خیلی زود از دست میدهند میتوانند با رنگ قرمز آنرا  
 باز سازی کنند. یک سیر نهایی وجود دارد که اثرات تمام سپرها را با هم دارد. سیر زرد چون برای  
 عقل و منطق است باید اطراف سر ایجاد شود. سیر قرمز چون برای جلو گیری از بیماری است باید  
 اطراف سر و سینه در لایه ۲ و ۳ ایجاد شود. سیر آبی هیچ ضرری ندارد و میتوان آنرا در تمامی بدن  
 ایجاد کرد و حتی باعث آرامش میشود مگر برای کسانی که فشار خون خیلی ضعیف دارند که باید دور  
 سر و سینه آنرا ایجاد کرد. اگر ما هسته مرکزی تنم مرغ (حباب) با شیمم تا بیاید به لایه آخر برسد  
 هر لایه تا لایه بعدیکه لایه برزخ دارد و هر لایه نسبت به لایه قبل دارای عدد است و سه لایه پائین به ما  
 لایه آخر فکس دارند و بالعکس. لایه چهارم استثناست و خطرناکترین حالتی است که صرفاً از آن  
 رد می‌شدند و اگر در این مرحله گیر میکردند احتمال داشت یکی از استثنائات خلقت پیش بیاید و  
 آن اینکه آگاهی از بین برود. لایه آخر پوسته شماست که ذهنیتها در لایه چهارم شکل میگیرد.  
 ولی هر چه در لایه چهارم شکل گرفت نقشش در لایه آخر میماند. نقش گذشته‌ها و عاداتتان در لایه  
 آخر شکل میگیرد. زیرا عادات توسط امواج گرد در سمت راست انسان شکل میگیرد و به سمت پائین میآید  
 سه به شکل غوران میشود. عادات در لایه‌های شما شکل ایجاد میکنند. حالت ذهنی سطحی میکنند  
 سریع رو شود ولی عادات که در طول زمان ایجاد شده در لایه‌های شما بخصوص لایه آخر شکل ایجاد  
 میکنند که ماندگار است. پس شما به تعداد عاداتتان شکل به پوسته آخر داده اید و پوسته آخر با اندازه  
 این اشکال سفت میشود. ایجاد تراژدی بسیار وسیع است ولی ما به آنها اصلاً نگاه نمیکنیم. حتی  
 به راحتی میتوان سرنوشت اطرافیان را تغییر داد. ما با یک گفتن نه سالها بعد به این نتیجه میرسیم  
 سه اگر آن نه را نمی‌گفتیم حالا جایگاهی متفاوت از آنچه داریم داشتیم. انتخاب جواب صحیح به  
 قدرت ما بستگی دارد و به میزان ذخیره انرژی و میزان ارتباط ما با نیروهای خارج از خودمان و به  
 میزان محبت. بنابراین برای دادن جواب صحیح در جای صحیح باید خود را از قبل آماده نمود. دادن  
 جواب و عکس العمل صحیح نشان میدهد که در آن لحظه اقتدار کامل را داشته اید. اول میگوئیم که ما

چگونه سرنوشت خود را خراب میکنیم و سپس راه درست کردن آنرا میگوئیم. وقتی خسته و عصبانی  
 به سترک میرسیم در حالیکه آماجی دعا داریم باید آنقدر مقتدر باشیم که یا هنگام دعا برنده شویم  
 یا اینکه جلوی آنرا بگیریم. این نوع کوچکی از تغییر سرنوشت است. اینکه ذهن متعادل باشد و اینکه  
 در هر موقعیتی به آن موقعیت مسلط شد. هلهتاً سرنوشت یکسانی با کسی که حالت منفعلی دارد و  
 بقیه بر او مسلط میشوند نخواهد داشت. با هر لحظه کنترلهایی از سرنوشت در اختیار داریم که باید  
 آنها را بگیریم و در لحظه باید از آن استفاده نمود. اقتدار یعنی آنقدر نیرو داشته باشیم که بتوانیم  
 به لحظه حال خود مسلط شویم. تسلط یعنی با تمامی نیروهای لحظه حال خود هماهنگ شویم. تطبیق  
 به هماهنگی را میتوان در هر لحظه داشت. البته قضا و قدر را نمیتوان کاری کرد مثل مرگ ولى نحوه و  
 وزیان مردن را انسان میتواند انتخاب کند. افرادی بوده اند که در خارج ایران آرزو داشته اند که  
 در ایران بمانند و اینگونه شده است. برخی هم آنقدر منفعل هستند و قدرتهاى ضعیف است که شرایط  
 بر آنها مسلط است. مرگ حقیقی نمیتواند با انسان کمک کند و شرایط را عوض کند. برای تغییر سرنوشت  
 هر چند کوچک با اقتدار و ارتباط و شفافیت نیاز است. تا شفافیت نباشد نمیتوانیم ارتباط را محسوس  
 کنیم که اطرافمان چه میگذرد و نیز باید آنقدر ذخیره انرژی داشته باشیم که بتوانیم آن لحظه را درک  
 کنیم. از هر چه که بترسید با آن بیشتر برخورد خواهید کرد. از هر چه بدتان بیاید به سرتان می آید. ما راز  
 پونه بدش می آید در خانه اش سبز میشود. قضیه عیناً مانند نفی و تاکید است و این دور تسلسل است.  
 او هر چه بیشتر میبیند بیشتر میترسد و هر چه بیشتر میترسد بیشتر میبیند. وحشتناکترین نوع نفی کردن  
 فرار کردن است. یعنی از آنچه که با ترس و وحشت با او سواس و غیره نفی میکنید فرار کنید. با فرار این  
 قضیه نه تنها کاملاً در وجود شما ثابت میشود بلکه آنقدر شدید میشود که اثرهاى هم پیدا میکنند. اگر شما  
 از حادثه ای نامطلوب با ترس فرار کنید با آفرینشهای شما در روان نقشی می بگذرد که در اینصورت شما آنرا  
 خلق کرده اید و اثر بیرونی نیز پیدا میکند و قسمتی از وجود شما شده و شما را منتظر میکند تا با آن قضیه  
 نامطلوب برخورد کنید. مثلاً کسی از سوسک میترسد و وقتی تنها با خانهای می رود اولین سوالی که از  
 خود میپرسد اینست که آیا اینجا سوسک دارد؟ بنابراین اولین چیزی که منتظر دیدن آنست سوسک است.  
 پس ما چیزی را که منتظر دیدنش باشیم بهوسوس ما می آید. ما موجودی هستیم که قدرت جذب و دفع شدید  
 داریم. در زندگی به دنبال هر چیزی که باشی همان را خواهی دید. این قانون در موارد مثبت نیز صدق میکند  
 ولى در موارد مثبت باید آنقدر لطیف باشیم تا بتوانیم آنها را درک کنیم. در زندگی از چیزی نباید ترسید  
 بلکه باید آنرا درک کرد یعنی اگر چیزی را درک کنید دیگر از آن نمیترسید و برای درک چیزی باید با آن  
 رود رو شد. اگر موقعیتی پیش آمد که از چیزی یا حالتی و موقعیتی میترسید و این حالت یا حادثه  
 برایتان پیش آمد شما با اکراه یا نفی خود را از این استراحت کنید. مثلاً در دعاها طر ضعیف  
 بودن با پستی عزیمت از طرف مقابل عذر خواهی کنید. در اینصورت بشدت سطح آگاهی شما پائین  
 می آید و میادین انرژی نزولی می یابد و تبدیل به یک گلوله بزرگی میشود. این حادثه کوچک تا آخر

عصر پاک نمی‌شود و دفع نمی‌گردد مگر اینکه برگردید و واکنش نشان بدهید. در موارد دیگر مثلاً از کسی بدست می‌آید ولی ناگزیر به دیدن و برخورد با او هستی پس چرا هر روز او را نفی میکنی. با نفی او نیز همان اتفاق بالایی افتد ولی خفیفتر و به تدریج. پس حالاً که ناگزیر به دیدن هستی با اقتدار او را ببین. بنابراین اگر از حادثه‌ای نا مطلوب از رده نفی و تاکید از آن فرار کنید عیناً برایتان پیش می‌آید و اگر پیش نیاید در وقتان شکل گرفته و همراه خود حمل میکنید. البته مگر سیاست با نفی متفاوت است. علاوه بر این اثرات سوء با مکرر تکرار این قضیه نا مطلوب نفی شما شدیدتر خواهد شد طوری که ناخود آگاه منتظر آن حادثه‌ای نشینید. مثل وسواسی‌ها و آنرا جذب میکنند. فرد تصمیم عدم مواجه شدن با چیزی را با پرتاب کند؟ میتوانست تصمیمی باشد که میتواند زندگی‌اش را عوض کند. یعنی چیزهایی را که میخواهید اراده کنید پرتاب کنید. ما از طریق نیروهای نفی کردن این نیروی تصمیم را پرتاب میکنیم ولی اراده کردن را بلد نیستیم پرتاب کنیم. به هر صورت میگویند عمل هر کسی به خودش بر میگردد یا عدالت در همین دنیا است یا جویشتی را میخورد خیلی چیزها ثبت میشود خیلی چیزها ناظر ما هستند. عملی که انجام میدهند، ثبتی که انجام میشود پرتاب میشود. هر چه تاکید و نفی ما بیشتر باشد این پرتاب بیشتر است و اکتیویته و چیزهای را که نمیخواهیم رها میکنیم و این مورد می‌رود ثبت شده و به مسیر سر نوشت ما بر میگردد و در زمان حال با حادثه جدید به شکل دیگری جلوی ما حاضر میشود و این تغییر سر نوشت است. عمل صالح مسیر سر نوشت را عوض میکند. اینکه میگویند مرگ قضا است یا قدر خدا مرگ را تعیین میکند ولی نسبت به عمل ما تعیین میکند و ساعت مرگ نسبت به عمل ما تعیین میشود. به هر صورت هر چه شدت پس کشیدن افکار و نفی بیشتر باشد شدت برخورد شما با مسائل نا مطلوب بیشتر خواهد بود. انویشتی‌های نفی نیز هم منظور است. هر چه شدت آن بیشتر باشد خود را بیشتر برای پذیرش آن آماده میکنید. چون دارید آنرا اعلان میکنید و چیزی را که آفریدید به خلقت اعلان کرده اید چون آنرا ثبت نموده اید و هر چه بیشتر تکرار شود خود را بیشتر برای جذب آن آماده نموده اید. هر فکر بدی که به ذهنتان رسید آنرا رد کنید مثل نوری که با آن دید می‌خورد و بر میگردد یا آنکه آنرا از وجود خود رد کنید یعنی متعادل با آن برخورد کنید. بزرگترین وسواس اشخاص مجرد اینست که با دانش به او خیانت کند و برای همین هم چند بار نامزد کرده و جدا میشوند. پس هر چه بیشتر فکر بد کنیم و به آن بپردازیم حوادث بد را هم پیش می‌آورد. البته ممکنست به شکل دیگری ظهور کند. چون ما آنقدر قدرت نداریم که حوادث ما بگونه‌ای که ما فکر کنیم اتفاق بیفتد. البته ممکنست که دقیقاً مثل افکار ما شکل بگیرد. در شرایطی که افکار بد حوادث بد را رقم می‌زنند. مثل اینست که تکرار روی گلی زیبا آنرا خراب و به زور آنرا روی یک چیز خیلی زیشت بگردانید، اولین اثر آن اینست که زیبا این گل را نمی‌بینید.



دوقم اینکه مدام تکرارش میکنید و ستوم اینکه آن زیبایی تبدیل به خاطره میشود. بنابراین زاویه دید را عوض کرد که در واقع همان دیدگاه را عوض کردن میباشد. افراد خیلی خوش بین زندگی مطلوبتری دارند. زیرا هرچه ذهن و روانتان منبسط تر و رقیق تر باشد حوادثی که برایتان پیش می آید از جنس انبساط است. هرچه شما شفا فتر باشید حوادثی که برایتان رخ میدهد هم شفاف تر خواهند بود. اگر در طول مدتی اتفاقات بدی برایتان پیش آمد بدانید یک جای کارتان اشکال دارد و یکی از تستهای که وجود دارد برای اینکه ببینید در چه شرایطی قرار دارید همینست که ببینید در این چند مدت شرایط عوض شده است یا نه و اگر عوض نشده که هیچ همان را بررسی کنید آنوقت متوجه میشوید که چه طور انسانی هستید و چه تیپ آدمهایی جذب شما میشوند و چه تیپ کارهای شما چه نتایج دارد. این نشان دهنده درون شماست. هرچه در درونتان میگذرد همان را جذب میکنید و همان را دفع میکنید. افراد مجذب شده شما اگر خوب نباشند شما در حالت تراکم و انقباض هستید چون هرچه منقبض تر باشید تیپ افراد مجذب نیز بدتر است. اگر کار شما ریسکی است (بیزینس) افراد منقبض دارای شرایط منقبض خواهند بود و افراد منقبض همراه آنها قرار نمیگیرند و هرچه منبسط تر باشید حوادث مطلوبتری برایتان پیش می آید. افرادی که باور دارند بر شانس هستند همیشه بد شانس برایشان پیش می آید. هرچه قدرتان بیشتر باشد حوادث از این نوع بیشتر برایتان پیش می آید و همچنین حوادث پیچیده تری برایتان رخ میدهد. پس باید منبسط بود. هرچه منقبض باشید بخاطر قدرت زیاد شرایط ناگوارتری نیز برایتان رخ میدهد. اگر با شدت بیشتری انرژی را پرتاب کنید یا شدت بیشتری بسوی تان برمیگردد ولی میشود آنرا رد کرد. میتوان انرژی را پرتاب نمود و سپس آنرا جذب نمود و میتوان آنرا پرتاب نمود و پس از انجام یک شکار آنرا جذب نمود. ما حمل پرتاب میکنیم و سپس با خودمان برخورد میکنیم و این همان عدالتی است که در این دنیا برقرار داده شده است. پس اعمال را طوری پرتاب کنید که نگران بازگشت آن نباشید زیرا عمل بازگشتی از جنس خود حمل پرتابی خواهد بود. ثنیک میکن در جله انوار که ایزد در بیانیت دهد باز پس سعی کنید ذهنتان را متعادلی و از انقباضات تخلیه کنید. بنابراین درونتان هرچه متعادلتر و بسیطتر باشد شرایطی که برایتان پیش می آید متعادلتر و بسیطتر خواهد بود. کسیکه معتقد است بدشانس است و سر نوشت خود را رقم میزند بسیار قدرتمند است ولی منفی. اینگونه اشخاص دو یا سه عاقبت بیشتر ندارند. نیکو اینکه در همین حالت میگیرند دوقم اینکه عاصی شده که شانس کوچک دارند شیطا اینکه بدانند چه باید بکنند و در آنجا که فرد خسته و عاصی شده است و با اعلام اینکه من خسته شدم شرایط و حوادث متعادلی میشود ولی خود فرد هم نمی داند. به همین دلیل روز از نور روزی از نور همه نیروهای اطرافش برمیگردند و او نگاه میکنند و سیر آنها برای

لحظاتی متوقف میشوند و شخص برای لحظاتی آزادی می یابد و آن لحظه ای است که او میتواند زندگی خود را تغییر دهد. همانگونه که او این انرژیها را پرتاب کرد حالا همانگونه میگوید که من اینها را نمی خواهم و این همان لحظه توانایی او برای تغییر زندگی خود است. بنابراین برای تغییر چیزی اول با او اعلام کنید که من دیگر تورا نمی خواهم در آن لحظه تنها راه عوض کردن سیر آن اینست که در آن لحظه آن سیر بدو آنچه را که او را عاصی نموده را دوست داشته باشد. او تا حالا این را دوست نداشته و دفعش میکرد و حالا باید دوستش بدارد و نباید آن لحظه را رها کند و باید آنرا مرور کند البته نباید آنرا با غم مرور کند. باید با ذهن غیرمقاوم اینکار را کرد و نیز باید در زمان حال اینکار را انجام دهد و نباید در عالم هیروت فرورود و تا زمانیکه مرور همه تمام نشده نباید آنها را رها کرد و پس از بررسی باید بگوید شما همه فرزندان من بودید و تمام این حوادث به خاطر این پیش آمده که من خواسته ام و پس از پذیرش اگر بتواند دوستشان بدارد همه اش عوض میشود یعنی دقیقاً برعکس نفی عمل نموده است. البته از این پس دیگر نباید فکرهای منفی را تداوم بخشید و اگر نه دوباره انقباض شروع میشود. کسانیکه میخواهند از خود انتقام بگیرند کسی هستند که خود را بخاطر گناهی نمی بخشند و هر چه بیشتر با آن فکر کنند اعمال نا مطلوب بیشتری برایشان پیش می آید. پس او نیز باید یک لحظه اعلام کند که دیگر کافی است و آنوقت تمام آن چیزهایی را که نمی تواند بخاطر آنها خود را ببخشد را دوست داشته باشد. اگر کسی با شما ظلم و اذیت میکند کاغذی را هر روز بردارید و روی آن بنویسید که: ای فلان (شخص ظالم) من از ضحیر برتر تو، از خدای تو میخواهم که مرا ببخشد. باید آنقدر این کار را بکنید که وقتی این را نوشتید به کسی که با شما ستم کرده و حالتان عوض نشود در آن هنگام آن شخص از وجودتان تخلیه شده است و اثرش پاک شده و آن شخص دیگر آن فرد سابق نخواهد بود. یکی از علایم تخلیه اینست که در حالت خاصی بگوید که فلانی مرا ببخش اگر توانست بگوید و از این گفتن خوشحال بود یعنی اینکه او را از خود دفع و تخلیه نموده است. اثر این نوشته بسیار زیاد است. افتادگی آموزگار طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است. یکی از راههایی که باعث میشود در کوتاه مدت هیچ آفرینش منفی نداشته باشیم توکل است. توکل یک تکنیک است. توکل یعنی وقتی حادثه ای منفی برایتان پیش آمد بجای آنکه آنرا نفی کنید یکی را وکیل کنید (خدا، ارواح مقدس، ملائکه) و امور را به او واگذار کنید. این یک مکر و کلک زدن نفس اماره است. البته یک شرط هم دارد که آن ایمان است. ولی به نفعیتر اینست که با بزرگترین موجود ایمان داشته باشیم. پس توکل فرار از نفی است. اگر کسی هم نخواست توکل کند باید ذهن غیرمقاوم داشته باشد. مقتدر بوده و شفا فیت داشته

باشند و بتوانند مسائل را حل کنند تا اینکه این مسایل از او رد شوند و در او توقف نکنند.  
 یکی از شرایطی که باعث عوض شدن زندگی میشود رد کردن حوادث از خود است و نباید در ما  
 باقی بماند. شمس تبریزی: باید آنقدر بزرگ و بیکران باشید که اگر پیلیدی صادر نشان آمد  
 در اقیانوس شما حل و مضمحل شود و یا اینکه آنقدر رقیق باشید که از شما رد شود. یکی از  
 تکنیکهای رد کردن رفاست. راضی بودن خود یک تکنیک است. البته یک رضایت منفعل  
 داریم که هر بلایی سر شخص بیاید میگوید راضی ام به رضای خدا. و یک رفا وجود دارد که میدان این  
 حادثه از توانش بزرگتر است و در اینجا دو کار میکند یکی اینکه مسئولیتش را می اندازد کردن  
 شخص دیگر و یکی اینکه با کمک توکل مسئولیتش را انجام میدهد. با موجوداتی هستیم که چهر  
 محیطی بر ما حاکم است ولی محیط اختیار ما را نمی شناسیم. بنابراین اول باید چهر و  
 اختیار ما را بشناسیم. اما اقتدار. اولین شرط اقتدار اینست که بدانیم اقتدار چیست.  
 دوم اینکه چگونه باید از خود دفاع کنیم. سوم اینکه چگونه باید بردگاران مسلط شد. بعضی وقتها  
 انسان احساسی عجیباً هم حوصلگی میکند. هم حوصلگی بدترین و بهترین روشی برای ضرب زدن  
 به دیگران است. انسان هم حوصله فکر میکند در خود فرو میرود ولی اینگونه نیست. انسان  
 هم حوصله تیره خاکستری میشود. اگر هم حوصلگی توأم با عصبانیت باشد اینک رنگها پرتاب  
 شده و دیگران آنرا جذب کنند آنچه در عصبانیت شدید (پرتاب شعله تهریز) انجام میشود در  
 هم حوصلگی بسیار راحتتر صورت میگیرد. انسانهای هم حوصله برخلاف حالت درونی خود شروع  
 به ارتعاش میکنند که ضربانی را ایجاد میکند که روی میادین اطراف بر انسانهای دیگر تاثیرات  
 ضربانی را میگذارد که حالت عاطفی بدی را در شخص ایجاد میکند که کلافگی و حلقان ایجاد میکند  
 بهمین دلیل روانشناسان که خود با بیماران روانی و افسرده و مثالهم سروکار دارند هر یک  
 هر یک مدت یکبار خود را با روانشناسی مراجعه نموده و تمام این انرژیها را با او منتقل میکند. برخی  
 از رنگها مربوط به از سینه به بالاست و برخی مربوط به از سینه به پایین است. مورد هنی کاری  
 است که ما همیشه انجام میدهم. مثلاً تصویر را در همانی تصور کنید. طرف با دیدن فردی  
 بدون اینکه بداند تمرکز میکند و تمام قوایش را جمع آوری میکند و هر چه بیشتر حسش (تمرکز)  
 را بیشتر کند در انرژیهای اطراف فرد تمرکز طول موجهایی را با رنگهای اطراف خود ایجاد میکند  
 سه ممکنست طولی باشد یا عرضی. نسبت به حالتش تغییر فرم و حالت میدهند. ممکنست در  
 هم میکس شوند و بچرخند و به حال حالتی مواج در میادین آن شخص ایجاد میشود و از  
 اینجا موضوع شروع میشود هر حالت یک شکل خاص دارد که ناشی از فکر و احساس و تمام حالات  
 آن لحظه است. هر تمرکز و حالت هر چه شدیدتر باشد شروع میکند به فرم شدیدتر گرفتن و اگر

خیلی حالت شدیدتر باشد این فرم جدا ازتها میشود با شکلهایی که درتها نیست ولی حالا خلقتش کردید و چون ازتها جدا میشود پس باتها منرر میزند. مثلاً اگر کسی از حسادت دارد دقا میکند فرم انرژی سبز که در سینه تیره تر میشود و این تیرگی شدیدتر میشود و علاوه بر آن فرم هم میگیرد و دارای حرکت است تا جایی که حالت فرد به حد اکثر میرسد که در اینجا هاله انرژی از فرد جدا میشود و بسبب همان فرد یا فرد دیگری پرتاب میشود ولی اثرش در فرد حسود باقی میماند. البته این انرژی فرمهای ذهنی دارای عمر و وقت هستند. یکی از علت های از دست دادن انرژی و سطح آگاهی همین است. این انرژیهای پرتاب شده از هر فرد شکل و رنگی خاص خود را دارد. هر یک از ما چندین نوع رنگ داریم یکی رنگهای ذاتی ما است که در همه مشترک است و با میادین انرژی مربوط است ولی کم و زیادش فرق میکند. دو رنگهای ثابت شخصیت ما است که از کودکی شکل گرفته و کم کم ثابت میشوند و جزو ذات ما میشوند. سوم رنگهای لحظه ای است که یک دفعه آنها تولید میکنند که با پرتاب میکنند یا جذب میکنند. البته این صور ذهن ما میتواند حالت خوب هم داشته باشد چشم زدن یکی از این صور ذهن است. شخص با تهییم چینی را میبیند و انرژی را بسبب آن پرتاب میکند. پرتاب انرژی از طریق چشم خیلی خطرناکتر از پرتاب با سینه یا دیگر اناها است. یکی از کارهای چشم صدمه زدن است و نوعی سلاح برای جنگ میباشد. یکسری از فرمها کلی اند. یک فرم کلی شکلهای موجی عمودی و افقی است. فرم دیگر مانند حلقه لاسٹیک است با چرخش که پرتاب میشود. برخی مثل فنر یا پیچ است که میتواند داخل بدن فرو برود چون چرخش دارد. فرمهای دیگر میتوانند ذره ای باشند مانند آتشفشان و امثالهم. وقتی یکی از فرمها ایجاد شد بیاگر احساس و حالت آن لحظه فرد است. برای تولید این فرمهای تشکیل شده از نیروی حیات از نیروهای مختلفی مثل پرانا، چی و امثالهم استفاده میشود این عامل حیات وقتی پرتاب شد میتواند در فضا پخش شود و سپس جذب محیط شود و برخی محیطها خیلی سنگین و غم بار و حنثناک و امثالهم است و سپس تبدیل به رشته های مرده میشود که باعث از بین رفتن رشته های زنده میشود. یکی از ساده ترین راههای از بین بردن رشته های مرده دور است. دور بردن گیاهان این رشته های مرده را جذب میکنند. حتماً باید در را باز کرد تا دور خارج شود. یکی از این گیاهان مریم گلی و دیگری برگ خشک شده درخت سرو آزاد است که پس از خشک شدن آنها را دور میکنند. اسفند دانه نیز بسیار پاکسازی کننده است. عود مربوط به موجودات آگاهی دیگر است که از این بوها تغذیه کرده و جذب میشوند. صور ذهنی پرتاب شده عمری دارند. اگر فرد پرتاب کننده قوی باشد این پرتاب چنان قوی است که واقعاً نیمه زنده است. بنابراین

اختلالات زیادی را ایجاد میکند. ما از چیزهای منفی مثال میزنیم برای اینکه امیدهای کاذب ما را نبابت نیندھند. بنابراین ما باید سپرد داشته باشیم تا تأثیر روی ما گذاشته نشود. قضیه دعا با صور ذهنی تفاوت دارد. برخی شفا دادنها اینگونه است. ایجاد منفی صورت ذهنی ناآگاهانه است ولی شفا دادنها باید آگاهانه باشد و از انرژی دیگری هم کمک بگیرد. عیسی<sup>(ع)</sup> به کور شفا یافتا میگوید که: ای جان تو تور شفا داد. اگر میخواهید فرزندان خوشبخت باشد فقط صورت ذهنی از جنس محبت برای او بفرستید کاری نداشته باشید که او با یرفلان کار را بکند یا فلان جا برود و نیت خود را بر آن سوار نکنید. وگرنه نیت شما بر آن سوار شده و با کودک تداخل ایجاد میکند. فقط با پرتاب محبت به او انرژی بردهید. امام علی<sup>(ع)</sup>: فرزندان را برای دوران خودشان تربیت کنید نه برای دوران خودتان. یکی از علتهایی که صنایع دست بیشتر روی انسان تأثیر میگذارد اینست که حامل تمرکز و عشق و علاقه سازنده اش است. مگر اینکه با نیت بدی ساخته شده باشد. مثل قابلهایی دست باف زیرا بافند از روی فقر میسازند و با ناچار از روی فقر با نارضایتی باید آنرا بفروشند. صنایع دستی در تمام دنیا خریداران بیشتری دارند زیرا تمرکز سازنده بر آن حاکم است و گاهی اوقات قرنهای سالها میمانند چون جزیره سیستم بقای مکر است. پرتاب کردن انرژیها نسبت به شدت و ضعف پرتاب ما شامل حالات و نیت و انرژی آن لحظهها و حامل حیات ماست. بنابراین تا مدتی زنده است. هم با ما وصل است و هم با کسیکه چسبیده میتوانند مدتها زنده و او را تحت تأثیر قرار بدهد. فرماندهای بزرگی کلاسهای قوی داشته اند و بزرگترین سلاحهای آنها همین پرتابهای ذهنی بوده که یک نفر آنرا بین میلیونها نفر که حاضر باشند صحبتهای او بودند پخش میکرد و آن میلیونها نفر آنرا جذب میکردند. هر کشور فرم رهبریش را با خود میگیرد. امام علی<sup>(ع)</sup>: کسانی که شما حکومت میکنند که شلایق آنید. افراد پیرویک رهبر شکل آنرا با خود میگیرند. بنابراین یک انسان میلیونها نفر موافق خود را میتواند تغییر بدهد چون داخل این پرتابها امواج فزاینده وجود دارد. همانطور که ماده یکسری امواج دورشان است ذرات فزاینده نیز یکسری امواج دورشان وجود دارد. ما هم میتوانیم مثبت باشد و هم منفی که بیشترشان مخرب است. اگر همیشه آرزوی چیزی را داشته باشید آنرا همیشه عمل خواهید کرد چون آن آرزوی یکی از صورهای ذهنی خیلی قوی است. به صورت ذهنی به این دلیل صورت ذهنی گفته میشود که در لایه های پائین ۲ و ۳ و ۴ وجود انسان می افتد و در لایه های ۵ و ۶ وجود ندارد چون مربوط به حیطه ذهن هستند و با حیطه اندیشه و فکر و روان راه پیدا نمیکنند. در مورد یک آرزوی بزرگی صورت ذهنی همیشه تولید میشوند و خیلی اوقات این آرزو تبدیل به حقیقت میشود. با پرتاب صورت ذهنی آرزو امواج آنرا در خلقت پختی میکنند و کار به همین جا ختم نمیشود. زیرا به لایه های بعدی هم راه دارد که با آسمانهای دیگر می رود که اگر در برگشت آنرا جذب کنید آن آرزو برآورده میشود. پس پرتاب آن مهم نیست بلکه مهم اینست که بدانیم چه زمانی بر میگردد که بتوانیم آنرا دریافت کنیم و برای برگشتن آن پرتاب باید قوی باشد. اگر در اوج خواستن چیزی (آرزوی) پرتاب شما برگردد و شما در اوج خواستن آن بازگشت را بگیرید خیلی خطرناک است. زیرا ازود

مستهلک میشود و یا از بین میرود مگر اینکه شما آن خواسته شدید خود را از آن بردارید، چون  
 شما هنوز به آن فشار بدهید و با این فشار آن خواسته از بین میرود، غم خیلی بد آن مربوط  
 به صور ذهنی است، چیزی را کسی چشمش دنبالش است را نگیرید، چون صور ذهنی آن  
 شخص سه چشمش دنبال آن چیز است مدام بسبت آن چیز پرتاب میشود و تشدید میگردد، چیز  
 عجیب در صور ذهنی اینست که صور ذهنی هر چه بزرگ باشد بعد از زمان مستهلک میشود ولی  
 عجیب اینست که فرستادن صور ذهنی تابع فاصله نیست چون امواج ضد ماده دارد و بر نیت  
 سوار میشود. صور ذهنی تابع فاصله بهتر است زیرا پس از طی نمودن مقداری یا مقیاسی از  
 بین میرود، البته جذب محیط میشود و حال افراد پیرامون را دگرگون میکند، صور ذهنی همه  
 فرزندان ما هستند، علی: *الا محال بالنیات*، صداعتش همین صور ذهنی ما است، زیرا با نیات  
 خود صوری را میسازیم که تاثیر گذارند، این صور ذهنی جزو احوالی ما حساب میشوند تشویق  
 صور ذهنی بطور صحیح مثبت است، چون حامل انرژیهای خوشترنگ است، صور ذهنی  
 را تا تیک میفرستیم که اکثراً بزرگ هستند و اگر ما یا دیگری که انرژی مفید بر صور ذهنی سوار  
 کنیم میتوانیم کارهای مفید انجام دهیم، دعای ما در راه دور برای فرزند دو کار میکند:  
 یا اورا بیچاره میکند یا اینکه انرژی مفید برایش میفرستد، جاپلوسی از صور ذهنی منفی است که  
 زیر پای طرف را خالی میکند تا زمین بخورد، رنگ شناسنامه احساسی یک فرد است که در آن  
 خواستهها و سرشت او گنجانده شده است، رنگ آینه نهای درون ما است و میتواند با ما تعالی  
 روحی بدهد، زیرا رنگها نیروها و انرژیهای درخشنده ای هستند که اثرات مثبت و منفی خود را بر  
 روی انسان و همه موجودات عالم میگذارند، ماهیت اصلی رنگ یک توجه و ارتعاشی صورتی  
 است، اگر طول موج دور رنگ با هم هماهنگ نباشند، مدیگر را تکمیل نکرده و با یکدیگر تناسب ندارند  
 رنگها میتوانند همیشه از لحاظ جسمی و روحی بر روی افراد جامعه اثر بگذارند، بعضی رنگها سبب  
 آرامش و بعضی موجب استرس و اضطراب و عصبانیت میشوند، یکی از دلایل اینکه نباید موقع غذا  
 خوردن به یکدیگر نگاه کنیم اینست که وقتی به او نگاه کنیم تمام تخیل ما به او انتقال پیدا میکند و صور  
 ذهنی ما وارد غذای او شده و پس از خورده شدن وارد مخیله او میشود و او در همان شب یا چند شب  
 دیگر تأثیرات خیالی ما را خواب ببیند، بوی خوش نیز بعنوان یک اثر بسیار خوبی دارد، خون را بهی  
 بین سلولهای بدن با جهان بیرون است، خون اجزای محیط جهان بیرونی را از طریق موای استنشاقی  
 به محیط داخل بدن منتقل میکند، وقتی ما به احساساتمان اجازه ابراز درست نیدهیم در وجودمان  
 انباشته شده و غالباً منجر به بالا رفتن فشارخون میشود، بعضی از عوامل منفی و نگرشهای ذهنی  
 قویاً روی دستگا و گردش خون اثر میگذارند، خون ارتباط تنگنایی با *بسم الله الرحمن الرحیم* دارد.

شما دارای یک وجدان آگاه و یک وجدان نا آگاه هستید و یک وجدان نیه آگاه هم دارید. این سه نیروی ذهنی با ذهن اعظم در ارتباط هستند. افکار و عقاید آزادانه در نیستی شناور هستند و منتظرند توسط انسان به مرحله هستی گام بگذارند. افکار و افعیت مادی داشته و در واقع افکار همان اشباح هستند. ضمیر ناخود آگاه حلقه ربط دهنده بین انسان و عقل کل است. خاطرات در مغز به حیات خود ادامه می دهد. اثرات تعاشقات فضا در همه جا حضور دارد. انرژی اتری می تواند توسط شما و فکر شما تسخیر شود. قوه تخیل خود را بکار وادارید فکر کنید. مورد راد ذهن خود مجسم سازید. رویا و خواسته خود را محقق شده در نظر آورید. مردم آنچه را که هستند جذب میکنند نه آنچه را که میخواهند. خود را در وضعیتی که در آن رویای شما با حقیقت پیوسته مشاهده کنید. تخیل نیازی به کمک از ناحیه جسم ندارد. تخیل می تواند بدون نیروی جسم و با استفاده از مغز بعنوان وسیله حرکت عمل کند. ضمیر ناخود آگاه مسئول تمام برنامه های حساس و حیاتی بدن است. ضمیر ناخود آگاه ظرفیت و پتانسیل ذاتی خود را همیشه سد. هر روز چند دقیقه بدون مزاحمت کسی در وضعیت راحتی آرام نشسته و چشمها را بسته و قوه تخیلات راد در وضعیتی که به آن علاقه دارید و مایل به رسیدن به آن هستید تجسم نموده و امواج این تخیلات را با فضا بفرستید و سپس سگزار با شنید که با دلخواه شما حمل شده و مطمئن باشید که این امواج به هدف مورد نظر برخورد خواهد کرد. هر چه قدرت تمرکز بیشتر باشد افکار هم سریعتر و دقیقتر به هدف مورد نظر میرسند. زندگی یعنی تحرک و نه سکون. زندگی همیشه با پدرو به جلو در حرکت باشد. نیازی نیست که یک جسم خاکی ظرف باشد شما دارای قدرت با حرکت در نیامده نا محدودی هستید. اگر اعتقاد و ایمان وجود داشته باشد هیچ چیز غیر ممکن نیست. هر انسان طراح و معمار زندگی خود میباشد. رویا بافی و خیال بافی انرژی تان را از بین میبرد. اثر حاصل و نتیجه علت است. برای ایجاد هر علتی باید فکر خود را با دنیای علل هدایت کرد. داوینچی خاکستر درون اباقی را بعنوان نقطه شکرزانتخاب کرده بود. اعتماد و اطمینان و ایمان به خویشتن و خلقت از شرایط اولیه این کار است. ایمان به خود میتواند استعداد تولید چیزها توسط افکار را قویتر و انرژی دارتر کند. برای موثر واقع شدن تلقین باید آنرا با تجسم شیبی که میخواهیم درست آوریم همراه کنیم. باید از یک خواسته و تمایل قوی جهت گیری خواسته و اراده شما باری وارد عمل شود و وقتی کلمه لازم بر زبان جاری شد فعلی بدنبال آن خواهد آمد. نسبت ضمیر خود آگاه و ناخود آگاه ۱:۹۸ و ۲٪ میباشد. شما همان چیزی هستید که وجدان و ضمیرتان هست. اگر تردید و دودلی را به فکرتان راه دهید الگو و طریقی خلق کرده اید. موفقیت حاصل اعتماد است. افکار شماست که اعمالتان را رقم میزند. یک تجزیه و تحلیل منفی هرگز حاصل مثبت بوجود

منی آورد. اگر احساسی در شما بوجود آمد و قوت گرفت که آنرا انجام دهید لازم نیست در مورد آن بحث کنید. زیرا وقتی که آنرا به بحث گذاشتید آنرا خراب کرده اید. نازمانی که به هدفتان نرسیده اید خودتان مشا و در خودتان باشید.

تقریب ذهنی:

چند نفس عمیق بکشید. دعا یا ورد خاصی را که خوب بلد هستید را بخوانید. استفاده از موسیقی بسیار ملایم و بدون کلام برای ایجاد روحیه و حالت مناسب خوب است. یکی دو شعر روشن کنید. این عمل با ایجاد حالت دریافت کنندگی کمک خواهد کرد در زمینه را برای دریافت مساعدتر میکند. حال بخاطر همه چیزهایی که تاکنون در این دنیا بدست آورده اید سپاس و تشکر کنید و برای همه کسانی که به ذهنتان می آیند طلب آمرزش کنید. دو نفس عمیق بکشید. تنفس باطنی نیز صورت گیرد. در هنگام تنفس کاملاً راحت و آرام باشید. این نوع تنفس انواع قدرت را به ریه های شما میبرند. خود را در راحتترین وضعیت ممکن قرار دهید و آرام باشید. دست به عمل زده و خواسته خود را مطرح کنید. امواج ذهن همواره در حال عمل است. معتقد و مطمئن باشید که غیر ممکن وجود ندارد. برای خود بخواهید تا به بالا ترین درجه پیشرفت و رشد و بزرگترین دستاوردهای زندگی خود برسید. او را صدا بزنید تا در خدمت شما باشد و وقتی خدمتی برای شما انجام داد از او تشکر کنید. دعا را فراموش نکنید و در لحظات نیایش خود را در امنیت و سلامت بدانید. آنهایی را نیز که در اطراف شما هستند و دوستشان دارید در امنیت و سلامت ببینید. حال تمام دنیا را چه غریبه و چه آشنا و حتی دشمنان را در دایره محبت خود قرار دهید. همه را ببستانید و عفو کنید و ببخشید و با آنها هماهنگ شوید و دوستشان بدارید و هر چه برای خود میخواهید برای همه دنیا بخواهید. این کوتاهترین و بالاترین شکل راه برای دستیابی به آرزوها توسط امواج ذهنی است.

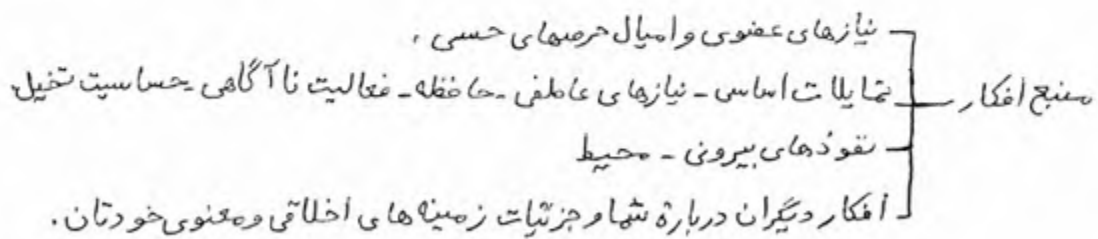
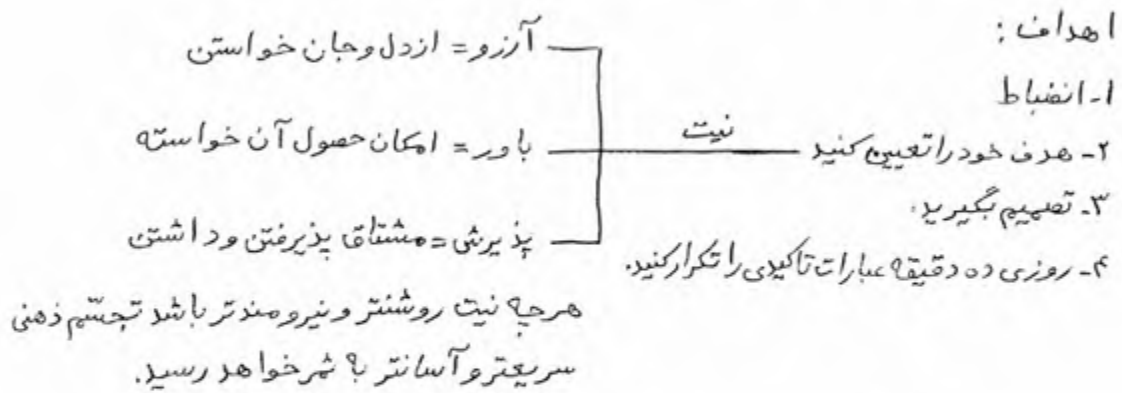
شاید مشکل شما اینست که هدف معین و مشخصی در زندگی ندارید و یا هدفی که دارید هدف صحیح و مناسبی برای شما نیست. کشتی با ید راه خود را بدانند تا بتوانند به بندر مقصود وارد شود. شما باید بندر مقصود خود را خیلی قبل از اینکه بندر مبدا را ترک کنید بخوبی بشناسید. پس: هدفی برای خود معین کنید. در ذهن خود به آن نشانه بروید. در همان جهت منتظر بمانید. سپس وقوع معجزه را تماشا کنید. نیروهای شما در کسب آن با شما کمک خواهند کرد. صدای درون را بشنوید. آنرا مورد سوال قرار ندهید. با آن جبر و بحث نکنید. تعجیل و اخطار را بپذیرید و در مورد آن عمل کنید. گوش بده همیشه گوش بده. گوش دادن از شرایط اصلی استفاده از قدرت نهفته در امواج ذهنی است. باید خود را بدست افکار و ادراکتان بسپارید. بسیار مهم



است که با تجربیات و آزمایشات ذهنی خود ایمان داشته باشید و بدانید که همواره قادر به انجام و تحقق است. هیچ چیز نمیتواند شما آسیب برساند مگر زمانی که خود را آزادانه در اختیار اراده آن قرار دهید و یا اینکه شما را غافلگیر کند. همیشه در مقابل مدخل ذهنی و فکر خود نگهبانی بردهید. همیشه یک عامل حاکم است. عواطف باید با احساسات همراه باشد و عامل نیرومندی در برانگیختن نیروهای ضمیرنا خود آگاه و وارد کردن آنها به حرکت میآید. ضمیرنا خود آگاه خود را متقاعد کنید که با آن با وردارید. توقع و ایمان راه را صاف و هموار میکنند. آنها از حمل و حرکت نتیجه طلب میکنند. با احساسات خودتان بی اعتنا نباشید و از آنها پیروی کنید. سعی نکنید حمل خود را توضیح داده یا توجیه کنید. اجازه ندهید که بعضی از احساسات شما را شکست داده و عقب نشین کنید و القایات شما تجربه شکست را بچشد. اهدافتان را در فترتی ای بنویسید. بترتیب با هدفهای دراز مدت پنجساله و سپس اهداف یکساله و بعد شش ماهه و بعد هفته ای پیش بروید. سعی کنید که در مورد اهداف کوتاه مدت واقع بین باشید. در مورد اهداف دراز مدت افق دید خود را مدام گسترش دهید. از خود در قبال به انجام رساندن اهداف قدر دانی کنید. نقشه گنج در واقع همان تصویر مادی و عملی واقعیت دلخواه شماست. همه ما جزوی از یک میدان عظیم انرژی هستیم. فکر شکل نسبتاً ظریف انرژی است. هدف مانند مکر میآید و تصویر آن شکل را میآفریند. مطالعه منظم کتابهای الهامبخش تپاس را با آرزوها و آرمانهای والا حفظ میکنند. از هر محالی برای تمسین تجید و قدر دانی و گفتن کلمات مثبت و سرشار از مهر و محبت با خود بگوئید. بکوشید هر چه روشن تر در جهتی که میخواهید با شید مجسم کنید. ارتباط جسم و ذهن مدام برقرار است. بدن ما صرفاً تجلی مادی آگاهی ما است. خود خواهی و خود پسندی قوای ذهنی را پراکنده میکند ولی غرور موجب تمرکز نیروی فکری میگردد. کسیکه مدام در تعریف و تشجید است قادر به تفکرات عمیق و نیرومند نیست و نمیتواند ذهن خود را به هدف دور دستی هدایت کند. نیروی اراده را جز با تبعیت از تصمیمهای عاقلانه نمیتوان پرورش داد. اول با بدقت هر چه تا متمرکز کرد و سپس تصمیم گرفت و آنگاه تصمیم را با پشتکار تزلزل ناپذیری اجرا کرد. اهمیت تسلط بر اراده که شرط اساس داشتن نفوذ روانی ما فوق متوسط است. ذهن ما یک عامل اسارت ما است و در عین حال تنها ابزارهای ما نیز هست. هر تجربه ناخوشایند بسته ایست که در آن هدیه خرد و نیرو پنهان است. ترس از موانع قدرتمند سعادت میآید. جایی که سختی در کار نباشد پیروزی هم در کار نخواهد بود. ما از واقعیت هویت و هدف خود نا آگاهیم. ادراک قابلیت تبدیل ماده را دارد.

ساده صرفاً انرژی متجلی و متبلور است، کالبدها از جنس انرژی است، تمام ذرات قادرند به  
 ذرات دیگر تبدیل شوند. این جهان متشکل از تقاددهای ظاهریست که در باطن مکتب یکدیگرند.  
 و در حقیقت متضاد نیستند. در چنین نظمی دوگانگی ما را به یگانگی هدایت میکند. ما اجزاء منفک  
 یک تمامیت نیستیم بلکه خود کُل هستیم. مغز با الگوی هالوگرام مطابقت دارد و حواس  
 پنجگانه را باروشی هالوگرام بازسازی میکند. همه تجربیات در ارتباط متقابل با یکدیگر  
 عمل میکنند. هرگاه عضوی از یک گونه رفتار جدیدی را میآموزد حوزه علی کُل گونه تغییر  
 میکند، هر چند بطور جزئی، چنانچه این رفتار به ذات کافی تکرار شود - انعکاس - آن تمام  
 گونه را تحت تأثیر قرار میدهد. (حوزه شکل پذیر) عملکرد این حوزه فراتر از گستره زمان و  
 مکان قرار دارد. وقایع گذشته میتوانند در هر جای دیگر بر سایر وقایع تأثیر بگذارند. بین  
 ذرات دور از هم ارتباطی ظریف و فارق از مکان وجود دارد و در نتیجه در کُل سیستم وحدانی  
 به چشم میخورد. کالبدهای مادی میتوانند تأثیراتی بر روی یکدیگر از راه دور بگذارند. هر  
 روز صبح یا هر شب بر نامه ریزی فردای خود را تنظیم کنید و برای هر روز حتماً تعدادی هم  
 اتفاقات خوب بکنند. توسط تجربیات است که ما میتوانیم شروع خود را بشناسیم.  
 زمانی که ما شروع به درد کشیدن میکنیم به دور خود یک سپر میکشیم و از طریق این سپر ما در در  
 کمتر حس میکنیم و از طریق همین سپر نیز ما دیگر نمیتوانیم عشق را ارائه دهیم و یاد دریافت  
 کنیم. آنقدر درد کشیده میشود که ما دیگر قادر به ارسال و دریافت خیلی چیزها نخواهیم بود.  
 زمانی که دچار رنج میشویم فکر میکنیم، رنجها باعث قدرت شده و آن نیز باعث جهت و  
 تجربه میشود و نباید در مورد تجربیهای زندگی به صورت بد یا خوب قضاوت کرد، هنگام تغییر  
 در بدن تشنگی ایجاد میشود و در این هنگام آب بیشتری لازم است. به صرف آب زیاد هم  
 باعث پذیرش جسم با تغییر ذهنی میشود و وقتی صفت منفی خاصی را در وجود شخصی دیدیم  
 در واقع آن ویژگی درون ما میآید که قادر به تشخیص آن شده ایم و نباید تشخیص بد و یا  
 خوب بدهیم. اگر هدف ما تغییرات اساسی باشد، تا الگوهای ذهنی و قالبهای فکری خود  
 را تغییر ندهیم هیچگونه تغییر عمده ای حاصل نخواهد شد. طرز تفکر مثبت نمیتواند جایگزین  
 مهارت ها شود. و تلقین با خوبی نمیتواند بجای آگاهی و دانش نشسته و انسان را بسوی  
 ترقی و تعالی سوق میدهد. تکامل درونی یک انسان در ارتباط با دیگران و جهان و خود  
 فرد موجودی آید. بنا بر این تنها با ارتباط با دیگران میتوان خود را کشف کرد. پس انزوا  
 و کناره گیری غیر ممکن میآید. تحصیل عادت نفوذ نامریی بطور آگاهانه و مطالعه شده  
 به مراتب مهمتر از افزایش قدرت و نیروی آنست. برای تقویت نفوذ بر طبق میل و اراده

اول باید اداره افکار خودتان را بدست آورید.



ایجاد بی‌قیدی و بی‌اعتنایی ارادی در ذهن یک امکان ابتدایی ولی از هر حیث ارزشمند است. عادت مهار و متوقف نمودن فعالیت روانی نخستین شرط برای اداره نقوذ نامریی است. هرگاه از خود بیخودی مدت تقریباً طولانی ادامه یا بد مرحله نقل نفسانیات درونی با ظاهراً نماز می‌گیرد. یعنی از دست دادن تماس مادی با محیطه جان فیزیکی، مرحله صعود روح از جسم است تقریباً خطرناک است. هر صوفیقتی نتیجه تمرکز نیروی روانی بر یک هدف معین است. افکار و اعمال همانند یکدیگر را جذب و موجب تولید و یا پرورش اعتماد و محبت و احترام میشوند. شما باید تجسم نوع انسانی که میخواهید باشید. ناراحتی و یاس خود را نباید مطرح و یا ابراز کنید زیرا ابراز آن تضییع نیروی روانی است. فضای هر خانه یا محیطی از امواج افکار اشخاص تشکیل شده است. مجموعه جبر و اختیار ما را میسازد. به ما توان ساختن با فکر داده شده است. امکان دست یافتن به آگاهی برتر از قدیم بوده و بطور آگاهانه افزایش می‌یابد. نمی‌توان چیزی را سر خود یاد گرفت. بی‌قانونی و دل‌خواهی هر چه و هر چه را می‌آورد. در پس هر آشفتگی نظم نهفته است. شاخه شاخه شدن دانشها جلوگیری از آگاهی میکند. آگاهی عمومی برای دریا نتهاهم است. صدا انزری مکانیک است. فقط انزری و خواست از شما سا طلع می‌گیرد. هر چه اقتدار بالا تر است خواست سریعتر انجام میشود. خواست شما پتانسیل را تغییر میدهد. فاصله دانستن تا انجام دادن خیلی زیاد است. تا آگاهی از قوه با فعل نیاید اثر نمی‌گذارد. این در تمام مسایله جاری است. با تفکر بخوبی پتانسیل نیز بسپت خوبی کشیده میشود. پتانسیل تغییر سر نوشت در ما موجود است.

ما با تجربیات درونی، تجربیات بیرونی را میسازیم. ما برای درک مسایل جدید باید  
 خودمان را باز کنیم. زمانی که در بعد فیزیکی موجی باز میگردد همانند صفحه ایست که  
 باز میشود افکار ما نتیجه پردازش سلولهای مغزی است. افکار ما بصورت بستههای  
 انرژی بوده و خاصیت دارند. با افکار متحرک میتوان هر تغییری را ایجاد نمود. با تمرکز مداوم  
 تغییر سلولی در مغز ایجاد میشود. فقط باید پتانسیل هایش را یاد گرفته و پرورش داده و رشد  
 بدهیم. ما دشمن چیزهایی هستیم که نمی دانیم، هر که بی هنر باشد به عیب نظر میکند.  
 الگوهای منفی؛ در اثر عادت الگوی انرژی ساخته میشود. جهت باز کردن الگوها باید  
 افکار را ایست کنیم و چیزهای نا را حذف کننده را فهرست برداری کنیم. به پیشمانها اولویت  
 بدهیم، هنگام باز شدن الگوها دوباره ترس ایجاد میشود شما بسوی میروید که از آن در حال  
 عقب نشینی هستید. با الگوها را باز کنیم قبل از اینکه باز شود. حادثه های بد در اوج ذخیره  
 میشود اگر لذت به اوج برسد تخلیه میشود که همان حادثه خوب میشود در وجود ما  
 تاثیرات بد و پیشمانها که همه زنده هستند و کلیه نفس و تانکیدهها، از میدان مغناطیسی ما انرژی  
 تخلیه میکنند. هر انسانی حق تغییر سرنوشت را دارد. با هر پیشی در چرخ سرنوشت آینده  
 تغییر میکند. ما به آینده دسترسی نداریم ولی مسیر را تعیین میکنیم. وقتی مسیر را میروید هدف  
 را به شما میگویند. هدف در نقشه الهی شما ثبت است. مقدراست که حوادثی یکبار هدف گفته شود  
 اهمیت لحظه را از دست ندهید. در حرکت جوهری فرکانس صبا میشود. مهمترین کار گوش سپردن  
 به خویش و خاموش کردن ذهن پرسرو صدا است. ذهنی که دایما در حال صحبت کردن میباشد پس  
 از خاموش کردن و راجع ذهن و کنترل ذهن جهان تازه ای از واقعیات هماهنگ با یکدیگر با روی  
 شما کشوده خواهد شد. تشخیص هر لایه از لایه قبلی دشوار تر و مستلزم آگاهی وسیعتر است.  
 اگر ذهن را دایما متوجه خدا کنید بطوری که خدا را حاضر و ناظر بدانید هر چه را که انجام بدهد  
 رضایت خدا را خواهد جست. حالت ذهنی توجه به مبداء هستی را بیدار میکند و به کمک آن  
 میتوان رمز علائم و آثار الهی را کشود. توجه به مبداء باعث میشود که شخص کم کم بتواند  
 اشتباهات و ضعفهای خود را بهتر تشخیص دهد و در جهت بر طرف کردن آنها بدون آنکه  
 دچار ریاسی شود روز بروز در راه کمال پیش برود. ذهن جلوی آگاهی انسان را میگیرد تا  
 بتواند به اصل خود برسد و از آگاهی اش استفاده کند. آن چیزی که جلوی ما را میگیرد شروع به  
 رشد کرده و کم کم بر ما مسلط میگردد. عقل با ذهن متفاوت است. ما در حالت معمولی قبل  
 از رشد به عقل و فکر دسترسی نداریم. یعنی اجازه فکر کردن نداریم. فکر به دریای تاریک و ساکن  
 معرفت مربوط است. هر چه جسم تحت سلطه ذهن باشد روح نیز از آن فاصله میگیرد.

ذهنی که روابط و عکس العمل‌های ما را ایجاد میکند حال ما نبوده و خاستن است. هر چه تسلط ذهن بیشتر شود بشرافا سدا تر و اربابش با خلقت و خدا کمتر میشود. فرمولی داریم که میگوید: ذهن = افکار، افکار = اعمال (مکرر = عمل بد، تکرار اعمال = عادت، عادت = باورها جمع باورها = اعتقادات. پس تالی اعتقادات از ذهن ما ناشی میشوند. انسانها به سه گروه ذهنی تبدیل میشوند:

گروه اول: منفی هستند و منفی عبور میکنند، که خود بخود به دوزخ رجوع میکنند و مستقیم و غیر مستقیم تفسیم میشوند. در حالت مستقیم = من چیست؟ بدبختم و در حالت غیر مستقیم = توجیه دلیل افسردگی برای منمیرنا خود آگاه تفاوتی بین این دو گروه نیست. پس هر دو در نهایت یک منفی و یک تلقین منفی هستند و منفی برداشت میکنند. و نتیجه آن ایجاد دلتای نامنظم و یا کامپوس در خواب میباشد البته هم شرایط محیطی و فیزیکی مثل جاهای سرد و نا راحت و هم شرایط آلفای منفی باعث ایجاد بهم ریختگی در خواب و دلتای نامنظم میکنند و این خود باعث کسر انرژی میشود.

گروه دوم: مثبت عبور میکنند با افکار رویایی، هنگام خواب با افکار خوب میخواهند و هنگام صبح هم در همان حالت هستند.

گروه سوم: مثبت در مثبت با افکار خوب و واقعی هستند. باید در بیست دقیقه قبل از خواب آرماینها را بخوابیم و آنها را ببینیم و جامه محل بپوشانیم.

رویای تقویری غیر واقعی و دست نیافتنی است.

تلقین مثبت واقعی و دست یافتنی میباشد.

موجهای روحی و روانی: این موجها بر دو نوع هستند، منفی و مثبت که بشرح زیر میروند:

موج مثبت: اینکا انسان منظر تا مثبت است و منظر تا پاسی و عاری از روح شیطانی است و میشود موج منفی: سگهان انرژی منفی توسط کارهای منفی است و خودش به دو نوع مستقیم و غیر مستقیم میباشد. مستقیم = دروغ، تهمت، دزدی، دشنام، غیبت، زخم زبان و امثالهم میباشد. غیر مستقیم = کلماتی که روح و روان را تخریب و مورد آزار قرار دهد (حتی دشمنان پیر شده آید).

انسان در هنگام رشد انرژی منفی را از محیط کسب کردن و سپس آنرا پرورش داده و بعد آنرا آزاد کرده و عکس العمل نشان میدهد. بتدریج با جمع شدن انرژیهای منفی، روی انرژیهای مثبت اولیه راغبی فرار گرفته و انرژی مثبت در آن حبس میشود. این عمل تفریب از مرحله اول یعنی دریافت از محیط شروع میشود. کنترل باید از مرحله دوم شروع شود چون مرحله اول اختیاری نیست. ما باید بین خودمان و مرحله اول یک سد آگاهی بسازیم.

تقسیم بندی‌های انسانها در برخورد با انرژی منفی یا شیطانی:

- ۱- منفی با منفی = بدی با بدی      ۲- مثبت با مثبت = خوبی با خوبی      ۳- مثبت با منفی = منفی‌گرایی
- ۴- منفی با مثبت = ادب از کمال آموختنی از بی ادبان .

گروه‌های دوقم و چهارقم قابل قبول و گروه‌های دیگر مردودند. در ضمن پرهیز از گروه ستقیم لازم است .

شیوه‌های کنترل انرژی‌های منفی :

- ۱- ازدرد دل و عشق وارد شدن ؛ آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند .
- ۲- رز کردن ؛ باید بتوانیم با شنا سایی به موقع انرژی منفی ، با خوانایی و زیرکی خود امواج منفی را پس زده و آنها را دریافت نکنیم . حرف در حرف آوردن ، توجه نکردن ، چشم پوشی از بعضی حقایق .
- پس تنها بدی را با خوبی جواب دادن کافی نیست . بلکه باید آنرا واقعاً قبول داشته باشیم و آن عکس العمل از دل برآمده باشد . بعبارتی باید اول احساس را مثبت کرده و سپس پاسخ دهیم .

تکلیف امواج منفی :

- ۱- سعی کنید بعد از این امواج منفی چه بدی نگیرید .
  - ۲- خودتان نیز امواج منفی تولید نکنید .
- این دو باعث میشود که بعد از مدتی با پاکیزگی روح و روان برسیم . مثلاً راست گفتن ، لایه‌های قبلی را پاک و تطهیر میکند .

ما دارای دو سطح هستیم ، یکی سطح اطلاعات و آگاهی و دیگری سطح عمل و آگاهی است . باید بین اطلاعات و عملکرد هماهنگی کامل باشد . نه اینکه اطلاعات زیاد ولی عملکرد نپاشد . در این صورت آگاهی تبدیل به ستم میشود و شخص با یک وضعیت روحی بحرانی و شدید مبتلا میگردد . دانش و آگاهی بدون عمل مانند حبابی برای بون است .

افرادی که تلقینهای بد میکنند خصوصاً اگر دارای انرژی روانی بالای باشند خطرناکند . انرژی روانی از پنج نقطه دستها و چشمها و بینی خارج میشود . وقتی با بین دوا بروی کسی خیره شوید خود بخود انرژی روانی او را زیاد میکنید .

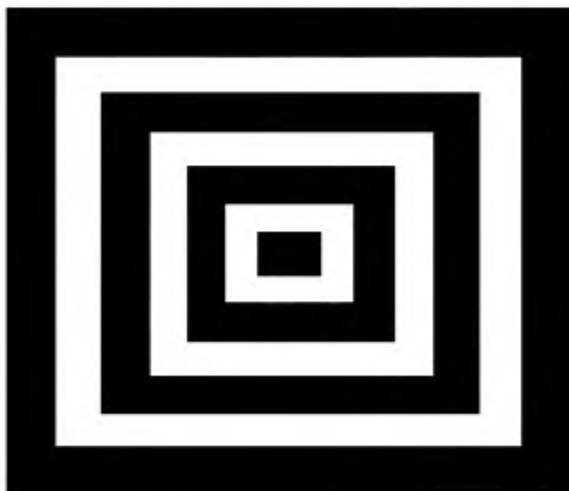
افکار منفی تا شعاع هفت متری بر محیط پیرامون اثر منفی میگذارد . افکار مثبت در اثر گذاری مثبت بر محیط پیرامونش با هیچ محدودیتی روبرو نیست .

## تکنیک جادوی ذهن:

- ۱- خود را ریلکس کنید ۲- ذهن خود را آرام کنید، یا بجا رتی وارد سطح امواج مغزی آلفا شوید.
- ۳- نتیجه آنچه را که میخواهید رخ دهد را در ذهنتان تجسم کنید. فقط نتیجه کار را تجسم کنید نه چگونه رسیدن به آن را. مثلاً اگر ما شین میخواهید، خودتان را تجسم کنید که در حال رانندگی با آن ماشین میباشید و احساسی کاملاً همجانی با آن داشته باشید، یعنی شما باید از داشتن این ماشین بی نهایت خوشحال و راضی باشید. قسمت اعظم توجهتان بر روی موفوع تجسم شده باشد. مدت تکنیک پنج تا پانزده دقیقه باشد. انجام تکنیک جادوی ذهن در وضعیت سطح امواج مغزی تتا اثراتی به مراتب قویتر خواهد داشت.

مایکوترونیک یا تاثیر از فاصله (انتقال افکار):

معدلهای مایکوترونیک به نمودارهای مربعی یا دایره ای یا مثلثی هم مرکزی هستند که دامنه انرژی افکار را افزایش میدهند. منظور تجدید حافظه خود به تصویر یکی از دوستانتان نگاه کنید. سپس تصویر او را به در مرکز نمودار مربع های هم مرکز تجسم نموده و بطور همزمان پیام ذهنی خود را به او ارسال نمایید. اگر یک تار موی دوست خود را که حامل انرژی ارتعاشی او میباشد را در مرکز نمودار در جلوی خود بصورت مسطح روی میز قرار دهید (چیز دیگری را بر روی نمودار یا روی میز قرار ندهید) تا تاثیر انتقال افکار در هنگام خیره شدن شما به مرکز نمودار ارسال پیام افزایش خواهد یافت. سر بجهای هم مرکز همان اثر هر چه های روی هم چیده شده را در تشدید انرژی ساطع شده از شما نشان میدهند. قرار دادن یک طرف نمودار روی طرف شمالی و گذاشتن یک آهنربای کوچک در زیر آن نیز اثر فاصله را تقویت میکند. ریلکس کردن کامل عضلات و ایجاد حالت خلسه و وضعیت تتای مغز نیز به افزایش نتایج حاصله کمک خواهد کرد. این



نمودار را در مقابل چشمان خود در اتاق روشن روی دیوار قرار دهید و در حالت ریلکس و در وضعیت نشسته حدود ۱۸۰ ثانیه تری دیوار قرار بگیرید. حالا به مرکز آن نگاه کنید. بصورت ذهنی تصور کنید که نمودار در حال حرکت بوده و بسوی نشان کشیده میشود. کم کم بنظر میرسد سه یا خلی یک تونل نگاه میکنید. در حلقه بعدی تصور کنید که نمودار از شما دور میشود و بجای قبل بر میگردد. هر روز ۱۵ دقیقه تهرین کنید.

کلید اصلی شخصیت و رفتار هر شخص، تصویر ذهنی و آن برداشت ذهنی و روحی است که او از خود دارد. با تغییر تصویر ذهنی، شخصیت و رفتار فرد نیز تغییر میکند. با توسعه تصویر ذهنی، دامنه عمل توسعه می یابد. انسان با توجه به تصویری که از خود دارد عمل میکند، دختر جوانی که خیال میکند مورد پسند قرار نگیرد اما در واقع خود خواسته که با او چنین کنند، حالت محنت زده و کمر و بودنش، دلواپسی از اینکه مورد پسند واقع نشود و یا شاید خصوصیت ناخواسته نسبت به کسانی که فکر میکنند تحقیرش بکنند، خواستگارانیش را فراری میدهد. به همین شکل یک فروشنده یا تاجر یا دانش آموز در فعالیتهايش با تصویر ذهنی خودش عمل میکند. وقتی تصور از خویش تغییر کند و تصور جدیدی جای آنرا بگیرد، تغییرات خیلی ساده و بدون ناراحتی ایجاد میشوند. تصویر ذهنی ما تعیین کننده هدف فعالیت ما است و محدود، رسیدن به هر یک از هدفهای عبارتی حیطه امکان را مشخص میکند. نمی توانیم تصویر ذهنی جدیدی را محسوس کنیم مگر آنکه آنرا مبتنی بر حقیقت بدانیم. خداوند همه انسانها را برای موفق شدن طراحی کرده است. هر انسانی به قدرتی بزرگتر از خود دسترس دارد. انسان همیشه با توجه به آنچه درباره خود و محیطش درست میپندارد عمل میکند. زیرا اینطوری ساخته شده است و این یکی از قوانین اولیه و اصول ذهنی است. دستگاه عصبی انسان، تجربه خیالی را از تجربه واقعی تشخیص میدهد و در هر دو مورد با توجه به اطلاعاتی سه از ناحیه مغز در اختیار او قرار میگیرد و کنش نشان میدهد. دستگاه عصبی شما با توجه به آنچه که فکر میکنید یا خیال میکنید که حقیقت دارد و کنش نشان میدهد. اگر در چشم ذهن خود تصویر با دوا می را محسوس کنید، بسویش کشیده میشود. اگر خود را شکست خورده تصور کنید پیروزی برایتان غیر ممکن میشود و اگر خود را موفق و پیروز ببینید به آن دست می یابید. تصویر ذهنی امروز شما بر اساس تصاویر ذهنی که در گذشته از خود داشته اید شکل گرفته است. باید کاری کنید که تصاویر ذهنی تاجایی که امکان دارد با تجربه واقعی شما یکسان شود. برای این کار باید به جزئیات، به منظره ها، صداها و اشیا می که در محیط تجسم شما وجود دارند دقت کنید. توجه به جزئیات محیط تجسم شده در این تمرین بسیار اهمیت دارد. زیرا در واقع سرگرم خلق یک تجربه عملی هستید و اگر این تصور بقدر کافی زنده باشد و اگر بقدر کافی به جزئیاتش توجه شود تاجایی که به دستگاه عصبی شما مربوط میشود، تمرین خیالاتان معادل تجربه واقعی خواهد شد. نکته مهم اینست که این تمرین تجسم باید به مدت سی دقیقه باشد و در این مدت خود را آنطور



سرا میخواید ببینید، آنطور که دوست دارید تجسم کنید آنطور که دوست دارید احساس کنید.  
 نگویید: فردا چنین و چنان خواهم شد یا خواهم کرد. به خودتان بگوئید: حاله در این مدت سی  
 دقیقه میخوایم چنین باشیم. دستگاه عصبی شما به موقع این کار را میکند، بشرطیکه تهرین را  
 ادامه دهید. این تهرین خاطرهای جدیدی در مغز و دستگاه عصبی مرکزی شما ایجاد میکند.  
 تصویر جدیدی از خویش میسازد. هر تصویر سازی ظرف نهایتاً ۲۱ روز علایی از خود نشان  
 خواهد داد. اگر خواهان تصویر ذهنی حقیقی هستید، یک ساعت شنی را در نظر مجسم کنید که  
 دانه های شنی یکی یکی از مجرای عبور شدن به پایین میافتند. به کمک این تصویر ذهنی به تعادل  
 احساسی میرسید و حال آنکه تصویر ذهنی کاذب با خود احساس بیقراری را باره رخا می آورد.  
 خوشبختی عادت ذهنی است، میتوان آنرا کاشت و پرورش داد. بیشتر مردم به اندازه استعداد  
 ذهنی شان خوشبخت میشوند، خوشبختی کیفیت کاملاً درونی است. همه عکس میکنند و قتی که به  
 آرزو یا خواسته خود برسند خوشبخت میشوند در حالیکه اگر قرار است خوشبخت شوید باید  
 خوشبخت باشید. خوشبختی بطور اتفاقی نصیب کسی نمیشود بلکه خود ما در باره آن تصمیم میگیریم.  
 تنه راه کاشتن دانه خوشبختی در وجود انسان، شاید نگهداشتن فکر و ذهن در فضای آرام است.  
 برای انجام این تهرین باید یادآوری خاطرات و افکار خوب و دلچسب را تهرین کرد و معتقد بود که اینکار  
 او را در انجام کارهایش کمک میکند. برای داشتن حال خوب باید احساسات لطیف خیرخواهی و  
 مثر بودن را در خاله زنده کرد و پرور زمان مدت آن را افزایش داد. تصویر ذهنی و عادات  
 انسان با هم مرتبطند. با تغییر یکی از آنها دیگری هم خود بخود تغییر میکند. عادات قواره وجود  
 انسان هستند. با تصویر ذهنی و شخصیت فرد سازگاری دارند. رنجشی و بوجی و جراحات احساسی  
 و منعیتهایی هستند که تصویر ذهنی را زشت و ضراب میکنند، گذشت کردن عملی است که رضای  
 احساسی را از بین میبرد. همه ما در ذهن خود به اتاق ساکتی نیاز داریم و محتاج خلوتکده ای  
 بی سروصدا هستیم. جایی زیر آب، در قعر اقیانوس که دست هیچ موجودی به آن نرسد. اتاقی  
 خلوت را در تصور بسیار زیاده خانه ای بی فشار است. شما را از ناراحتیهای عصبی و نگرانیها و تنشها و  
 اضطرابها نجات میدهد. در آنجا تجدید قوا میکنید و میتوانید با آمادگی بیشتری به رویارویی مسایل  
 زندگی بروید. تنها کاری که باید بکنید اینست که این اتاق خلوت درون خود را پیدا کنید و گهگاهی  
 برای استراحت و تجدید قوا هم که شده به درون آن پناه ببرید. یکی از بهترین راههای ورود به  
 خلوتکده و مرکز آرامش، بنای اتاق کوچکی که ذهنی در خیال است که با همه چیزش را خودتان بسازید.

هر شکل زندگی دارای ذهنی بزرگتر است و آن ذهن بزرگتر را برنامه ریزی میکند. به عبارت دیگر  
 ما که در حال آموختن هستیم، آموخته‌هایمان را به این ذهن بزرگ انتقال میدهیم. این ذهن  
 بزرگ (میدان مورفوژنیک) همان ناخودآگاه همگانی است. اگر افراد بیشتر و بیشتری توانایی  
 بکارگیری مردونیکره مغزتان را کسب کنند، میدان مورفوژنیک برای فعالیت ذهنی دونیکره‌ای  
 برنامه ریزی خواهد شد و از آن پس این روش و خط مشی زندگی ما خواهد شد. و مرحله دیگری  
 از تکامل در کوره زمین را پشت سر میگذاریم. هرگاه از ارتباط ذهنی برای اصلاح رفتارهای نادرست  
 کسی استفاده کنید، بلافاصله در او تغییراتی قلبی رخ میدهد. سلولهای عصبی مغز چندین  
 برنامه ریزی مجهز هستند. یکی از اولویتهای اصلی آنها بقا و ادامه حیات است. پناه‌های که  
 شما در دنیای بیرون برای نجات زندگی کسی میفرستید براحتی پذیرفته میشود. همچنین وقتی که  
 در سطح آلفا نیکره راست مغزتان را که وسیله ارتباط شما با سرچشمه وجودتان است فعال  
 میسازید و سپس وجود الهی‌تان را وارد عمل میکنید، پناه‌هایی که میفرستید از وجود الهی شما به  
 وجود الهی گیرنده انتقال خواهد یافت. رویکرد ذهنی به مشکلاتی که ریشه ذهنی دارند رویکردی  
 مستقیم و بدون عوارض جانبی است. هرچاهیل و انگیزه‌ای برای ترک عادت وجود داشته باشد  
 راهی پیدا خواهد شد. تقاضای ذهنی خود را در همان مکان واقعی ایجاد کنید و اگر تفسیری از  
 آن چیز ندارید تقاضای ذهنی خود را به هر شکلی که هستید بپذیرید. برای سیر در آینده هر موضوعی  
 در سطح آلفا باید پرده ذهنی را به سمت چپ حرکت بدهید و برای گذشته به سمت راست حرکت بدهید.  
 امواج بتا: در زمان بیداری کامل، مغز افراد دارای این موج است که فرکانس آن از ۱۲ سیکل در ثانیه  
 بیشتر است. هرچه امواج بتا بالاتر باشد به همان نسبت هم فرد قادر به اعمال و فعال خارق العاده‌تری  
 است. حتی اگر به ۴۰ سیکل در ثانیه برسد، شخص با تمرکز کردن به شیئی قادر به جابجایی و تغییر آن میگردد.  
 امواج آلفا: فرکانس این امواج بین ۸ تا ۱۲ سیکل در ثانیه است. زمانی که این فرکانس از مغز خارج  
 میشود، شخص بین خواب و بیداری است. اغلب در زمانهای خواب روحی و هیپنوتیزم افراد در این  
 مرحله از امواج مغزی قرار دارند، یعنی فرد قدرت حرکت را ندارد ولی امواج محیط را میشوند.  
 امواج تتا: فرکانس مغز بین ۴ تا ۸ سیکل در ثانیه است. یعنی خواب عمیق، فرد در این مرحله آگاهی  
 کاملی به محیط و اطراف خود ندارد.  
 امواج دلتا: فرکانس مغز بین ۱ تا ۴ سیکل در ثانیه دارد. فرد در حالت کما بوده و تقریباً ارتباط شناخت  
 و درکی و احساسش از محیطی که در آن قرار دارد قطع میشود.

## درباره مغز:

مغز انسان عضوی در حال تغییر و پیشرفت است و توانایی و خلاقیت آن به میزان زیادی مبنی بر تغذیه و رفتاری بستگی دارد که در مورد آن بکار میگیرید. مغز توده بسیار پیچیده ای از سلولها است که پیوسته در حال رشد و تغییر است. مغز عضوی زنده و مجزّه گراست که در برابر عوامل خارجی و داخلی نرسش پذیری و انعطاف بسیاری از خود نشان میدهد. هر چه جریان خون زیادتر و مصرف گلوکز بیشتر شود مغز مشغول انجام کار سخت تری است. مغز پیرتر برای پردازش هر نوع اطلاعات یا بوست آوردن آن باید بیشتر از مغز جوانتر کار کند. مغز افرادی که دچار عارضه کمبود رقت هستند در مصرف و سوخت گلوکز دچار نابرابریهایی هستند. مغز انسان پیوسته داند ریتها و گیرنده های جدید، سیناپس یا اتصالات عصبی ریا چهار راههای ارتباطی را بوجود میآورد در همواره با هیت رسانای عصبی را تغییر میدهد تا فعالیت گوناگون مغز را باعث شود. حتی مغز افراد بالغ میتواند سلولهای جدید عصبی را بوجود بیاورد در مرکز حافظه، هوشی ما، عواطف ما و هویت ما سلولهای عصبی جا دارند که نرون نامیده میشوند نرون موجودی بی همتا است که دارای هسته ای گرد است که با شبکه ای از شاخه های بنام داند ریت محاصره شده و متصل به بافت عصبی درازی است بنام آکسون. داند ریتها داند ریتها گیرنده های بیشمار قرار دارند که علایم خروجی دیگر نرونها را دریافت میکنند. این علایم از طریق داند ریتها به بزرگ سلول منتقل و سپس پردازش میشوند و در اختیار آکسونها قرار میگیرند تا از طریق ارتباطات داند ریتی خود به نرونهای دیگر منتقل شوند. داند ریتها آکسونها پایانه های ذخیره ای قرار دارند که پس از کیسه های کوچکی بنام رسانه های عصبی است. با آزاد شدن عبور دهنده های عصبی پیامها اثر محلی برخوردار پایانه یک آکسون سلولی و گیرنده های سلولی دیگر که سیناپس یا محل برخورد دو نرون نامیده میشوند، عبور میکنند. این سیناپسها مرکز بخش پیامها اثر یک نرون به نرون دیگر است. هر نرون دارای سیناپسهای بیشمار است که در هر لحظه با صدها هزار نرونهای دیگر در ارتباط است. بنابراین هر چه تعداد ارتباطات یا سیناپسها و داند ریتها سلول عصبی (نرون) بیشتر باشد، ظرفیت عبور پیامها و پردازش اطلاعات بیشتر است و این عمل را هوشی خارق العاده و کارکرد مناسب ذهن با حساب میاوریم. شما میتوانید ارتباطات زیاد یعنی سیناپسها، داند ریتها و گیرنده های زیادی را از طریق رژیم غذایی و فعالیتها ی ذهنی و بدنی بوجود بیاورید. مواد غذایی از جمله گلوکز و چربی تاثیر فوری بر روی سلولهای مغز و کارکرد مغز دارند. تعداد ارتباطات

سینا پس در مغز انسان را حدود ۱۰۰ میلیون تقسیم زده اند، این مواد شیمیایی مغزی است و در  
 هر ثانیه هویت شما را تعیین میکند. عبور دهنده های نرونی که از یک یک نرونها عبور میکنند  
 شما همراه های بیوشیمیایی را بوجود می آورند که هر فکر و احساس را از شبکه وسیع نرونی مغز  
 عبور میدهند. بدون این عبور دهنده های نرونی چراغ مغز خاموش میشود اینها سیستم نورانی  
 مغز شما با حساب می آیند و باید حافظه و هوش و خلاقیت و وضعیت روحی شما شمرده میشوند.  
 سلولهای مغز با برخی مواد غذایی نیاز دارد تا رساننده های نرونی را از این طریق بوجود بیاورند  
 از اینرو، حضور ماده غذایی معینی میزان و سطح عملکرد رساننده های نرونی را معین میکند. مثلاً  
 سلولهای مغزی به تریپتوفان که نوعی اسید آمینه است نیاز دارند تا سروتونین که باعث خوش خلقی  
 در رفتار انسان میشود را تولید کنند. همچنین کولین که با وجود در سفیده تخم مرغ یافت میشود  
 برای تولید رساننده نرونی بنام استیل کولین که در امر حافظه بسیار موثر است الزامی است. مغز  
 رساننده نرونی دوپامین را از اسید آمینه ای بنام تیروسین که در مواد پروتئین دار فراوان است،  
 میسازد. اسید فولیک و روغن ماهی که کیفیت و کارکرد رساننده های نرونی که بر مغز انسان  
 اثری شگفت انگیز دارد را تعیین میکنند، افرادی که مقدار ترشح سروتونین مغزشان کم است در  
 معرض اضطردگی و احوال غیرعادی و رفتارهای نامعنا قرار دارند. میزان سروتونین تولید شده  
 در مغز زنان نصف سروتونین تولید شده در مغز مردان است. مقدار سروتونین با پیر شدن فرد ضعیفتر  
 میشود زیرا نرونها گیرنده هایی را که برای فعال کردن سروتونین مورد نیاز است را از دست میدهند.  
 سروتونین، سلولهای مغزی را در مقابل مرحله ای بنام اکسیتوتیو تا کسی سی تی که باعث از بین رفتن  
 نرونها میشود حفظ میکند. حالت روانی شخص همانند سمفونی است و سروتونین مانند چوبی  
 است که در دست رهبر ارکستر وجود دارد. فشار خون بالا اندازه مغز را کاهش داده و با افتهای  
 مغز صدمه زده و موجب نقصان فعالیت های ذهنی و مغزی میشود. برای مغزهای مسن، سن،  
 خطر ویژه ای با حساب می آید. این خطر علت اصلی بیماری است که مغز را ناتوان میسازد. این  
 خطر نتیجه بازتاب های شیمیایی معمولی است که در اعصاب هر سلول پوی در هزاران کارخانه تولید  
 انرژی که در سلول جا گرفته اند و میتوکندریا نامیده میشوند بوجود می آیند. در سراسر زندگی،  
 انسان صدام مورد هجوم مواد شیمیایی ناپایداری بنام رادیکالهای آزاد اکسیژن که نتیجه تنفس  
 و خوردن و زنده بودن است قرار دارد. هنگامیکه میتوکندری اکسیژن را با منظور تولید انرژی در  
 سلولها به صرف میرساند محصولات ثانوی بنام رادیکالهای آزاد اکسیژن برجای می ماند. این  
 محصولات معمولاً به گونه ای موشک وار بر دیواره های میتوکندری اثر کرده و به صورت تاکسین های

(زهرهایی) درصی آیند که پر دیواره داخلی سلولها و حتی بر DNA و پوسته‌های سلولها کارگر  
 می‌مانند. با گذشت زمان و با افزوده شدن پرسن خسارت‌های ناشی از رادیکالهای آزاد در  
 سلولها جمع شده و میزان تولید انرژی را در داخل سلولها کاهش میدهد. جهالات رادیکالهای  
 آزاد موجب کاهش داندربیت و نابودی سیناپسها شده و بطور وحشتناکی از تواناییهای ارتباطی  
 سلولها میکاهد و سرانجام خسارت‌های ناشی از رادیکالهای آزاد بقای نرونها را به خطر می‌اندازد.  
 ژنهای آبروسیمان ساختار مغز به حساب می‌آیند و محیط نقش مهندسی را بازی میکنند و  
 هورمونهای جاری در خون هیپوکامپوس را شکل میدهند. هیپوکامپوس قسمتی از مغز است  
 که برای به یاد داشتن کارهای روزمره و بردن یا دگرریهای مراحل اولیه رشد مغز بسیار موثر  
 است. هورمونها، مانند استروژن و هورمونهای استرس مانند کورتیزول شکل‌دهی مغز  
 افراد بالغ را تعیین میکنند. استرس مداوم عملاً ساختار و کارکرد سلولهای مغزی را دگرگون و  
 استرس درازمدت عملاً حجم هیپوکامپوس یعنی مرکز حافظه مغز انسان را کاهش میدهد. قرار  
 گرفتن در معرض سطوح بالایی از گلوکوکورتیکوئید باعث کاهش یافتن داندربیت‌های نرونی شده  
 و عمل انتقال پیام در اعصاب مغز را مختل می‌سازد. اما هنگامیکه سطح گلوکوکورتیکوئید به سطح  
 معمولی برسد، داندربیتها دوباره رشد میکنند. تحریک پیوسته ذهن باعث ایجاد بافتهای بیشتر  
 مغزی میشود و با این عمل پهنه وسیعی از حافظه در برابر شما ایجاد میگردد. پایه مغز دارای  
 منطقه‌ای است بنام ساختار شبکه‌ای که طوری تنظیم شده که در برابر انگیزه‌های تازه و غریب  
 از خود عکس العمل نشان میدهد در آغاز حیات در مواقع خطر، این قسمت از مغز در نقش  
 مکانیسمی دفاعی بکار میرفت. اما اکنون مسایل روزمره زندگی ساختار شبکه‌ای را فعال  
 کرده و باعث رشد داندربیتها میشود. یادگیری چیزهای جدید باعث میشود تا اثرهای سلولهای  
 عصبی به حرکت درآیند و به نوبه خود رشد داندربیتها و آکسونها را باعث شوند در اختیار داشتن  
 سیناپسها، داندربیتها و نرونها را زیادتر با گذشت زمان از فساد مغز جلوگیری میکنند. در بین  
 چند مرتبه در هفته باعث افزایش پروتئین‌های مغز شده و این عمل سلولهای عصبی را کامل  
 شناخت را باعث میشوند در مقابل صدمات و آسیبهای احتمالی حفظ میکنند. راههایی برای  
 تامین نیازهای مغز؛ خوردن میوه و سبزی و گوشت پرندگان و بادام زمینی و بادام و  
 گردو و ماهیهای آزاد، ساردین، قباد و انواع ماهیهای پرچرب، نخوردن روغنهای  
 نباتی به ویژه روغن ذرت و قند و شکر و غذاهای کنسرو شده و سم مصرف کردن نمک خوراکی.  
 مغز پرچربی‌ترین اندام انسان است که شصت درصد آن از لیپید (انواع مواد چربی) است.

مغز در صورتیکه سلولهای چربی ناسالم را دریافت کند، کارآیی خود را از دست میدهد. آزار رسان اصلی چربی اشباع شده است. زیرا علت اصلی تاثرات مغز به حفظه و یادگیری است. چربی اشباع نشدن مثل روغن زیتون برای حافظه بسیار سودمند است. روغن اکگام باعث تورم بافتهای مغز میشود و این تورمها به سبب گشایش مغز آسیب زده و موجب سرگیختگی از سلولهای مغز میشود و غشاهای سلولی را کوچک کرده و از این راه عملکرد معمولی سلولهای مغزی را دچار آشوب نموده عمل انتقال پیام را در نرونها کند کرده و موجب ابتلا به فرد به بیماریهای قلبی، آلزایمر و انواع بیماریهای مغزی دیگر میشود. در واقع روغن اکگام در مغز آتشی را شعله ور میسازد که انهدام سلولهای عصبی نتیجه آن است. یکی از عوامل التهابی زای که در اثر تبدیل چربی اکگام در میان سلولها به مواد دیگر حاصل میشود ماده ای شیمیایی بنام اسید آراکیدیونیک است که در برخی شرایط مرگ سلولهای مغزی را باعث میشود. اسید آراکیدیونیک علاوه بر ایجاد دایکسانوئید و مواد شیمیایی رادیکالهای آزاد موجب تولید گلوتامات که نومی عبور دهنده نرونی و نابود کننده سلولهای مغزی است نیز میشود. این گلوتامات در ایجاد حملات قلبی و مغزی و امراض سلولهای مغزی نقش اساسی را ایفا میکند. اسید آراکیدیونیک با آزاد سازی گلوتامات در سلولهای مغزی یک سلسله وقایع مولکولی را که منجر به مرگ سلولهای مغزی میشود، باعث میگردد. مقدار زیاد گلوتامات باعث میشود تا سلولهای مغزی آنقدر بر فعالیت خود امانت کنند تا به کلی درمانده و فرسوده شوند. نتیجه این عملی جزیانی پیوسته از رادیکالهای آزاد است که در اثر آن نظم کلیسیم درون هر سلول بهم میخورد و در درون سلولها مقادیری توکسیک (سم) بوجود می آید. در این لحظه سلول عصبی چنان از حرکت باز میماند که دستور نابودی خود را صادر میکند که همان بیماری آلزایمر میباشد. مصرف آنتی اکسیدانها که در جای کوهی بسیار زیاد است و روغن اکگام که در ماهی زیاد است از مرحله تولید سم در سلولهای مغزی و مرگ آنها جلوگیری میکند. سس سالاد از نوع خطرناکترین چربیها میباشد. هر سلول مغزی گشایش دانه ریتها میشود پوشیده از غشایی بسیار ظریف است که هم ضامن را از سر راه دور میکند هم عملکرد درونی سلولها را از طریق مکانیسمهای هشدار دهنده بنام دریافت کنندگان که در غشاهای گرفته اند تحت کنترل خود دارد. اساساً غشاهای نرونی شامی دولایه از مولکولهای چرب بنام فسفولیپید است و انعطاف پذیری این غشاهای به تداوم چربیهای آن است. هرگاه نوع چربی مثل چربی خوک سخت باشد، غشاهای هم

سخت خواهد بود اما اگر چربی مانند چربی ماهی سیال باشد غشاهای نرم و انعطاف پذیر میشوند.  
 برای انجام ارتباطات معجزه گری که به عهده غشاهای سلولی است، غشاهای سلولی باید پیوسته و منعطف  
 و نرم باشند. این موضوع همیشه در سیناپسهای عغری، یعنی جایی که سلولهای عصبی بهم میرسند  
 یا پیامها را مخابره میکنند، صدق دارد. این جهشهای سیناپسی که طی آن پیامها از یک سلول به  
 سلول دیگر میجهند، علت اصلی قدرتهای بی پایان مغز انسان است. هر چه تعداد این مراکز  
 در مغز بیشتر باشد و هر چه ارتباطات بین آنها ساده تر انجام گیرد، مغز وظایف خود را بهتر انجام میدهد.  
 کیفیت و تعداد ارتباطات سیناپسی بیشتر از مجموع کلی سلولهای عغری در تعیین هوش و کارکرد  
 مناسب عغری دخالت دارند. در هر ساعت میلیونها پیام از طریق سیناپسهای سلولهای نرونی  
 عبور میکنند، برای انجام این کار، پیام پرسی شیبایی یعنی عبور دهنده نرونی از درون سیال یک  
 سلول نرونی راه خود را بسوی گیرنده های سلول نرونی میجوهرهوار میکند. اگر فرستنده پیام در  
 گیرنده پیام بطور مناسب جایی نگیرد ارتباط نرونی صورت نخواهد گرفت. هرگاه فرستنده در  
 جایگاه پیام رسانی خود قرار گرفت سلول را به فعالیت وامیآورد تا از خود فرستنده های آزاد  
 سازد که از هزاران سیناپس دیگر در زنجیره ای از عکس العملهای که با جرقه های کوچک میلیاردها  
 سلول عغری آغاز شده عبور کنند و سرانجام جهان و افکار و اعمال و حالات روحی ما را بوجود آورد.  
 میزان ارسال پیام با فرستنده های نرونی از نرونی به نرون دیگر به سیال بودن چربیهای بسیار ریز  
 میکروسکوپی موجود در گلبولهای غشاهای سیناپسی بستگی دارد. شما میتوانید عبور پیام را با تغییر  
 نوع غشاهای چربی میزان هزار بار افزایش دهید. حتی اگر مقدار کافی عبور دهنده های نرونی را نیز  
 در اختیار داشته باشید، هرگاه دریافت کننده های نرونی کار خود را درست انجام ندهند پیامها از  
 نرونی به نرون دیگر منتقل نخواهد شد. بعد از آنکه عبور دهنده های نرونی با موفقیت به درون  
 غشاهای چربی یعنی درون سلول راه یافتند موجب بروز سلسله ای از حوادث بنام سیستم پیام آور  
 ثانوی خواهند شد. عبور دهنده های نرونی باعث پخش عبور دهنده های فرعی دیگر میشوند که با  
 هسته سلول راه یافته و در آنجا اثرها را با حرکت درمی آورند. علاوه بر این، اثرها مواد شیبایی به  
 جانب بخش خارجی غشاهای سلول روانه میسازند و از این طریق عکس العملهای زیادی را باعث  
 میکنند. این بدان معناست که در حالیکه گیرنده نقش دروازه بان را ایفا میکند در درون سلولها  
 فرستنده های نرونی دچار دگرگونیهای متنوعی شده بطوریکه در رفتار و خلق و کارکرد کلی مغز ما  
 تأثیر میکنند. در اینجا نیز نوع چربی موجود در غشاهای نرونی تولید و کار این سیستم ثانوی را زیر نظر  
 دارد، کارکرد خارج از حد این سیستمها در سلولهای نرونی سکونی را ایجاد میکند که منجر به امراض روانی میگردد.

سوخت مغز همان مواد قندی موجود در خون به صورت گلوکز است، گلوکز تنها منبع سوختی مغز می‌باشد. سلولهای دیگر براحتی چربی و پروتئین را به صورت گلوکز درمی‌آورند. اما نورونها فاقد این قابلیت هستند. هرگاه میزان گلوکز در مغز ثابت نباشد مغز از کار می‌افتد. مغز دو درصد وزن بدن را دارد اما ۲۰ تا ۴۰ درصد انرژی بدن را مصرف می‌کند. اگر ذخیره گلوکز در مغز پیران نشود در ظرف ده دقیقه به اتمام می‌رسد. در هر لحظه سلولهای مغز، گلوکز را از بافت خونی مغز دریافت کرده و آنرا به هزاران کارخانه کوچک انرژی ساز موجود در هر سلول عصبی پیام میتوکندری انتقال می‌دهد. در این کارخانه‌ها گلوکز بعنوان سوخت به مصرف می‌رسد تا وظایف اصلی مغز را به انجام برساند. هرگاه سلولهای مغزی به قدر کافی به گلوکز دست پیدا نکنند اجاق آنها با شدت مناسب سوخته نشده و منجر به بحران انرژی در مغز میشوند. کمبود قند در مغز ایجاد نفع و اختلال در حافظه، کمی میزان دقت، نبود تمرکز، هیجانی شدن، و امراض روحی و روانی می‌کند. مصرف اندکی قند یا سیب زمینی، نان و پاستا در روزه کوچک به صورت گلوکز در آمده سپس به خون و مغز منتقل می‌شود. وقتی مغزتان بسیار فعال و در پی حل مسئله‌ای است و یا میخواهد چیزی جدید یاد بگیرد، گلوکز بیشتری را می‌سوزاند. میزان بالای انسولین ممکنست فعالیت سیناپسی را در مغز دچار بحران کرده و در انتقال طبیعی پیام بین سلولهای مغزی وقفه ایجاد میکند. قند اضافی در خون ممکنست سخته مغزی را به دنبال داشته باشد. از نظر بدن، مصرف سیب زمینی سفید و نان سفید همانند مصرف شیرینی است. هویج خام و پخته برای قند خون و مغز بسیار مفید است. هویج باعث بالا رفتن قند خون نمیشود ولی فرما سریعاً قند خون را بالا میبرد. نان سفید سریعتر از بستنی و سیب زمینی سریعتر از قند معمولی باعث افزایش قند خون میشوند.

آنتی اکسیدانها مواد شیمیایی هستند که مواد شیمیایی خطرناکی را که را دیكالهای فاقد اکسیژن نام دارند عمیق میسازند. مسایل ذهنی که عارض انسان میشود ناشی از فعالیت بیش از اندازه رادیکالهای آزاد و تعداد کم و غیر کافی آنتی اکسیدانهاست. گاهی تعداد رادیکالهای آزاد از کنترل خارج شده و بر DNA سلولی موثر واقع شده و بر عشاء سلولی آنها اثر سوگذاشته و آنها را از کار معمولی باز داشته و گاهی موجب انهدام کلی آنها میشود. آنتی اکسیدانها میزان خسارات وارد شده بر سلولها را کاهش میدهند. البته وجود رادیکالها طبیعی است زیرا هنگام تنفس یا سوزاندن کالریها و گلوکزها در هنگام متابولیسم عادی بناچار تولید میشوند. رادیکالهای آزاد از دو طریق غذاها بویژه غذاهای چرب و آلودگی هوا، دود سیگار، مواد شیمیایی و سمی موجود در هوا و آب به بدن راه می‌یابند.

رادیکالهای آزاد در برخی موجودات مفیدند و در مقابل باکتریها و ویروسها می‌ایستند. اما در مجموع رادیکالهای آزاد نیروهای بدخیم هستند که به عشاء چرب سلول و بر DNA حمله ور شده و با



گذشت زمان خسارتهای همیشگی را در آنها بوجود میآورند که نتیجه آن پیری زودرس و امراض مختلف است. از آنجایی که مغز پرچربیترین عضو بدن است و مقدار زیادی اکسیژن مصرف میکند و اکسیژن در ارتباط با سلولهای چربی باعث تولید رادیکالهای آزاد میشود (اکسیداسیون) موجب تولید چربیهای فاسد و پدیده میشود و موجب آکزیما و پارکینسون و امثالهم میشود. چربی فاسد شده در مغز در کارکرد عبور دهنده های نرونی و عبور گلوکز اختلال ایجاد میکند. از همه بدتر اینکه چربیهای اکسیده شده در مغز کارکرد میتوکندری یعنی کارخانه های انرژی ساز بدن را مختل کرده و اعمالی را باعث میشود که مرگ سلولی بیاورد آن است. در مغز مقدار زیادی آهن وجود دارد که تشکیل رادیکالهای آزاد و اکسیداسیون چربی را سبب میشود. طبیعت بنظر زنده نگهداشتن بدن تیبی از آنتی اکسیدانها بوجود آورد تا رادیکالهای آزاد را منهدم سازد. حال اگر دست به اندام این سلولها نزنید، آنها باعث تحریک برخی از سلولهای بدن میشوند تا آنها دست به نابودی خود بزنند. این مرحله ایپاپ تومیس نام دارد. آنتی اکسیدانها پلیس همیشه بیدار بیدار بدن هستند و سعی در نابودی همه رادیکالهای آزاد و ترمیم خرابکاری آنها دارند. آنتی اکسیدانها لااقل نود و نه درصد زبانه های وارد شده به سلولها را جبران میکنند. آنتی اکسیدانها از خود الکترونی را آزاد میکنند تا رادیکالهای آزاد را خلع سلاح کنند. هرگاه هنگام مبارزه با رادیکالهای آزاد و تیبامین E در دفاع بدن دچار ضعف شود و تیبامین C با الکترون دهی میپردازد و تیبامین E را بار دیگر برای مبارزه آماده میکند. منظور از اینکار بطور آشکار، زنده ماندن شبکه آنتی اکسیدانهای بدن است. اعضای برجسته شبکه آنتی اکسیدانها اینها هستند، ویتامینهای E و C و گلو تاتیون و کوآنزیم Q<sub>10</sub> و اسید لیپوئیک، اینها نیروی ویژه بدن هستند. بین همه اینها تنها اسید لیپوئیک است که میتواند دیگر آنتی اکسیدانها را دوباره زنده کند و بر فعالیتهایشان بیافزاید. آنتی اکسیدانها میتوانند پیش بینی کنند که برخی ژنها توانایی ایجاد نوعی مزاحمت از جهل امراض مغزی را دارا هستند. هرنا هنجاری در بدن از عفونی ژنتیک سرچشمه میگردد. سنبل کوهی و چای منبج حیرت آوری از آنتی اکسیدانها هستند. از آنجا که گوشت حاوی مقادیر زیادی چربیهای اشباع شده و آهن است سلولهای مغزی را مورد حمله قرار میدهد. مواد کاهوی آنتی اکسیدان هستند عبارتند از: چای سبز و سیاه - کشمش - اسفناج خام - سنبل کوهی - تمشک - توت فرنگی - کرفس - جوانه گندم - کلم بروکلی - چغندر - پرتقال - انگور قرمز - آلو بخارا - زغال اخته - فلفل قرمز - کیوی - کیلس نخود - گریپ فروت - پیاز - ذرت - بادام - سیب زمینی - کاهو - طالبی - هویج - لوبیا - کدو - زرد آلو - هلو - گلابی - هندوانه - خربزه - خیار - کرفس - سیب.

ارتعاشی نتیجه انرژی یا نیروی مرموز جمع شده ای است که موجب حرکت، نوسان و یا ارتعاش موجی با سرعتهای گوناگون میگردد. ترکیب یک اتم بیش از هر چیز دیگر یک خنثی است که موجب میشود این نیرو یا انرژی آنرا بچرخاند. تفاوت اشیا در ارتعاش و اختلاف میزان آن است و شماره و ترتیب الکترونیهای یک اتم و پیوستگی گوناگون آنها و مولکولها باعث اختلاف ارتعاش میگردد. در جوهر تغییری که بقوت ارتعاشی بوجود آید موج یا حرکتی را به تمام جهات میفرستد. ارتعاشات ذهن میتواند صداها مایل راه را طی کند. ارتعاشات از تمام موانع سخت مسیر میگذرد. اینها ارتباط بسیار نزدیکی با الکترونیست و دارد که دور دنیا میچرخد. هر فکر ارتعاشی است که طول موج معینی دارد. بعضی از ارتعاشات آنقدر لطیف هستند که با جایی هوا برای جابجایی شون از اثر استفاده میکنند، زیرا از اجزای هوا سبکترند. ظریفترین ارتعاشات شناخته شده الکترونیست و مغناطیس هستند. اینها نیروهای هستند که خود انسان آنها را دارد و میتواند از طریق ذهن آنها را مورد بهره برداری قرار دهد. در سر انسان دو غده کوچک بنام صنوبری و مخاطی وجود دارد. صنوبری یک غده کوچک لوبیاشکل است که در پشت بینی میباشد و نسبت به ارتعاشات حساس است و تا اندازه ای به تغذیه و ساختمان بدن و دستگاه عصبی مربوط میگردد و اگر آنرا برداریم، تمام اعمال اعضا متوقف میگردد و اگر بیش از اندازه بزرگ شود انسان نفای غول پیکر بوجود می آید و اگر رشد کند کوتوله ها بوجود می آیند. غده مخاطی تکیه گاه ذهن است و بخش قدامی آن به افکار احساسی و هنر مربوط میگردد که شعور و شاعری و موسیقی نتیجه آن است و بخش عقبی آن مربوط به مسائل هوشی است. غده صنوبری غده خضروالی شکل کوچکی است در وسط سر و درست بالای غده مخاطی بیکم نهای شبیه چشم دارد و باید ورشته عصب با بیانی مربوط میشود. این غده محل کنترل نور بدن است و نقطه ملاقات روح و جسم است و محل درک مستقیم میباشد. هنگامیکه غده مخاطی و صنوبری کاملاً رشد کنند ارتعاشات آنها بهم آمیخته و از چشم ستوم انسان یعنی چشم روح را گشوده، به زندگی انسان وارد میسازند. این محل ذهن را تبدیل به وسیله ای کامل میکند که میتواند ارتعاشات مختلف چیزها را گرفته، تبدیل و تنظیم نماید و سرعت یادگیری و آگاهی را بالا میبرد. انسان میتواند نسبت به تجلیات شیبیایی و مغناطیسی موجود در ارتعاشات حساس تر شود و مشکلاتی بی نهایت فکر وجود و ماهیت مخلوقات را ببیند و همچنین ترکیبات بی نهایت و انواع گوناگون حیات را کاندنای وسیع انرژی را میسازد ببیند در حالیکه با چشم معمولی قادر به دیدن آنها نیست. بحالجات ذهنی بر اساسی ایمان صورت میگردد، ارتعاشات ظریف ذهن روی ارتعاشات پائینتر نسیم بی اثر کرده، این کار تا حد ذهنی که میبیند و یا تمرکز میکند انجام میشود.

ارتقا شات عالی روحی یا نیروهای خلاق این نوع ارتقا شات که بوسیله مغز آزاد میشوند بقدری سریع  
 عمل و عالجه را انجام میدهند که ما نمیتوانیم آنها دنبال کنیم و در نتیجه بنظر ما بسیار فوری میرسد.  
 خصوصاً اگر بیمار به شفا گراپان داشته باشد، از طریق ارتقا شات روحی با او هماهنگ گردد. ذهن  
 روسی تمام اموری که بتواند درک کرده و آنها را ببیند قدرت دارد. همانقدر که رفتار انسان در نظر  
 حیوانات عجیب است، رفتار فرشتگان هم در نظر انسان اعجاب انگیز است. همانگونه که همه  
 حیوانات برای نگاهشان نیاز به انسان دارند، انسان هم برای بیداری خود نیاز به تکیه بر اذهان  
 ظریف و روشنتری دارد. انسان و فرشتگان تنها زمانی با بالاترین سطح آگاهی میرسند که خدمت  
 متقابل کنند. ذهن بر چیزی که ببیند قدرت دارد. بنابراین وقتیکه کسی مشغول مطالعه و  
 یادگیری زندگی در اتر است، میتواند کنترل بخشی از این زندگی را بعد از بگیرد و حتی شکل واقعی  
 افکار خود را ببیند. همین که محدوده فکر را درک کرده، فکر خود را در جهت رسیدن به هدفی بزرگتر  
 کنترل خواهد کرد، او تاریخ زمین را که در محدوده اثر بصورت عکس وجود دارد مطالعه میکند و  
 با بعد چهارم هم آشنا میشود و قدرت نفوذ و دیدن یا آگاه شدن هنرمندان با هم در تمام جهات  
 و جلو و عقب از نظر زمان برایش ممکن میگردد. انسان میتواند با ذهن هستی ارتباط برقرار کند.  
 ذهن هستی را آگاهی کیهانی مینامند. تفکر وسیله ای است که میتواند مغز، ذهن و روح را  
 به هم مربوط ساخته و آگاهانه بین آنها و شعور کیهانی یا ذهن و انگیزه های خلاقه شگاف خوشبینی  
 ارتباط برقرار سازد. انسان با تفکر آسان میآموزد. دروسی حوزه فیزیکی متمرکز شده توجهش را  
 به بعد چهارم معطوف میدارد و سپس میتواند با ابعاد بالاتری برود و آنچه را می آموزد به دنیای  
 فیزیکی آورده و تفسیر کرده و به بهترین وجه ممکن به مغز خود منتقل سازد. یک ذهن متمرکز  
 مثل یک ذره بین نیرومند یا یک پمپناطیس است و اگر با ارتقایش چیزی یا کیفیتی هماهنگ شود  
 میتواند بسوزاند یا هر چه را که همان ارتقایش را دارد به خود جذب کند. توان و قدرت توجه کردن  
 هنگامیکه بشکل مناسب هدایت شود و بسبب دنیای درون جهت دهی شود، ذهن را تجزیه و  
 تحلیل کرده و نوری بر واقعیات درونی می افکند، بدون تجزیه و تحلیل مناسب هر دانشی بطور  
 نامیکونده ای بجز فرضیاتی بیش نخواهد بود. تواناییهای ذهن مثل شعاعهای نوری هستند که  
 پراکنده و ناپدید شده اند ولی با تمرکز کردن، روشنی میبخشند. قدرت ذهن تفکر نام دارد و  
 لازم است که ذهن، خودش را مطالعه کند، یعنی ذهن، ذهن را مطالعه و بررسی کند.

ذهن انسان خطی کار نمی‌کند بلکه نوسانی است. یک قطب مغنی هم دارد که ما از آن پی‌خبریم  
و ما پیرامون آن قطب مغنی و چگونگی تحریک آن صحبت می‌کنیم، صحبت با بررسی فیزیک  
انرژی انسان است که دارای سه اصل است:

۱- انبساط و انقباض و مسائل پیرامون آن

۳- سیستم‌های تاکید و نفی

ذهن ما بیشتر بر روی سیستم نفی کار می‌کند. خود را تصور کنید که روی سطح بدن اصل‌کامی  
سرمی‌خورید. وقتی به رسید به دیوار یا ناچار دست خود را به آن می‌زنید که مجبور میشوید که به  
عقب برگردید و تکرار و تکرار و تکرار. سر نوشت ذهن ما است که تقادلی ندارد. ما خنتر ذهن ما  
بر مبنای دوگانگی است. ما در عالم زمان زندگی می‌کنیم یعنی تقدم و تاخر بر کارها و اعمال ما حاکم  
است. بنابراین در ساختار ذهن ما این حرکت‌های دوسویه تقدم و تاخر دارد. تنظیم زندگی در  
درازمدت خود را بهستی میکشید و این باعث میشود که از نقطه مقابل دور شوید و برای رسیدن  
به آنچه که حالا ندارید به دیواری که اکنون به آن رسیده اید فشاری آورید تا به آنچه ندارید  
برسید و پس از آنکه به آن نیز رسیدید می‌بینید که آن نیز رضایتان نمی‌کند بنابراین بهستی  
دیگری برای نیل به هدف دیگری حرکت می‌کنید. بنابراین انسان به هر سمتی فشار بیاورد خود را  
به سمت مقابل سوق میدهد. این جنبه دیگری از قانون تاکید است. بنابراین مثلاً با هدف مقدس  
تعمیم دارد بیسواد‌هایی را با سواد کنداگر تاکید برای این کار نباشد ذهن خودش اتوماتیک  
سارشی را می‌کند. وقتی تاکید شروع شد خود را مقابل با بیسوادی انسان‌ها می‌کند که دقیقاً نقطه  
مقابل هدفش است. او می‌خواسته دیگران را با سواد کند ولی با بیسوادی افراد مواجه میشود.  
مبلغین بزرگی می‌خواستند همه را با ایمان کنند ولی با بی‌ایمانی مردم مواجه شدند. یکی از علل  
جنگ‌های مبلغین تاریخ اینست که نمیشود بدون اینکه خود را با بی‌ایمانی مردم مواجه کند  
آن‌ها را با ایمان برساند یعنی نمیشود تنها بهستی بروید و حالیکه سمت مقابل را نیز داشته باشید.  
بهیمن خاطر مجبور میشوند بجنگند و خود را فدا کنند. و در نهایت فدا هم می‌شوند و آثار باقیه آن‌ها  
سارا انجام میدهد. بنابراین تاکید بر هر چیزی باعث میشود نقطه مقابلی آفرینش بیاید. هر  
چیزی را نفی کنید در نوسان ذهن عیناً با همان میزان انرژی مصرف می‌کنید و شکل میدهد و در کف  
تراز و می‌گذارد که تقادل ذهن‌تان حفظ شود که میشود آفرینش‌های نغی ذهن ما. فکر بد وقتی با تاکید  
میرسد و راجع به کسی قضاوت می‌کنید (قضاوت یعنی نقطه ای که تقادل قضاوت‌کننده رسماً بهم می‌خورد)  
چیزی را که از آن شخص بدتان می‌آید رسماً در خود ساخته اید. یعنی همان چیزی را که در آن شخص  
نفی کرده اید در شما بوجود آمده است در حالیکه خود فرد مقابل شاید حتی خبر نداشته باشد که  
از فلان چیز او بدتان آمده و شاید حتی همین چیزی در او وجود نداشته باشد و این آفرینش

شما سعی و تا آخر عمر همراهتان است. یکی از علت‌های این عمل عدم تعادل است ولی یک علت ظاهری  
 دیگر هم دارد. آب را در هر طرف بریزید شکل همان طرف را به خود میگیرید ولی اگر کوزه‌ای را در طرفی  
 پیاپی نریزید شکل آن طرف را به خود نمیگیرید. ذهن ما هر چه قدر خشکتر باشد و ما بگوئیم آنچه من میگویم  
 همان کوزه است بجای آب. بنابراین اگر کوزه‌های آب قرار بگیرد چند اتفاق برایش میافتد. یا چون  
 جایش آنجا نیست آنرا بیرون میاندازد و یا اینکه اگر خود را با زور جاکند آنجا را خراب میکند و یا اگر  
 جا محکم باشد کوزه را همیشه در هر سه حالت آن کوزه جایش آنجا نیست و نمیتواند راحت باشد.  
 شما اگر دستتان را بشدت حرکت دهید نهایتاً مقاومت کوچک هوا را احساس میکنید. حال اگر بجای هوا  
 بتون بود سرعت دستتان هر چه قدر بیشتر باشد صدقه بیشتری میبینید. گلوله اگر شلیک شود اگر در  
 هوا سیر کند آنقدر ادامه مسیر میدهد که بگذرد زمین و نهایتاً انرژی از دست داده اش نهایتاً  
 مقدار گرم است. حال دو نفر فرض کنید که یکی دارای ذهن غیر مقاوم مثل هواست و دیگری  
 آنقدر به ذهنش شکل داده که مثل کوزه است. این دو در مقابل گلوله (حوادث و اتفاقات و بلاها)  
 دو واکنش متفاوت دارد. گلوله از فرد با ذهن غیر مقاوم رد میشود بدون اینکه آسیبی برسد  
 ولی در برخورد با ذهن مقاوم مثل کوزه او را تکه تکه میکند و آنچه باعث شکستن آن میشود  
 خود فرد است. حال ذهنی که نخواهد تکه تکه کند باید از سفتی دست بردارد، سفتی همان آفرینشهای  
 منفی است که ما برای خود ساخته ایم مانند خود بزرگ بینی که وقتی حادثه‌ای به آن برخورد کند آنرا  
 تکه تکه میکند. بنابراین غیر مقاوم بودن ذهن خیلی مهم است. چون ما در مقابل حوادث میشکستیم.  
 اگر چیزی برای شکستن نداشته باشیم نمیشکند. پس اگر ما هر دلیل شکستید پس چیزی برای شکستن  
 داشته‌اید. پس هر چه روی ارزشها تاکید کنید شکستی تر میشود زیرا شما هر چه بیشتر به آن انرژی  
 دهید شکستن تر و سختتر میشود. شما به صحنه‌ای ناراحت کننده بر میخورید هر کس بگوله‌ای با آن  
 برخورد میکند. یکی از آن فرار میکند و یکی با کنگکای آنرا کنگکاش میکند. کسیکه فرار کرد آن قفسه‌ای  
 با آب و تاب تعریف میکند و هر چه حساسیت او بیشتر باشد حتی با گذشت زمان هر گاه یادش بیاید  
 باز هم بیشتر میشود یعنی حادثه را همانند میگرداند. آن حادثه سالها پیش وجود آمد و از بین رفت و  
 فرد دیگر برخوردی با آن ندارد. آنچه فرد را ناراحت میکند آفرینش است که خود فرد انجام داده است.  
 و در وجودش به آن نقش داده است. وقتی ذهن فرار کرد دقیقاً نقطه مقابل فرار این آفرینش بوجود  
 می‌آید. ولی فردی که این مساله برایش حل شد با ناراحتی به آن نگاه میکند ولی بعدها بعنوان یک خاطره  
 به آن مینگرد و دیگر آفرینش منفی نخواهد داشت. هر تفاوتی شما را از حالت تعادل خارج میکند چه  
 خیر و چه شر باشد. زیرا با تفاوت خواه ناخواه شما آفرینش را خواهید داشت و این مکانیزم  
 ذهن است و با آن کاری نمیتوان کرد. این دنیا آفرینش اتوماتیک مثبت ندارد بلکه همه آفرینشهای  
 اتوماتیک منفی است زیرا سازمان و انرژی دنیا از جنس  $(\sqrt{-1})$  است و ساختارش منفی  
 است. با کار مثبت آفرینش منفی ایجاد نمیشود. با کار بد شما به همان میزان از حیات شما انرژی

کم خواهد شد و یک گوی خالی میگذارند تا تعادل ذهن شما حفظ شود. و وقتی نام اعمال شما را با دستتان دادند میبینید که یک کاربرد وجود دارد که جلوش خالی است و فقط از جان شما کم شده است. پس مهم است که در طول روز سعی کنیم مقابله را از ذهن خود بگیریم. مقابله یک اسم دیگر هم دارد که آن - من - است. وقتی من کسی را مخاطب قرار دهید مقابله من میزند و وقتی از من خودتان تعریف کنید کوزه ما را بیرون می آورید و میگذرید من این هستم و هر چه این من سختتر باشد بیشتر میسکند. افراد پر ادعا بسادگی اما سخت میشوند. شکست یعنی انقباض انرژیها. برخورد یک حادثه باشد و عدم عکس العمل صحیح از شما یعنی اینکه به همان میزان سطح آگاهیتان کم میشود و نیز به همان میزان منقبض میشود و هم سطح آن سطح آگاهی پایین میاید. و امکان استفاده از آگاهی هم پائین می آید. اگر شما با یک حادثه ای برخورد کنید که آنرا نمی یا تا نپذیرید مطابق خود تعادل انرژی شما بهم میخورد. اگر شما مشکل خود را نتوانید با کسی حل کنید هر بار که او را میبینید تحریک میشود. اگر با اندازه کافی به ذهن خود انرژی بدهید هاله ای رنگی میسازید و بسوی فرد پرتاب میکنید که به آن صورت ذهنی میگذرند. یعنی با یک فکر ساده آفرینش منفی کرده اید و تا آخر عمر با آن زندگی خواهید کرد و انرژی از دست خواهید داد و سطح آگاهیتان هم پائین می آید و با پرتاب انرژی یک بی عدالتی نیز کرده اید و آن پرتاب انرژی است که شکست به خود فرد نخورده باشد و به کسی دیگری خورده باشد. پس در یک جمع دفاع کردن از خود بسیار مهم است. مسئله مهم دیگر اینست که از چیزهایی بدمان می آید و هر وقت یادمان آمد آنرا میخواهیم به زور کنار بزنیم که مطابق قانون نفی و تاکید هرگاه بخواهیم چیزی را کنار بزنیم مثل اینست که بخواهیم به آن بچسبیم. با هر نفی چیزی که قبلاً ساخته ایم را دوباره میسازیم و اگر این نفی ها و دوباره سازیها تکرار شود فرد با این تصویرهای ذهنی از فرد مقابل غول ساخته که دیگر توان تحمل عقل او را ندارد. حضرت داود در سن ۱۶ سالگی در مقابل جالوت ۲۷۰ سانتی قرار گرفت و چون از او نترسید توانست او را شکست دهد و اگر از او صیتر رسید او را ۲۷ متر میدید بنا بر این داود برای شکست جالوت از او غول ساخت. پس حتی اگر با غول روبرو شدید مهم اینست که چاه رفتاری را داشته باشید و چقدر مقاوم باشید و چقدر روان باشید. هر چه ذهن بیشتر از تعادل خارج شود تصمیم گیری برای شما سختتر خواهد بود. چون ذهن شما بشدت با چپ و راست میورد و اگر سرعت آنرا کم کنید امکان تصمیم صحیح گرفتن را دارید. بزرگترین نقص خود بینی اینست که فرد مجبور به دفاع از آن است و هر چه خود بینی بیشتر باشد فرد بیشتر مجبور است که از آن دفاع کند. بزرگترین افراد تاریخ افرادی بودند که هیچگاه از چیزی دفاع نمیکردند. کار بدکاری است که سطح آگاهی و انرژی شما را پائین می آورد. جنس دنیا از انرژی منفی است و تمام مثبتها و منفیها داخل این انرژی منفی هستند و ساختار دنیا به گونه ای است که مثبتها را باید خود مان بیا فریبیم.

این سیستم خواه ناخواه اتوماتیک است. ما در جایی وجود داریم که تنها از یکی دو مسیر صحیح میتوانیم  
 بالا برویم. این سیستم بنحوی است که ما برای با سلامت عبور کردن مجبوریم از قوانین آن اطاعت  
 کنیم و تنها قانون خلاصی اینست که خلاف جهت حرکت این نظام حرکت کنیم (برعکس ما از زمین حرکت کردن)  
 عدد ایوانگر واحد است ولی وقتی آنرا به زیر سر می آوریم دیگر واحد نیست بلکه تبدیل میشود  
 به  $+1$  و  $-1$  که در سیستم اعداد کاملاً از هم جدا می افتند و اگر به هر یک از آنها اضافه کنیم خلاف  
 جهت دیگری از آن دور میشود کل دنیا  $1-1$  است و کل انرژی  $1-1$  است که مدام به آن اضافه  
 میکنیم و فکر میکنیم در حال جلو رفتن هستیم که در واقع باید از ما انرژی بگیرد تا حرکت کند. شما  
 تصویر از انسان کامل در ذهن خود دارید کسیکه چاق است یا تنگی تنفس دارد و غیره را در  
 ذهن خود هیچگاه کامل نخواهید دانست. انسان عادی و معمولی باید همه چیزش متناسب داشته  
 باشد، وقتی عکس یک مترافن را که بسیار لاغر است را ببینید میگویید عجب انسان .....  
 این بیانگر شناخت ذاتی ما نسبت به تکامل است، زیرا شما در زمان میدانیید مسیر تکامل انسان دقیقاً  
 برعکس طبیعت است. اگر پرواز شدن گوسفند به خوردن است پرواز شدن انسان به نخوردن است.  
 فرد کامل باید در هر چیزی تعادل داشته باشد. همه با چنین فردی اعتماد دارند و این خود شناخت  
 ذاتی تکامل انسان است. حرکت در سرازیری پرواز بندی حیوانی است ولی اگر بخواهیم در مسیر تکامل  
 انسانی حرکت کنیم اول باید در سرازیری بایستیم و سپس برگردیم. افرادی که معیار دارند بیشتر به  
 مشکل بر میخورند زیرا میخواهند از معیارها بشان دفاع کنند، اگر معیارشان درست است نیاز  
 به اثبات نیست. حسن خود خواهی باعث میشود معیارهایش را به دیگران تحویل کند و هنگام  
 تحویل است که ضرر میخورد. اگر کسی خواست پا روی معیارهای ما بگذارد یا بدزدان بود در بطور  
 صحیح از خود دفاع کرد. داشتن معیار مقدس است و فقط برای شماست و باید آنرا درست  
 نگهداری نمود. وقتی با یک فرد خوب برخورد میکنید نهایتاً او را دوست خواهید داشت و قدرت این  
 دوست داشتن آنقدر نخواهد بود که بد ناله او برسد و او را تا کینه کشد، ولی با آمادگی کامل را برای  
 نفی دیگران داریم. عمل با اول سطح آگاهی و بعد سطح انرژی را پائین میآورد و متعاقب آن  
 انرژی در فرم میشود که خود بیاری است. بتعداد انسانها خوبی و بدی وجود دارد و به همین  
 دلیل در بیرون نمیشود آنرا پیدا کرد و به خاطر همین عدالت هنوز مجهول است. خوبی و بدی هم  
 بتوانند دارد و خوبی و بدی هم نسبی است و هم نسبی نیست. وقتی خوبی و بدی را پیدا کردید  
 دیگر نسبی نیست و وقتی به یک فرد تعلق گرفت نسبی میشود. بحث بعدی در مورد اینست که  
 چطور ذهن ما انرژی را برای نوسانات ذهن از کجا میآورد

ساختار ذهن: ذهن ما یک ساختار کلی دارد که مربوط به طرز کارش میشود و اگر این طرز  
 کار را از ذهن بگیریم کل سیستم ما را با هم میزند. همین کار ذهن ما برای بتادادن به خود این  
 است که تمام اطلاعات و نقشها و احساسات و غیره را باید مدام مرور کند، و اگر اینکار را نکند  
 نمیتواند به حیات خود ادامه بدهد، پس ذهن تازه‌مانی زنده است که مرور انجام میدهد، بنابراین  
 ذهن با سرعت وحشتناکی مرور میکند تا شما به بقای خود ادامه بدهید و اگر ذهن مرور نکند  
 انسان سریعاً دیوانه میشود، در انگلیس اتاقی ساختند که هیچ صدایی وارد آن نمیشود و هیچ  
 لرزشی هم ندارد و داخل آن مخزن آبی است که این مخزن خود دارای تعلیق است و هیچ  
 صدا و موجی داخل آن نمیرود و وزن مخصوصی مایع آن معادل وزن بدن انسان است، یک  
 انسان چشم بسته را برهنه داخل آن مایع گذاشتند، یعنی تمام اطلاعاتی را که از بیرون میرسد  
 را قطع کردند، بالاترین رکوردی را که توانستند تحمل کنند ۱۸ ثانیه بود تا مدت‌تقاروانی بودند  
 همین صدای ساده اطراف ما باعث جلوگیری از دیوانگی ما میشود، پس نمیتوان ذهن را ساکن  
 کرد، ذهن فقط گذشته را مرور میکند، بالاترین ادراک از زمان حال بیش از ۲/۵ ثانیه نیست،  
 شما یک موسیقی دلپذیر را تنها ۲/۵ ثانیه فرصت دارید ولش کنید، اگر میخواهید از یک موسیقی  
 لذت ببرید باید نت قبلی را رها کنید تا نت جدید بیاید، سازمان عصبی بگونه‌ای است که نمیتواند  
 بیش از ۲/۵ ثانیه چیزی را در زمان حال نگه دارد و این ۲/۵ ثانیه هم مربوط به حلاوت بین دو  
 سیگنال است، پس ما هرگز نمیتوانیم زمان حال را حس کنیم زیرا همیشه ۲/۵ ثانیه از زمان  
 حال عقب هستیم، کسیکه زمان حال را حس میکند در مدیتیشن یا حالت ذن است، چون  
 مقاومت ذهن را بر میدارند و از لایه‌ای که ذهن در آن نوسان دارد بیرون می‌آیند و موفق  
 میشوند زمان حال را حس کنند و در آن موقع آنچه را که با آنها میرسد را به طور مستقیم  
 دریافت میکنند، از طریق تقاسیر ذهنی، حیطه عملکرد ذهن از لایه اول تا لایه چهارم است،  
 پس هیچ فیلسوفی نمیتواند از لایه ۴ یا آسمان چهارم بالاتر برود، زیرا ساختار ذهن و تفکر تا  
 لایه ۴ بیشتر کارآیی ندارد، ما دنیا را بر مبنای مرور ذهن خود می‌شناسیم، اگر مرور ما شین  
 را در ذهن خود نداشته باشیم پس هیچ تجسمی از ما شین نخواهیم داشت، از زمان بیداری  
 از خواب مرور ذهن شروع میشود، البته یکسری مرورهای ناخود آگاه نیز وجود دارد، مثلاً  
 ما تمام اندامهایمان را مرور میکنیم، این مرورها انرژی مصرف میکنند، تا همین انرژی با در  
 طریق صورت میگیرد، طریق اول بیولوژیک است که بخاطر ساختار سلولی انرژی جسمانی دریافت  
 نموده است، طریق دوم خاملاتی را که بصورت انرژی ذخیره شده است را مرور میکند، پس



باید دوا را انرژی هم ذخیره داشته باشد. به تعبیری ذهن ما چیزهایی را مرور میکند که  
 داخل هاله انرژی ما است. چون تمام این اعمال در لایه سبوم و چهارم منبسط است و ذهن  
 آنها را مرور میکند. بنابراین مقداری انرژی هم از این طرف کسب میکند. پس ذهن برای بقا  
 و مرور از دوجا انرژی میگیرد، یکی از جسم و دیگری از روان ما (حیات ما) پس ما به ازای  
 زندگی روزمره و معمولی خود از شیره حیات و جان و روان خود استفاده میکنیم. انرژی جسم  
 ما بایک غذای ساده برمیگردد ولی شیره حیاتی (انرژی روان) فقط با عمل دوباره تامین میشود.  
 حی علی خیر العمل برای ما است و در واقع تکنیک کسب مجدد انرژی است و انرژی مثبت تنها  
 در سر بالائیهاست که خلاف طبیعت شماست. عمل خیر خلاف طبیعت بشری است. وقتی شما یک  
 ساندویچ دارید بسیار گرسنه اید و یک بستنی رو برویتانست طبیعت شما میگوید هم ساندویچ  
 را بخور و وقتی ساندویچ را با او میدهید در واقع خلاف طبیعت بشری حرکت کرده اید و در  
 این هنگام احساس و جدوشادی میکنید و این احساس و جد در واقع آزاد سازی انرژی است  
 که همان حی علی خیر العمل است. انرژی دویم همان انرژی است که ما را سالم نگه میدارد و روان  
 و روح ما را سالم نگه میدارد و انرژی است که به پیشرفت ما کمک میکند. و همان انرژی است که به  
 آن شانس میگردد. شانس همان رشته‌هایی است که فرد میتواند به حوادث مختلف وصل کند.  
 بنابراین انرژی لازم برای مصرف ذهن چیزی است که میتوان سر نوشت شما را تعیین کند و آینده  
 شما را بسازد و با آن به خود و دیگران میتواند کمک کنید. شما این انرژی گرانها را به ذهن میدهید  
 و با ازای آن زندگی روزمره را میگیرید. پس روح ما تاوانی گرانهاست که میپردازیم تا زندگی  
 روزمره را داشته باشیم و این زندگی روزمره مدام ما را کسل میکند پس ما انرژی روح و روان را  
 مفت از دست میدهیم تا زندگی را مرور کنیم. ولی ما مجبوریم که این کار را بکنیم اما ۸۰ درصد از  
 این مرورها غیر ضروری است. راشد ما هر نیازی به مرور کلاج و دنده و گاز ندارد ولی بطور  
 اتوماتیک این کار را میکند. نگهداری حوادث رخ داده و آفرینشهای منفی صورت میگیرد که بسیار  
 غیر ضروری است و انرژی گرانها را صرف آنها میکنیم. لازمه مرور تصویر فرد منفور و زنده نگهداشتن  
 آن مصرف انرژی گرانهاست. در واقع پدرش ما در آستین است و مدام به آن غذا میدهد  
 و دایم شما را نیش بزند. غذای که با این ما میدهد میتواند صرف تکامل شما شود و به حیات  
 شما سامان بدهد. ما تکلیف خود را باید با دشمن مشخص کنیم و در اینجا دشمن ما خودمان  
 هستیم و خائن ذهن ما است. شما در اینجا یک روح جمعی ایجاد میکنید که آثار مثبت شما تا ۷۳  
 ساعت باقی میماند و نشستن در این میدان ذهن و جسم و شخصیت شما را معکست عرض کند.

اگر شما کار تکراری را با خلایقیت جدید انجام دهید نظم جدید است با فشرست جدید. پس بهتر است  
 فشرست را متناسب با انرژیها بیان تقصیر دهیم. ذهن بسیاری از مرورها را به فرماندهی حواس  
 خود انجام میدهد. بالاترین فرمانده مرور ذهنی چشم است که هر چه را میبیند تبدیل به اطلاعاتی  
 میشود که بعداً حتماً آنرا مرور خواهد کرد. حتی اگر چیزی را برایتان تعریف کنند شما آنرا ابتدا به  
 تصویر تبدیل کرده و سپس آنرا مرور میکنید. کسانیکه کور هستند ابتدا آنرا تبدیل به یک احساسی  
 دیگر میکنند. مرورگری در زنان خیلی کمتر از طریق چشم صورت میگردد ولی در مردها مرورگری  
 اغلب از طریق چشم صورت میگردد. مرورگری ذهن به حرکت مستقیم چشم یا حرکت سوژه  
 در مقابل چشم بستگی دارد. اگر جلوی حرکت چشم را بگیرید و نیز جلوی تخرک سوژه مقابلش  
 را هم بگیرید درست برعکس عمل کرده اید و در اینجا سرعت ذهن بسیار کند و احساسات و غیره  
 کم میشود. این تکنیک بسیار ساده و جزو بهترین و غنیترین تکنیکهای چند هزار ساله است.  
 در این حالت برای لحظاتی قوا و مت ذهن از بین میرود و ذهن قضاوت نمیکند و دست از تفرقی  
 و تاکید بر میدارد و تمامی انرژیهای لازم برای این اعمال در جان ما آزاد میشود. پس در این  
 تکنیک اول حرکت کره چشم و دوم حرکت سوژه را بگیرید و متعاقب آن بقیه حواس برای چند  
 لحظه بسیار کند عمل میکنند. پس با این تکنیک جلوی صرف کننده های انرژی را میگیرید و از طرف  
 دیگر سطح انرژی بالا میرود چون آفرینش منفی ایجاد نمیکند و منفی و تاکید و قضاوت ندارند و  
 همه انرژیهای که صرف این اعمال فشرست شدند در شما ذخیره میشود. مهمترین صرف که صرف  
 ناخود آگاه نگهداری مرور ذهنی و آفرینشهای منفی است. یکی از قویترین صرف کننده ها  
 خود بین و خود بزرگ بینی است. نوزادی که بدنهای آید هاله شفاف دارد که هر کس که از راه پیر  
 یک قلم آبی بر آن میکشد که در وجود طفل در شرف میشود و ساختار شخصیتی طفل را میسازد.  
 قلم آبی زبالاهای است که دیگران در درون طفل میریزند. وقتی به طفل میگویند فلان چیز فلان  
 است این اولین زباله است. اگر چه بیفایده و بی بهره ای است زیرا از جنس ساختار  
 انرژی شما نبوده است بنابراین زائده بوده و لازم. زیرا ذهن شما از همان زمان آن را مرور  
 میکند تا اینکه به کودک خود بگوئید: نکن، خطرناک است، جیراست. بعد از کمی بزرگتر شدن  
 میگویند: پسر نکن زشت است. و این زباله بعدی است که به این زباله ها نقش حمل گفته میشود  
 سه نقش حمل خود و دیگران است. این زباله ها نقش حمل شما و دیگران است که در شما نقش  
 مینهد. مثلاً توهین تفکری در مورد خدا نکرده ای ولی از بچگی به تو گفته اند ناز بخوان خدا  
 نهار دوست دارد و این در ما به ارزش تبدیل میشود. ولی تا وقتی که تو خدا را پیدا نکرده ای

این زباله ایست در درون تو این ارزشی که خدا نیست. این فقط زباله است. حتی عقاید و آرزوها و ایدئولوژیها و آنچه را شما دروناً پیدا کرده اید اینها تماماً زباله اند که دائماً باید مرور شوند. برخی از زباله ها را افراد برای خودگزینش میکنند و آنرا برای خود تبدیل به ارزش میکنند. مثلاً همه میکنند تو خوش اندامی تو زیبايي تو باهوشی و غیره و مدام بر آن تاکید میکنند و به آن انرژی میدهند و مدام انرژی مصرف میکنند و با تاکید شما آن ارزش بزرگتر میشود و تبدیل به یک ارزش شخصی میشود. این ارزشها از جنس خود بزرگ بینی است. اغلب چیزهایی که ما به آنها مفتخریم در اصل زباله هستند. تصور کنید زباله را گرفته اید و پرورش داده اید و نقش و نگار بر آن زده اید و آنرا بزرگی کرده اید و کوزه گلی بزرگ را ساختا اید و به آن افتخار میکنید غافل از اینکه برای نگه داری هر یک از این زباله ها چقدر باید از شیر جان خود را صرف آن کنید و از روح خود به آن انرژی بدهید و ذهن شما از جسم و جان شما انرژی میکشد و انرژی تکاملی شما صرف این میشود که بگوید من زباله ام. هر بار برای اینکه زباله بیشتر جلب نظر کند باید آنرا به طرز جدیدی به رخ بکشید و اینگونه است که آنرا مدام بزرگتر میکنند. پس مواظب مصرف کننده جسم و جان اینها شدند:

۱- ما حتماً ذهن ۳- تمام آفرینشها انرژی لازم دارند تا زنده بمانند. بزرگترین مصرف کننده خود بزرگ بینی است. ۴- جلب توجه کردن ۵- پیشه‌مان ۶- افسردگی ۷- صور ذهنی منفی ۸- عادتها

جلب توجه کردن یکی از اغنا کننده ترین شخصیت هراسنان است. هر کسی دوست دارد مورد توجه باشد. آن قسمتی که ذاتی است ایرادی ندارد ولی آن قسمت ذات کاذب است و ما از این طریق انرژی بقیه افراد را جذب میکنیم. وقتی مورد توجه قرار میگیریم ارضاء میشویم و ارضاء شدن تغذیه کردن از دیگران است که بنوعی خون آشامی روانی است. مثلاً کسی خود را مظلوم جلوه میدهد تا دیگران به او توجه کنند. او خود را زود اندوخته را ایگارا میکند ولی علت آن اینست که از طریق دیگری نمیتواند انرژی مورد نیاز را تأمین کند و این نقص وجودش است و به این طریق از بقیه انرژی تأمین میکند.

پشیمانی مربوط میشود به آفرینشهای منفی ما و این مورد دیگر مصرف کننده نیست بلکه مقدم کننده انرژی است. پشیمانی منفجر کننده است. شما همیشه از آنچه پشیمانید که آنرا انجام داده اید و با یاد آوردن آن حمل ناراحت و پشیمان میشوید و شما همان چیزی را کاشفی کرده اید که یاد میاورید و با آنرا تاکید کرده اید و بدین گونه متناسب با آن آفرینش منفی آن شکل میگیرد و چون آنرا تقویت کرده اید آن آفرینش منفی خودش میشود یک اثر و روی شما تأثیر میگذارد و وقتی پشیمان شدید و حالتان بد شد مقدار زیادی انرژی شما منفجر و محو میشود و سطح انرژی شما پایین می آید و منقبض میشود و انرژیهای پتان در فرم و رکود میشود و اگر به همین شکل باقی بماند در شما

ایجاد بیماریهای روانی و جسمی میکند. البته پشیمانی چیز بدی نیست زیرا من زمان پشیمان  
 میشویم و جدا نشی بیدار میشویم ولی در مورد حادثه ای که دیدم آن فقط یک سبلی است و وقتی شما  
 مدام در حالت پشیمانی بسر میبرید دارید مدام با خود سبلی میزنید. برای همین بسیاری از پشیمانها  
 را باید اصلاح نمود. بنابراین پشیمانی ساختارش با موارد قبلی قدری فرق دارد.  
 احساس گسی از مواردی بسیار عشتناک است و علاوه بر اینکه صرف کننده است حتی اجازه نمیدهد  
 انرژی جدیدی هم بیاید و به همین دلیل سطح انرژی افراد فسرده بسیار پائین و رنگ انرژیشان  
 تبدیل به خاکستری رنگ میشود و دقیقاً در میدان انرژی فرد در بعضی نقاط ابرهائی خاکستری کدر  
 تشکیل میشود و این هرچیز؟ او نزدیکتر باشد اثرش بیشتر است و این جلوی انرژی فرد را  
 میگیرد و جلوی حرکت و کسب انرژی جدید را میبندد و رشتاهای وجودی فرد را کج کرده و  
 رنگهای این رشتها کدر میشود و اینها از شیر و وجودی شخص استفاده میکنند که لزومی هم  
 ندارد. حالتی هم وجود دارد که نمیشود از آنها فرار کرد ولی اگر خود را تسلیم آن کنید با این  
 بهانه که نمیشود از آنها فرار کرد این گناه است چون این چیز بدی است. یک گناه کرده ای که  
 بلای سرکسی آورده و با پشیمانی یک عمر همان گناه را بر سر خود می آورد. حال آن کار  
 هرچقدر که میخواهد بد باشد. علی: اعتراف و اقرار به گناه خود گناه است. شما با هر گناهی  
 سرای آنرا گرفته اید. مگر نه اینکه با هر گناهی تمام آفرینشهای منفی آنرا انجام داده اید و در  
 وجود شما هست که نام آن نامه اعمال است و در لایه های ۳ و ۴ در صلب دین انرژی بشکل  
 صورتی خاصی شکل میگیرد که اگر روی آن صورتها تکرار کنید تمام آن و تخریب تبدیل به  
 زمان حال میشود و آنرا دوباره ببینید. یعنی وجود دارد و زنده است یعنی آن عمل را در خود  
 ضبط کرده اید. پس هر عملی که باعث شود سطح آگاهی شما و هم عرض آن سطح انرژی  
 روحانی و مطلوب پائین بیاید متعاقب آن صدمه با خود نیز بزند این اعمال خوب نیست.  
 البته میکنند شما کاری کنید که سطح آگاهی پائین بیاید ولی سطح انرژیتان بالا برود که  
 این انرژی مطلوب روحانی نیست. یک از تعاریف بدی نبود خوبی است. چون بد وجود  
 ندارد. اسم درجات پائین خوبی بدی است. بنابراین هر چیزی از انرژی میتواند منفی باشد.  
 ولی اگر در فرم و بزرگی باشد باز هم انرژی است ولی درجه خیلی پائین خوبی است. ما بدین  
 اینکه بدانیم مجبوریم از ساختار ذهنی که همان سرور گذشته است تبعیت کنیم و با یاد گرفتن  
 اسما و اصطلاحات و علوم جدید در واقع برای آنها دفترچه جدید میسازیم و به مرور  
 آنها میپزدازیم. در مورد مواردی که آنرا قبول نکرده اید و به آن ایمان ندارید وقتی اسم

آنها آورده میشود شما به آن دفترچه رجوع میکنید مثلاً برای پی دین اسم مذنب، خدا و غیره  
پس این دفترچه شامل تمام زندگی و عمر است، بسیاری از این منفرست‌ها غیر ضروری است، همه  
فکر میکنند افراد با هوش خوش شانسند ولی افراد با هوش بیشتر لیست برداری میکنند و انرژی  
بیشتری مصرف میکنند، افراد تیز بین هم انرژی بیشتری مصرف میکنند، افراد با هوش با افراد  
نا بخت فرق دارند و اشتباهی که هست معمولاً به تیزهوشان حجم اطلاعاتی داده میشود که  
این مساله آنها را خراب میکند، باید به تیزهوشان شماره اطلاعات را داد، و این موارد فقط  
به لیست‌ها اضافه میشود که این لیست‌ها مصرف دوگانه دارند، یکی اینکه ذهن باید این لیست‌ها  
را مرور کند و دیگر اینکه خود ذهن مرور شود که باید انرژی مصرف کند، به تعبیر دیگر ساختار  
ذهن اینست که خودش مرور کند، و حالاً لیست‌ها این را که ما تهیه میکنیم را باید مرور کند یعنی  
دو بار انرژی مصرف میکند و اگر دو سه بار را در نظر بگیریم همیشه چهار بار و اگر لیست‌ها این را تهیه  
کنند که هر روز مرورش کنید ذهن در برابر آن انرژی مصرف میکند و حالاً ما دست‌ها هم به آن اضافه  
کنیم که حاصل تکرار است، عادت جزیره مصرف‌ترین استفاده کننده های انرژی جسم و جانست.  
عادت یعنی اینکه چیزی را پیدا میکنید که جالب است، آنرا کشف میکنید و سپس وقتی تکراری شد  
مثلاً دایره ای که در آن هسته شود و سپس زور میزنید که این دایره را بپر خانی که هیچ لزومی  
ندارد، گاهی زن و شوهر برای هم تبدیل به لیست میشود، با خلایق پولدار، این در واقع لیست  
شوهر است، خود شوهر نیست و بالعکس، زن و شوهر اگر برای هم تکراری شوند تبدیل به  
لیست شده و برای همه دیگر عادت میشوند و این عادت باعث میشود که فقط از دیگر انرژی بخورند.  
اگر یک کار خوب برای ما عادت شود باز هم مصرف کننده است و این دیگر کار خوب نیست بلکه عادت  
است، دایره تخت است، ما بیچ دایره ایست که تخت نیست و در دوسر آن هم ممکن است به  
هم برسند و یا نرسند، زندگی باید اینگونه باشد، اگر شما برای کسی تبدیل به لیست شوید باید بعداً  
این لیست را به هم بریزید و کاف نیست فقط یکی از اجزای این لیست را تغییر بدهید و در این صورت  
فرد مقابل مجبور میشود هرست جدید درست کند و هم اینجا است که هر فهرستی را در عمر یا  
روزانه بتوانید متلاشی کنید، تمام انرژی لازم برای ساخت و نگهداری آن به شما بر میگردد و این  
میتواند تبدیل به یک وظیفه شود که لیست‌ها این را که کلی انرژی مصرف باز کردن و نگهداری آن  
بنوده است را با این کار تمام انرژی‌های هدر رفته را با خود بازگردانید، اینها اصولی است که  
زن و شوهر هر دو این مسائل را ندانند یکی از هم سران به تنهایی نمیتواند کاری کند زیرا  
اگر یکی از آنها بخواد به تنهایی لیستش را تغییر بدهد با مخالفت روبرو میشود و اگر طرف  
مقابل توجیهی نباشد که چرا شما اینکار را میکنید درگیری ایجاد میشود، شما فقط در چند حالت  
میتوانید به دیگران کمک کنید، اولین حالت تنها حالتی است که هیچکس آنرا در نظر نمیگیرد

و آن اینست که آیا شما حق دارید؟ فرد مقابل کهک کنید یا نه، چون کهک کردن حق میخواهد. با  
 اعلام نیاز جواز حق صادر نمیشود، زیرا با کهک شما نمیتوانست زندگی آن فرد را به نحو دیگری عوض  
 میکنید که نباید اینگونه عوض شود. کسی میتواند کهک کند که عادل باشد، حال اگر کسی که حق کهک  
 کردن دارد باید غیر عاقل و بدون نفی و تاکید این کار را انجام دهد چون بانفی و تاکید هم به  
 خود صدمه میزند و به فرد مقابل. و شرط سوم اینکه برای کهک کردن باید قدرت کهک کردن داشته  
 باشید زیرا کهک کردن قدرت میخواهد و اگر قدرتش را نداشته باشید نخواهد توانست حتی بزرگ  
 سودی کهک کنید.

مدلهای ذهنی، عقیده و ایمان و نقطه نظرات و باید و نبایدها و سلیقهها و مثالها مدلهای ذهنی شما  
 هستند. مدلهای ذهنی را شما می آفرینید و آنها به شما خط میدهند و این تا زمانی ادامه می یابد که  
 شما این مدل ذهنی را خراب کنید و مدل جدیدتری جایگزین نهائید. مثلاً امروز از فلان مدل لباس  
 و فلان ماشین خوشتر می آید و فردا از مدل دیگر، امروز عذاب و جدان میگیرید که چرا در حال  
 چاق شدن هستید و این عذاب و جدان را چنانچه نتوانید جلوی پیش را بگیرید تبدیل به چیزی میشود  
 که شما توافق میکنید نقطه نظر شما با شما چنان توافق میکنند که شما آن میشود، صورتهای  
 ذهنی و آفرینشهای منعی که توسط شما ساخته میشود همان ذهنی شما و همان بین شما و حتی  
 ایدئولوژی شما را می آفریند. اگر آفرینشهای منعی یا تاکیدی خو در با صورت ذهنی جمع کنید نتیجه  
 آن مدلهای ذهنی میشود. مثلاً من کم کم شکم بزرگ میشود و این برایم ناخوشایند است و  
 هم بانفی آن و سپس تاکید آن میکنم که من باید آنرا کوچک کنم اما وقت و امکاناش را ندارم  
 و شکم من واقعاً بزرگ میشود و من هر روز به آن فکر میکنم و هر روز مرا ناراحت میکند و هر روز  
 آنرا نفی میکنم تا جایی که وقتی به حجی رسید چنان آن را نفی میکنم که صورت ذهنی را کاملاً خنثی  
 شلیک میشود به سمت بیرون ولی اثرش در من باقی میماند. کسیکه شکم بزرگ برایش مهم نیست  
 صورت ذهنی هم نیسازد و نفی و تاکید می هم ندارد که آفرینش برایش داشته باشد در نتیجه مدلی  
 هم نیسازد، اما اگر شما مدلی بسازید و آنرا تاکید کنید و صورتهای ذهنی هاله ها که دارای  
 رنگ است حاوی انرژی عاطفی است و از جنس انرژی حیات است و حاوی جنس انرژی  
 عاطفی است که من آن لحظه بر آن گذاشته ام. یعنی حاوی نفی و تاکید و .....  
 لحظه ای که آنقدر این موضوع را تاکید کنیم تا پرتاب شود و توافق بزرگ می افتد. اولاً  
 تبدیل میشود به مدل ذهنی (من چاقم) یا مدل ذهنی (من شکم بزرگ است) یعنی تبدیل به  
 باور میشود و تبدیل به شخصیت ما میشود و خلاص از آن نداریم تا وقتیکه .....  
 اتفاق دهم اینکه با پرتاب صورت ذهنی که حاوی انرژی عاطفی است در محیط اطراف

حال شما و بیرون حال شما تاثیرگذار است و اولین اثر آن اینست که بقیه با شما موافقت میکنند  
 سه تریچا قه هستی و بدانند ای. اما قبل از پرتاب صورت ذهنی از زمان با خوب شکل شما دارند  
 اما با پرتاب صورت ذهنی همه در بدانند شما موافق میشوند. مدلهای ذهنی از کودکی شکل  
 میگیرد و در بچه های حساس این قضیه بیشتر است. سمانی است که روزی چندین بار بچه  
 بگویند بچه بد، بچه بد، خود فکر میکنند و در این صورت بچه شروع به آفرینشهای منفی  
 و صورتهای ذهنی را در میادین خود ایجاد میکند. قبل از اینکه این صورتهای شلیک شوند یک  
 حالت دیگر وجود دارد و آن اینکه کودک میدانند بد و خوب چیست فقط میدانند که مورد پسند پدر  
 و مادر نیست و پدر و مادر در این زمینه دوستش ندارند و شروع میکند به ساختن صورت ذهنی  
 دوست داشتن و اشتنا نشدن و مدام سوال میکنند که مگر من چکار کردم و هرگاه حتی در بزرگسالی این  
 سوال را از خود پرسد آن مدل و صورت ذهنی ساخته شده انرژی گرفته و دوباره زنده میشود  
 پس چندین مدل ذهنی داریم، یکی از این مدلها مدل ذهنی منفی است که اگر به آن کاری  
 نداشته باشیم را کد میشوند. مدل آن ساخته شده است ولی بزرگسالی یادش می آید که در  
 کودکی بچه بدی بوده است مدل ذهنی منفی اش بیرون میزند و در این زمان هر اتفاقی که در  
 آن زمان در این مدل منبسط شده است زنده میشود (مانند خاطرات بد و ترومای خردن سه  
 داخل غم ذهنی است بیرون میزند که دارای رنگ است و هر چه شدت ناراحتی این فرد بیشتر  
 باشد غلظت و کدتری رنگها بیشتر میشود و این مدل ذهنی بصورت منفی جزو شخصیت این فرد  
 میشود، در لبه ناخود آگاه و ناخود آگاه یعنی این صورتهای ناخود آگاه است و نه ناخود آگاه  
 نیست در صورتی که در میدانهای انرژی جایگاهی دارد، اینطوری پوسته ای تشکیل میشوند که این  
 پوسته کم و زیاد و عقب و جلو دارد. خیلی از آفرینشهای ذهنی در ناخود آگاه میروند، صورت ذهنی  
 بندرت به ناخود آگاه وارد میشوند بلکه بیشتر در لبه ناخود آگاه میباشند چون هر وقت بخوانید  
 آنها را بیرون میکشید ولی ناخود آگاه خودشان بیرون می آیند زیرا آفرینشهای منفی بیشتر به  
 ناخود آگاه میروند ولی مدلهای و صورتهای ذهنی چون در زندگی روزمره میسازید هر وقت با یادش  
 بیافتید از لبه ناخود آگاه وارد خود آگاه میشود و تبدیل به آگاهی میشود و داخلش تمام  
 اطلاعات آن لحظه و آن حادثه و افکار است، پس از بروز یک حادثه تلخ پدریک هدیه میفرد  
 و آشتی میکنند و پدر فکر میکند همه چیز تمام شد ولی تا انتهای حیات این صورت منفی در  
 لبه ناخود آگاه کودک زنده است یعنی مدام انرژی میگیرد تا حذف نشود. خود بزرگ بینی یکی  
 از خطرناکترین مصرف کننده هاست که از بین نمی رود بلکه یک میدان انرژی کامل نشده است  
 سه در آن باز است و برای حیات از ناخود آگاه شروع شما انرژی میگیرد تا فرم خود را نگه دارد.

چون نمیتوانید آنرا رها کنید، اگر چه مخفی است و سرگناه به آن فکر کنید به خود آگاه شما می آید و  
 با انرژی جدید اطلاعات داخلش شروع میکند به نورانی و فعال شدن و دوباره زنده میشوند و پس  
 از این حیات دوباره تمام نفس و تاکیدها و آفرینشهای نفسی و صورتیهای ذهنی همه دوباره ساخته  
 میشود و اگر به مرحله خاصی رسید پرتاب میشود، پیشیا نه یکی از مدلهای ذهنی است که در  
 آن تمام اطلاعات نا مطلوب با تمام وجود محافظت میشود، تمام درست دارها و نذارها  
 و ضربهای روحی همه جزو مدلهای ذهنی مخفی زنده در میدانهای انرژی شما باقی هستند،  
 زن وقتی شروع با نفس و تاکید عیبهای شوهرش میکند موجب آفرینش مخفی در خودش میشود  
 یازن آنقدر عاشق شوهرش است که موقع بیرون رفتن ترس از عدم بازگشتن شوهر دارد و  
 این عشق و قدرت زیاد باعث نفس و تاکید میشود و یکسری اخلاقیهای خاص بروز میکند، طرف  
 آن اخلاقیهای خاص را میگیرد و درون سینما خود حفظ میکند و هر بار که زنده شود تبدیل به صورت  
 ذهنی در هاله میشود و تبدیل به یکی از مدلهای ذهنی مربوط به شهره میشود و هر بار که شما  
 یا آن مدل ذهنی می افتید حالتی که از آن آدم در هاله خود مخفی کرده اید زنده میشود و  
 انرژی شما را میگیرد تا به فعالیتهایش ادامه دهد و حالت عاقل را که در این صورت ذهنی مخفی  
 کرده اید به شما دست میدهد، بنابراین مدل ذهنی یک سیستم یا دآوری است. پس بسیاری  
 از اخلاقیها و فعالیتها میان متعلق به دیگری است که شما آنرا گرفته اید و تبدیل نموده اید و در صورت  
 یا دآوری و مرور آن مدل ذهنی این اخلاقیهای مکتوب تبدیل شده بروز میکند بنابراین مدل  
 ذهنی یک سیستم یا دآوری است از نظر علمی سیستم تفسیرهای با از جهان از طریق  
 مدلهای ذهنی است که ساخته اید، اینها سیستم یا دآوری هستند از صورتیهای که ساخته ایم و  
 داخل خودمان نگهداری میکنیم، یک زن: من از همه مردها متنفرم، زن دیگر: من عاشق  
 مردها هستم، این دو مدل ذهنی کاملاً متفاوت هستند، یعنی وقتی طرز تلقی شما از مرد  
 شروع کرد به شکل گرفتن یعنی اینکه صورت ذهنی پیدا کرد، وقتی این را قبول کردید یعنی پرتابی  
 کردید در هاله خود و هنوز بیرون نرفته و به آن اطلاعات می دهید که من از مردها بدم می آید و  
 وقتی آنها را می بینم عصبانی میشوم، تمام این اطلاعات داخل مدل ذهنی میرود و تبدیل به  
 بینش شما میشود و اسم آنرا جهان بینی میگذارید در حالیکه این جهان بینی نیست بلکه  
 مدل ذهنی است مدل انرژی است، مثلاً فلان جادو فلان مکتب درس خوانده اید و هر  
 کسی بیایز پیشتان شما مدلهای ذهنی خود را باز میکنید و شروع به استدلال میکنید در  
 حالیکه این اصلاً تفکر و استدلال نیست، اینجا است که ما هنوز تفکر نکرده ایم و هیچکس  
 به تفکر دست پیدا نکرده و ما فقط در لباهای ذهن غوطه میخوریم که اینقدر عظیم است.



ریشه شکل گیری مدل های ذهنی از بعد از ۲ سالگی شکل میگیرد و خیلی شدیدتر تا ۶-۷ سالگی  
 شما پدران را می بینید که باز میخوانند کودک می پرسد پدر چکار میکند میگویند خدا را عبادت  
 میکند، می پرسد خدا چیست میگویند فلان است و خدا این کار را دوست دارد و تو باید اینگونه  
 باشی، پدر و مادر با این کار با بچه ایمان نمیدهند بلکه با او در حال اثری مدل ذهنی میدهند  
 و کودک باید اینها را قبول کند تا این مسایل با مدل ذهنی تبدیل شود و اینها همان زبالا خوب و  
 بد هستند و در هر حال زبالا هستند و از این به بعد مثلاً در ۱۰ سالگی همین کودک با دوستش نه او  
 و نه پدرش خدا را قبول ندارند شروع میکند به بحث کردن که این در واقع باز کردن مدل های ذهنی  
 پدرشان را باز میکنند و با جان هم میاندازند و تبدیل با تاکید میکنند و حتی در چهل سالگی رفتارشان  
 همین است، فقط بجای بحث برای هم شمشیر میکشند، پس حتی ایدئولوژی شما و دین و عبادت  
 و خدا پرستی و غیره هیچکدام بر مبنای تفکر نیست، البته بر مبنای تفکر اصلی نیست چون شما بر آن  
 تفکر کرده اید که این مدل شکل گرفته است، استدلال های شما هر چه شدیدتر باشد صورت ذهنی  
 شدیدتر میشود، ایدئولوژی شما یک بسته انزوی است که حاوی اطلاعات استدلالی و عواطف  
 و نوا حقیقی های شما در میدان انزوی است که اگر این را از شما بگیرند و با کش کنند شما هیچ احساسی  
 به خدا نخواهید داشت، پس در حقیقت این چیزی نبوده جز یک مدل، این ایمان نیست، بقول  
 عرفا: راه ایمان از شک میگذرد، راه ایمان از کفر میگذرد، یعنی اینکه فرد مدل ذهنی اش را  
 نسبت به خدا باز میکند و انزوی اش آزاد میشود و میگوید همه اش بیست است و یک مدل عقلی تر  
 میسازد که باز هم مدل ذهنی است و همین مدل را نیز باید باز کند که میشود حجاب و همین  
 شکل ادامه می یابد تا جاییکه بدون مدل برود جلو، بنا بر این فرد اول کافر میشود، البته شما  
 احتیاجی نیست کافر شوید زیرا شما اهل تقصیر را میدانید، شما کافر نیست مدل ذهنی خود را  
 نسبت به هر چیزی باز کنید و انزوی آن جذب وجودتان میشود که شما نمیتوانید بهتر از آن  
 استناد کنید، ولی همه اینها مدل های مختلفی اند و هر وقت لازمشان داریم بیرون می آیند و  
 مدل های ذهنی آشکار مدل های هستند که آنگاه شدیدند شما آنها را پرتاب میکنید، بسیاری از  
 زنان مدل های ذهنی خود را چنان پرتاب میکنند که همه را هم توافقی میکنند، انسان های کما بهم  
 دوست میشوند بر مبنای عشق و محبت نیست بلکه بر مبنای توافق مدل های ذهنی است،  
 یعنی عقاید شما که تبدیل به صورت ذهنی شده در دیگری نیز موجود است و شما احساس دوستی  
 میکنید در حالیکه این اصلاً دوستی نیست شما فقط در یک سری اطلاعات و مدل های ذهنی با هم  
 مشترکید که در حد آن غلط است چون مدل ذهنی است و بر مبنای حقیقت بنا نشده است،  
 دوستی ای که بر مبنای محبت ایجاد شود سازمانش خیلی فرق میکند با دوستی که بر مبنای  
 توافق ایجاد میشود و سپس تبدیل به محبت میشود دیگر این مدلها در آنها نیست مثلاً

از دو جهایی که ظاهراً بر مبنای تفاهم و توافق ظاهری بنا میشود در سال آینده به مشکل میرسند. چون این توافق حتماً اصلاً توافق و تفاهم نبوده بلکه یکسری مدل ذهنی بوده که شبیه بهم بوده و هیچ ربطی ندارد که این دو نفر بهم میخورند یا نه. و بعد از دوست شدن یکی از طرفین شروع به مباحثه مدلهای مورد پسند طرف مقابل میکند که این مدلها پرتابی نیستند زیرا جزو شخصیت فرد نیست یعنی آن فرد آنقدر انرژی مصرف کرده که این مدل اصلاً توان پرتاب شدن ندارد.

نقاب گذاشتن از اصول شکار انسانهاست. مقاصد انسان یک انرژی درست میکند که بتواند با آن و آنکار را انجام دهد. این سازمان شخصی انسان است. وقتی تمام شد و به هدف رسید برای نگهداشتن این نقاب با بدشیا نوزاد انرژی بگذارد و او این قدرت را ندارد بنابراین نقاب را بر میدارد. میشود کارها را بنحوی انجام داد که آنرا از حالت عادت خارج کند و آن کارهایی است که از انسان مدل ذهنی میسازد. اسم مجموعه مدلهای ذهنی شخصیت ما است. پس منظور از شخصیت همان مجموعه مدلهای ذهنی است که از کودکی در فرد شکل گرفته اند. پس مجموعه مدلهای ذهنی تمام دنیای ما است. دنیای را که ما میبینیم و آنرا همیشهسیم و در آن زندگی میکنیم در حقیقت یکسری میدان انرژی است که با آن شکل دادیم. تعبیرهای ما نیز در دنیای بیرون به همین گونه است. مثلاً وقتی کلمه درس خواندن بیان میشود خیلیها تویافتهایشان را در هم میکشند یعنی فوراً مدل ذهنی درس خواندن فعال میشود و اطلاعاتی که در مدل ذهنی درس خواندن وجود دارد در آن لحظه تعبیر شما را از درس خواندن عوض میکند. پس شما با هر مدل ذهنی که وقت کنید به آن انرژی میدیدید و آن تعبیر و تفسیر شما از دنیا را عوض میکند. مثلاً کسی که میگوید من بد بختیم اگر اینرا تبدیل به مدل ذهنی کند هر بار که اینرا میگوید مدل ذهنی بد بختی فعال میشود و تفسیر آن فرد از دنیا را آن مدل ذهنی خواهد ساخت. پس هر مدل ذهنی که فعال شود و به پیش شما نسبت به دنیا با توجه به اطلاعات خود شکل میدهد. ما مجموعه ای از مدلهای ذهنی و بسته بندیهای مدلهای ذهنی هستیم. هر قدر حالت عاطفی مدل ذهنی شدید تر باشد دارای رنگ غلیظتری خواهد بود. پس میدان انرژی هستند که رنگ دارند برخی از آنها شکل دارند و قابل دیدن هستند. رنگ هر مدل ذهنی رنگی است که در آن لحظه شما در آن کاشته اید. اگر اید ای شما را معنای کند رنگی که به شما دست میدهد رنگی است که شما در آن کار گذاشته اید اگر این مدل را رها کنید دیگر معنایی نپیشورید. ما هر روز مدلهای ذهنی را میسازیم و فکر میکنیم کارهایی که هر روز برایمان تاریک دارد. در حالیکه اینطور نیست بلکه در حقیقت مدل ذهنی جدید هستیم. خلاصت چیز دیگری است. یک هنرمند اگر خلالتی بکار ببرد و چیز جدیدی خلق کند بازای آن چیز جدید در

هر حلقه انرژی کسب میکند و انبساط پیدا میکند و اگر خلا قیبت را با تکرار گذارد تبدیل با مدل ذهنی میشود.

قانون طنین موافق:

در یک سطح انرژی هیچ انرژی، رتبه و بدلی نمیشود فقط انرژی حول خودش حرکت میکند. در ویلون را تصور کنید، وقتی یک نت را بر روی یک از آنها بنوازید سیم مربوط به آن نت در ویلون دیگر شروع به ارتعاش میکند. این را طنین موافق میگویند. در آن دوشین که در یک فرکانس تنظیم شده اند انرژی از یک شین به صورت اتوماتیک به شین دیگر منتقل میشود. بدن انسان از یک سیستم مرکب از جریانهایی فوق الکتریکی و میدان الکترومغناطیسی تشکیل شده است. بنا بر این طنین موافق بین آنها هم اتفاق میافتد. در این حالت با آن همینوا و هماهنگ بودن یا احساس با هم مرتبط بودن یا در طول موج یکسان قرار داشتن هم میگویند. کسانی نمیتوانند ذهن خود را تغییر دهند نمیتوانند هیچ چیز دیگری را تغییر دهند. ذهن بر اساس قوانین ساده ای کار میکند و در حقیقت کاملاً مکانیک است. در ابتدا ما عادتها را میسازیم و سپس عادتها ما را میسازند. از بدتان برای تغییر زندگی‌تان استفاده کنید. مثالی بیشتر از دلیل و برهان طرفدار دارد. انگیزه باعث شروع انجام کاری میشود و عادت کمک میکند تا آن کار انجام شود. هر چیزی که میبینیم بسنگی با چیزهایی دارد که دنبالش میگردیم، پتانسیل یا دانش منهای پتانسیل ریسک مساوی با بعدد عمل است. شکست یک نتیجه نیست بلکه یک طرز فکر است.

قانون جاذبه و دفعه:

جاذبه نیروی است که با ماده شکل میدهد و علت قرار میگیرد تا انرژی هم صورت مادی کسب کند. نیروی جاذبه بوسیله قطبهای مخالف مغناطیسی بوجود می آید و خاصیتش آخرینش ماده میباشد. دفعه نیروی است که علت قرار میگیرد تا ماده را بشکند و شکل و ظاهر آنرا از بین ببرد. نیروی دفعه بوسیله قطبهای موافق مغناطیسی بوجود می آید و خاصیتش تجزیه و انهدام ماده میباشد. این نیروها را میتوان در حالت زیر توضیح داد:

یک قطعه میله آهنی را بردارید و یک فنر سی را در اطراف آن ببندید. یک فنر را به انتهای مثبت یک پیل الکتریکی و طرف دیگر را به انتهای منفی آن پیل الکتریکی وصل کنید. جریان الکتریکی آغاز میشود تا به سیم برسد و میله نیز خاصیت مغناطیسی کند. در نتیجه نیروی جاذبه بوجود آمده است. اگر در اطراف همین میله دو فنر سی ببندید و انتهای این دو فنر را با یکدیگر وصل کنید که هر دو بسوی یک جهت باشند یک بسوی قطب مثبت و دیگری بسوی قطب منفی دو پیل الکتریکی باشد و انتهای دیگر فنرها نیز بسوی قطبهای مخالف همان پیل الکتریکی قرار گیرند جریان الکتریکی از دو جهت مخالف روان خواهد شد و در نتیجه نیروی دفعه بوجود می آید و فنرها را با فاصله دوری انداخته و آنرا در فضا معلق میسازد. تلب کار مغناطیسی و ششها کار الکتروستاتیکی بدن را انجام میدهند.

اطلاعات شنوایی از هردو گوش وارد میشود و با یک صدا تبدیل و ترکیب میشود، ولی مدار در وسط سر  
 نمیتواند بلکه متغیر است چپ مغز بخصوص در کار با همسرهای زمانی احساس میکند. همزمانی نیز یکی  
 مانند زمانی ذهنی نیست. زمان در حوزه های حسی مختلف بصورت های گوناگون رخ میدهد و توسط  
 یک ساعت مغزی جریان منظم تشخیم رویا دهها کار دینف کردن آن در توانی های قابل شمارش و  
 اجرای تقسیم گیری میان دو یا چند امکان انتخابی است صورت میگردد. احتمالات در این حوزه های  
 توانی میتواند تناسیم ذهنی داشته باشد. حافظه هویت ما را توسط محتواهای آگاهی تعیین میکند.  
 اگر ما حافظه نداشتیم هر روز فرد دیگری بودیم. مغز بطور مداوم از لحاظ الکتریکی فعال است و با تغییر  
 میزان فعالیت های فرد نوع فعالیت های الکتریکی نیز تغییر میکند. هویت یک صورت واحد بالایی توسط نیمه  
 راست صورت تعیین میشود. اگر صورتی از دو نیمه راست تشکیل شده باشد خصوصیات ثابتی را نشان  
 میدهد که از لحاظ زمانی باقی میماند و صورتی که از دو نیمه چپ تشکیل شده بیشتر توسط دینا میک خود  
 نشان داده میشود و از لحاظ بیانی قویتر از صورت دو نیمه راست است. نیمه چپ صورت احساسات  
 را شدیدتر بیان میکند و نیمه چپ مغز نیز شدیدتر از نیمه راست صورت را کنترل میکند. همانطور که  
 اشتها با خوردن غذا می آید، هم با صحبت می آید. خود را شخص دیگری فرض کنید و با خودتان  
 حرف بزنید تا ایده های جدیدی بیاید. محدودیت زمانی در مورد مسئله ای که برای ما آگاهانه  
 است بر اساس محدودیت توانایی مغز بیشتر از سه ثانیه نمیتواند باشد. زنبورها بوسیله الفبایی  
 سه حرفی آنرا اصوات یا یک نوع الفبایی مختل میس است و زبان آنها الهام صحبت میکنند. هر  
 جفت شانهک زنبور دارای ۱۲ هزار حفره و سوراخ است. مراحل حافظه را ۴ موقف تشکیل میدهد:

- ۱- حفظ، تحصیل، فراگیری، تصور، تامل.
- ۲- تذکر، نگهداری، تکرار، بازگویی، اظهار.
- ۳- تشخیص، ارزشناسی، تسجیل، تمییز.
- ۴- جایگزینی، تجدید.

برای اینکه تصویری درست و واقعی از خودتان داشته باشید باید خودتان را جزوی از جهان بدانید  
 باید همبستگی خود را با نیروهای که در اطرافتان هستند احساس کنید و با تبادل دایمی انرژی که بین  
 شما و اطرافتان است توجه داشته باشید و با این حقیقت توجه و ایمان داشته باشید که جهانی  
 پر از انرژی و نیروهای زنده در اطرافتان وجود دارد که این انرژیها نسبت به آگاهی و احساسهای  
 شما عکس العمل نشان میدهند. هر چیزی در جهان امواج خاصی را به اطراف منتشر میکند. هیچ  
 جسمی در جهان وجود ندارد که فاقد حرکت درونی بوده و ارتعاشاتی از جمله امواج حرارتی از خود  
 ساطع نسازد. اگر قطره آبی را بروی برکه آبی ساکن بچکانید امواج بصورت دوار متحدالمرکز  
 ایجاد میکند که تا بی نهایت گسترش پیدا میکند. این ارتعاشات هر چند ضعیفتر میشوند ولی

هرگز از بین نمیروند. هر ذره ای که در جهان وجود دارد انرژی زیادی را در درون خود داشته  
 و در این امواجی از آن خارج میشود. این روند یکطرفه نیست همانطور که انرژی از خود خارج  
 میکند از اجسام مجاور نیز کسب انرژی میکند. در این جهان بزرگی حرکت و حیات بدون  
 تبادلات دایمی انرژی نمی تواند صورت بگیرد. میزان نوساناتی که یک سیستم گیتا ایجاد میکند  
 با طول موج آن ارتباط دارد. همین ارتباطات هستند که بصورت آهنگهای موسیقی با گوش ما میرسند.  
 اگر ارتباطات همزمان دو سیستم گیتا را یکدیگر هماهنگی یا هارمونی نداشته باشند نوازی ناخوشایند  
 از آنها به گوش ما میرسد. سلولهای مغز انسان همی شکل هستند و این شکل خاص باعث  
 پیدایش انعکاس و تمرکز میدانهای انرژی در بدن شود. شکل خاصی غشای داخل سلولهای  
 همی شکل مغز به ایجاد یا تقویت انرژی الکترومغناطیس و پاره ای نیروهای کیهانی دیگر کمک  
 میکند. این سلولها بواسطه شکل همی خود مثل خازنی جهت دریافت و ذخیره الکتریسیته بشمار  
 میروند. هر اتم با الکترونهایی که دارای بار الکتریکی منفی هستند احاطه شده که تعدادشان به موجب  
 نوع عنصر از یک تا ۹۲ الکترون در تغییر است. این الکترونها در اطراف هسته که دارای بار الکتریکی  
 مثبت است با سرعت نور گردش میکنند و هر چه کم که دارای بار الکتریکی بوده و با سرعت نور در مدار  
 دایره شکل گردش کند امواج یا تشعشعاتی الکترومغناطیس از آن ساطع خواهد شد که طول موج  
 این تشعشعات از یک میلی میکرومتر تا ۱۰ میلیون میکرومتر تغییر میکند و این طول موج برای هر یک  
 از عناصر طبیعت ثابت و دارای فرکانسهای مخصوص به خودش است. شکل همی سلولهای  
 مغز نیز مولد این امواج است و دلیلش پنج گوشه سلول همی شکل است. تشعشعات در کتبها  
 متمرکز و تقویت میشوند و بعد انعکاس این دسته امواج در نقطه وسط سلول مغز همی دیگر را قطع  
 میکنند و بیشترین انرژی در این کانون متمرکز میگردد. ساختار هر ذره همان پایگاه انرژی او  
 است. ظرفیت تحلیلی بنیادی نیکه راست مغزها الگوهای موجود در فضا یا کلیت از منوع را تشخیص  
 میدهد و قادر است تضادهای متقارن و کشفهایی را که ظاهراً از نظر استعداد تحلیلی غیر منطقی  
 مینمایند دریافت کند. بنیادین در نیکه چپ از شرایط مطلوبتری برخوردار است. زیرا کاتر تیپهای  
 متقارن و فضایی را جذب میکند. در حالی که توان عقل سمت چپ برای درک هوشی تشکیلات دستر  
 مناسبتراست. مثلاً جنبه باطنی و تانجی هر چیزی میتواند از طریق توی ذهنی نیکه راست دریافت  
 شود در حالی که جنبه خارجی و شمارشی هر چیزی بوسیله قوای ذهنی نیکه چپ درک و دریافت  
 میشود. هر چیزی در خلقت همانطور که از یک جنبه تغییرناپذیر تشکیل یافته از جنبه تغییرپذیر  
 و فرار نیز درست شده است. برای اینکه بتواند فردی را راضی به انجام کاری کنید درخواست خود را در  
 گوش راستی بگوئید. زیرا در این صورت پردازش اطلاعات و اجرای درخواست در او بهبود یافته و سرعت  
 میگردد. اطلاعات دریافتی از گوش راست در نیکه چپ مغز کاتر نسبت نیکه راست از قدرت پردازش منطقی  
 بالاتر برخوردار است و در هر کلماتی اطلاعات کلامی قدرتمندتر است پردازش میشوند.

جسم ما در ۲۴ ساعت ۲۴ ساعت ژنتیکی دارد و بر اساس آن خلسه برجسم سلطه دارد در آن ساعات باید خوابید. جسم از اذان صبح تا طلوع آفتاب را در خلسه اول است و زمان خوبی برای نرسمهای راحت و سبک برای آما ده کردن جسم است. از طلوع آفتاب تا یکساعت با اذان ظهر مانده زمان فعالیت جسم است و برای عبادت و کارهای انرژی ژنتیکی اصلاً زمان مناسبی نیست. در زمان یکساعت با اذان ظهر یک خواب قیلولة با اندازه ده دقیقه ما را فرا میگیرد که نشان میدهد ساعت ژنتیکی ما سالم است. از طلوع آفتاب تا اذان ظهر برای مطالعه خوب است و بعد از عصر زمان مناسبی برای عبادت است. جسم ما با بیداری نقش و نظم ژنتیکی داشته باشد وگرنه ضربا پذیری زیادی خواهد داشت. این ساعت ژنتیکی کار نظم سیستماتیک بدن و نظم روحانی روح را برعهده دارد. خواندن آیه آخر سوره کهف ساعت ژنتیکی ما را کوچک میکند تا زمانیکه هنگام خواندن این آیه نیت میکنیم ما را بیدار کند. ساعت ژنتیکی ما با خواندن نه از غفیله با ساعت ژنتیکی کیهان هماهنگ و منظم میشود. هر صبح خواندن آیه الکرسی شام روز را تنظیم میکند. بهترین ساعت در کیهان از لحاظ ژنتیکی ساعت ۱۷ تا ۲۱ ساعت شبها است. احوالات ما در هر روز در عصر نشاندهنده احوالات ۲۴ ساعت بعدی ما است. اگر ما بتوانیم مثلاً در شب ساعت این ساعت ژنتیکی را جلو بکشیم و چهار ساعت بخوابیم و قوتی بیدار میشویم بدن احساس میکند که هفت ساعت استراحت کرده است. خود ساعت ژنتیکی ۲۵ ساعت است. این ساعت را با آب و حرکت دورانی چشم و ذکرهای خاصی میتوان تغییر داد. اگر در امر تغییر ساعت ژنتیکی قویتر بشویم میتوانیم بجای اینکه ساعت ژنتیکی خود را با بیرون هماهنگ کنیم بالعکس ساعت زمان دنیا را با ساعت ژنتیکی خود هماهنگ کنیم. تنظیم ساعت ژنتیکی با نور هم ممکنست. مسانیکه بتوانند نور درون را در اختیار بگیرند و پیچ نور را درست بچکانند میتوانند ساعت ژنتیکی خود را هم دستکاری کنند. اگر ما در روز بد زمان حالت شب و در شب بد زمان حالت روز را داشته باشیم نامنظمی ساعت ژنتیکی را نشان میدهد. این ساعت رنگهایش را سر وقت مینزند. مثلاً اگر نماز اول وقت ننوانیم نشان میدهد که ساعت ژنتیکی ما نامنظم شده است. ساعت ژنتیکی ما ۱۱۲ تنظیم و حوله دارد که هر کدام کار خودش را میکند و با کمک خودش تنظیم میشود. بزرگترین تنظیم ساعت ژنتیکی اینست که به وسوسه های مختلف حساس کنیم. با تنظیم ساعت ژنتیکی میتوان بسیاری از بیماریها درمان کرد. ذکر الله اکبر فکر و تغذیه و گردش مغناطیس و خون و تنظیم خواب و بیداری و تنظیم ساعت ژنتیکی را میکند. ذکر یا حلیم نیز قادر است ساعت ژنتیکی ما را تحت تاثیر قرار داده و زمان درونی ما را فشرده کند طوری که یکساعت را ۵ دقیقه نشان بدهد. ذکر هو الاول والاخر میتواند کوچک ساعت ژنتیکی را برای زمانهای مختلف تنظیم کند. مثلاً از الان زمان یک هفته بعد را تنظیم میکنیم که در فلان زمان صدت زمان کوتاه یا بلند گردد و یا مطلب خاص در فیزیکی ما در آن زمان پیش بیاید. آیه آخر سوره کهف نیز قبل از خواب برناه ساعت ژنتیکی را تنظیم میکند که در هر ساعتی نیت کرده ایم بیدار شویم. ذکر والعصر یا بیان هر موضوعی را در ساعت ژنتیکی به تاخیر میانندارد.

تکنیک آسمان برای کسب آگاهی:

روی آسمان نگاه کردن باعث تحریک مغز در جهت تولید هر چه بیشتر امواج آلفا میگردد. در واقع وقتی که در نتیجه نگاه کردن به آسمان حرکات بصری از حوزه بینایی خارج میگرددند سطح فعالیت نیمکره راست مغز افزایش پیدا میکند. حوزه دید ما جهت فعال کردن امواج آلفا باید در حدود ۲۰ درجه بالای افقی یا بالای دو چشم و یا بیش دو برابر و قرار داشته باشد. این منطقه را پرده نهایی خیالی میگویند. میتوان با بهم زدن متمرکز چشم و خیره شدن به جایی نامشخص هم وارد سطح آلفا شد. ما در سطح آلفا انرژی و سلام شفا بخشیمان را رها میسازیم و پرده نهایی خیالی ما را قادر میسازد که به رگه‌های معدن طلای ذهن ناخود آگاه دست یافت و بر آنها کنترل داشته باشیم و حتی تصویر خودمان را در پرده نهایی خیالی به تصویر درآورده و از این طریق ریشه‌های جسمانی و غیر جسمانی و انگشهای بدنمان را بینیم با فعال کردن نیمکره راست مغز و با به تصویر کشیدن آنچه که در خیالمان است. میتوانیم آنرا خلق کنیم. در سطح آلفا فرکانس مغزی بین ۷ تا ۱۴ سیکل در ثانیه میباشد و شبیه یک حالت از یک خواب سبک است. در این موقعیت احساسات طبیعی و راحتی و صلح و منافع آرامش سرا سر وجود ما را فرا میگردد و اعصاب و سیستمهای آسیب دیده بدن شروع به احیاء و بازسازی نموده و فشار خون به طبیعتیترین وضعیت خود میرسد و میتوانیم برخی از واکنشهای نیمه آگاه و ناخود آگاه روانمان را تحت کنترل خود در آوریم حتی جرقه‌های آلفا بخشی و راهگشای روانمان که در موارد بسیار نادری ظهور میکنند در سطح آلفا میتوانند در جهت حل مشکلاتمان مورد استفاده قرار بگیرند. سطح امواج آلفا سطح درونی ذهن آگاه ما است که در تقابل با سطح فعال امواج بتا یا سطح نیروی ذهن آگاه ما قرار دارد. آسمان همیشه بار بار آگاهی و دانش است.

زمانی که دیدهای روزانه برای ورود به موقعیت فرکانس مغزی آلفا:

رأس ظهر تمام نیروها رومی طبقه فیزیکی متمرکز میشوند و با همین دلیل فعالیت عظیمی در کالبد فیزیکی برپاست. این بهترین وقت برای خوردن یک وعده غذایی مغزی و مغزی است زیرا همانطور که آفتاب بیشترین قدرت خود را رأس ظهر به طبیعت عرضه میکند در جسم انسان هم با همین سوال اثر میگذارد. در ضمن ظهر صفا سببترین وقت برای فرستادن برکت معنوی به جهان در طبقه فیزیکی است. زیرا در این ساعت که فعالیت در بالاترین حد خود قرار دارد تاثیرات هر رفتی نیز به حد کمال است. از ظهر تا ۳ بعد از ظهر یا در خلال ساعت نهم وقت آرامش و سکوت و هضم غذا است. این سکوت هم برای هضم غذا است و هم برای هضم نیروهای معنوی که طی ساعات مراقبه بر بدن وارد شده اند. پس سعی کنید در زمانهای مناسب یاد شده وارد موقعیت فرکانس مغزی آلفا شوید شما میتوانید در سطح آلفا از طریق ذهن هر چه را که تصور کنید، بیافرینید. برای درست گرفتن کنترل بدن باید بر ذهنتان کنترل داشته باشید و برای کنترل ذهن باید بر سطح امواج مغزی آلفا کنترل پیدا کنید و برای کنترل یافتن بر سطح آلفا باید بر آرامش و راحتی خود کنترل داشته باشید.

ذهن ما به مغز وابسته است و مغز هم فقط در سطح آلفا در خدمت اهداف ما قرار میگیرد.
 تعارض ذهن و تلقینات کلامی ابزارهای آفرینش تغییرات جسمانی در سطح آلفا هستند. آلفا
 شما را از دنیای مادی بیرون به دنیای آفریننده درون، که سرچشمه دنیای مادی است وارد
 میسازد. احساس خوشی تنها بودن با وجود خوبی را در شما پدید میآورد. خواستن،
 باور داشتن و انتظار داشتن اجزای تشکیل دهنده ایمان هستند. ایمان حلقه ارتباطی بین
 ذهن و مغز است که برنامه ریزیها را واقعیت میبخشد. اعتقاد و باور با وارد کردن فرمان،
 (برنامه ریزی در حال اجراست) کامپیوتر ذهن ما را روشن میکند. خوه خیال انسان خلاق و
 آفریننده است. زمانی که تصویری در ذهن ایجاد نشود انسان قادر به آفریدن هیچ چیزی
 نیست. واقعی دانستن تخیلات و تعارض ذهن کلید موفقیت شما است. وقتی انسان در دنیای
 بیرون در سطح بتا با بسامد ۴۰ دور در ثانیه امواج مغزی به فعالیت میپردازد، افکارش فقط
 با ارتعاشات ملموس و مادی منتشر میشود. ولی زمانی که انسان در دنیای بیرون با بسامد
 ده دور در ثانیه یعنی امواج آلفا به فعالیت میپردازد افکار او هم با ارتعاشات مشهود و مادی
 و هم با ارتعاشات ناملموس انتشار مییابد. مواد بیجان یا اشیاء میدان انرژی گاهلاً ثابتی
 دارند که پرتوهای نور و افکار انسان که از ذهنش منتشر میشود میتواند آنرا تغییر دهد و تبدیل
 کند. مواد جاندار نیز میدان مغزی را منتشر میسازند که ارتعاش ذهن انسان میتواند آنرا
 تغییر دهد. وقتی انسان در دنیای بیرون قصد تاثیرگذاری بر ماده ای را دارد، فقط از فاصله ای
 محدود میتواند بر مواد جاندار یا بیجان تاثیر بگذارد. اما وقتی او در دنیای درون یا دنیای آلفا
 وارد شود میتواند بر مواد بیجان از فاصله ای محدود و بر مواد جاندار از فاصله ای نامحدود تاثیر
 بگذارد. ذهن توانایی تغییر ساختار مولکولی هر جاندار را داراست. در سطح آلفا قدرت نهنگره
 راست مغز چند برابر میشود و این نیروی تخیل را افزایش میدهد و وقتی شما با قدرت به تخیل
 پردازید، انرژی را به سمت ایجاد وضعیت سالم و طبیعی هدایت میکنید. وقتی نهنگره راست مغز
 فعال میشود در واقع نیروهای برتر درونی و شهودی و حس ششم فعال میشود. هر جا که شعور
 و خود آگاهی گام بگذارد انرژی نیز بدنبالش روانه میشود. یک بیمار خیالی که همواره خود را
 بیمار تصور میکند میتواند علایم بیماری را که از آن میترسد پدید آورد. هر قدر تعارض ذهنی
 بیشتری بسازید، در خلأ قیامت و آفرینندگی ما مترخواید بود. اگر شما درباره رفتن بسوی
 در فکر کنید این فکر در قالب کلیات در ذهنتان پدید نمیآید، بلکه در یک لحظه کوتاه آنرا
 در ذهن میبفید و خودتان را در حال رفتن بسوی در جسم میکنید. این تصویر آنی و کوتاه
 نقش دستوری را بازی میکند که خطاب به کامپیوتر بدنتان یعنی مغز صادر میکنید. با دادن



این دستور از مغز خود میخواهید بد نشان را به تولید انرژی لازم برای حرکت دادن وزن معین خودتان تا آن فاصله مشقت و درد و گامهای لازم برای رسیدن به مقصد را بردارد. این روند را میتوانید در تمامی خواسته‌هایتان برای رسیدن به آنها اعمال کنید. زمانی که شما قصد دارید به سمت در حرکت کنید، تصمیم میگیرید همین الان این کار را انجام دهید و مسئله میدانید که با قدم برداشتن به آنجا خواهی رسید، بنا بر این قدم بر میدارید و به آنجا میرسید. تقاضای ذهنی زبان مفاهیم مورد نظر شما هستند. نداشتن احساسی راحت در مورد تقاضای ذهنی نشان آن است که شما دچار شک و تردید هستید و این مغز است. پس باید در مورد همکاری که میخواهید انجام دهید کاملاً راحت باشید. تفکر در سطح آلفا باید سازنده و آفریننده باشد نه مغز و ویرانگر تفکر متعادل یا متعزز همان تفکر در سطح آلفا است. زیرا سطح آلفا در مرکز و میانه طیف بسامد امواج مغزی قرار دارد. فضای بین کره زمین و لایه یونوسفرفر جو از خرد ای مرتعی تشکیل شده که دارای یک انرژی الکترومغناطیسی با بسامد ده دور در ثانیه است، یعنی برابر با همان نقطه مرکزی طیف بسامد های امواج مغز انسان است. یک نقاش نخست تصویر را در ذهن خود میبیند و سپس آنرا میکشد. یک موسیقیدان نخست قطعه موسیقی را بطور کاملی در ذهنش میشنود و سپس نتهای آنرا روی کاغذ پیاده میکند. قدرت آفرینندگی ذهن وسیله ارتباط او با آفریننده جهان است. اگر میخواهیم به آفرینش کمک کنیم ما نیز باید آفریننده باشیم. مشکل گمشا باشیم نه ویرانگر و مشکل آفرین. ما در نقش آفرینندگان کوچک باید با آفریننده بزرگ عالم در ارتباط باشیم. اگر کارگران با سرکارگران و مهندسان در ارتباط نباشند خیلی زود ساختن را کما ساخته اند از دست میدهند چون بزودی فرو خواهد ریخت. بقای انسان با حفظ ارتباط او با خداوند بستگی دارد ارتباطی که نه از راه جسم بلکه از راه ذهن برقرار میشود. ما باید یاد بگیریم که از همه طرفیت ذهن خدادادمان بهره برداری کنیم. ذهن گیرنده حس آگاهی انسان است. اگرما آگاهی خود را از دنیای مادی به دنیای غیر مادی تغییر جهت دهیم، با خداوند تماس پیدا میکنیم و کلید ارتباط با خدا روشن میشود و آنگاه خدا با ما سخن میگوید و راه درست را به ما نشان میدهد. آنگاه میتوانیم حدسهای درست بزنیم، شفا بخشیم و دنیا را با حقیقتی بهتر برای زندگی تبدیل کنیم. شما نخست در مورد موضوع مدنظرتان اراده میکنید که اطلاعاتی کسب کنید و سپس ظرفیت بیشتری از ذهنتان را فعال میسازید. آنگاه در مورد چیزی که میخواهید بدانید ایده ای درست میاورید، این ایده را در تقاضای ذهنی اقلیات و احساسات خود ابراز میکنید و تصویر آن موضوع در ذهنتان پدید می آید. یک روشن شنوا ممکنست پاسخ مورد نظر را در ذهنش بشنود و یک روشن احساس آنرا احساس میکند. این ذهنی است که اطلاعات را از حواس ما گردآوری میکند.

انسان اسیر یک بُعد بنام بعد سقم است و ذاتاً و نفساً در بعدی است. رفیق خلق میشود در جسم  
 فرو میرود و زندگی جسم یا بعد سقم است، انسان اگر از جسم خارج شود میتواند از همه چیز عبور کند.  
 انسان فرماندهی ۲۱۳ مگره را در بدن دارد و اگر در هر منطقه بحرانی فقط ۲۰ مگره را کنترل کند آزاد  
 است. ما باید بر اثرش چشم خود تسلط داشته باشیم. باید ذخیره های انرژی در بدن را پیدا کنیم و از  
 آنها استفاده کنیم. ما با استفاده از یک منبع انرژی بدن میتوانیم مدت ها بدون آب و غذا زندگی کنیم  
 ما باید روابط و حب خود را بین دوستانیمان کنترل کنیم. ما در جسممان ناشناخته ایم. روح بسیط  
 است و ما در همه نقاط بدنمان حضور داریم و باید خودمان را در همه وجودمان پیدا کنیم و از همه وجود  
 استفاده کنیم. ما باید قدرتها و ضعفها و راههای قدرتمند شدن و اتصالاتمان را بشناسیم. تمام کد  
 ارتباط با عالم دیگر از درون خودمانست. تمام موجودات عالم یک باطن ظریف در خود دارند که ما  
 میتوانیم با آن ارتباط برقرار کرده و بر آن مسلط بشویم. اگر ما خودمان را در همه های بدن حس  
 کنیم میتوانیم خود را کاملاً در انگشتی قرار بدهیم و هیچکس نتواند آنرا بشکند. برای ارتباط با باطن  
 موجودات باید نمونه آنها را بدست بیاوریم. هر کسی که حرکتی میکند وجودش به دلیل نوع انرژی و  
 نوع امواجی که از خود ساطع میکند جایش را در آن میگذارد یعنی نگاه تئوس از خود در فضا به جایگزین  
 و صداهم به همین نحو است. هیچ انرژی از بین نمی رود بلکه تبدیل میشود. الهام به ذهن انسان انجام  
 میشود و ذهن هیچ اطلاعی را پاک نمیکند. ما اگر چیزی را نیاز داریم آنرا خیال میکنیم برای خیالی  
 کردن نیاز به تصویر آن داریم و تصویر یعنی شناخت و علم و دانایی و در این مرحله که خیال کردیم نباید  
 تشنگی خاطر داشته باشیم. ما باید انرژیهایمان را تعادل کنیم و روی هر انرژی که انتهای  
 انگشتی دست و پا و پیشانی و در درجه دوم زانو ها کار کرده و به آنها اهمیت بدهیم. توحید  
 امیال و انعطاف روحی در مسیری واحد نوعی آراستن درونی ایجاد میکند. هر عضوی که در بدن است  
 نیازهای خود را در حال و آینده میداند و خود را بر حسب آنها تغییر میدهد و توجه میکند. تمام این  
 اعمال به مقتضای یک واقعیت در آینده تنظیم شده و هدف در جلو دارد. اگر سیستمی که در حال تعادل  
 است را عاملی بخواهد به هم بزند عکس العمل بر علیه این عامل حاصل میشود. کسیکه دارای تفکراتی  
 متعدد مساعی است با هر وضع پیش بینی شده ای با موفقیت روبرو میشود. هر چه نیروی اعمالی  
 بدنی و روانی بیشتر باشد ابعاد جهان در دیده ما بزرگتر میشود. تلاشی شرط اصلی پرورش بافتها و  
 روانست. زیرا فکر برای آنکه پرما یا موزون شود جسمی نیرومند نیاز دارد. کسیکه از وظیفه انسانی  
 یعنی قانون تعالی پیروی میکند مقاومت عصبی و تعادل روانی را پاداش میگردد و از موجودیت آرامش  
 درون برخوردار میشود. روان ما را بسوی دلیری و وارستگی و زریایی مطلق یعنی خوارند میکند.  
 هر کودکی با امکانات ما در زندگی بدنی آید و اولین محیطی که او در آن قرار میگیرد محیط خانواده است.  
 و به مقتضای شرایط جسمی و روحی با آن سازگاری پیدا میکند. ولی جو و روح خانواده با میزان زیادی  
 تحت تاثیر روح زمانه است. فیهرنا خود آگاه امکاناتی را در خود دارد که وجدان آگاه هرگز به آن

دسترس نداشتند. همه محتواها و مضامین متعالی و فرا موش شده در درون او است و همه حکمت‌هایی را سه در بونته تجربیات هزاران ساله گذشته در ساختار و نمونه‌های دیرینه گذارده شده است در نهاد خود دارد. خاطرات در ذهن پنهان می‌ماند و اگر بقدر کافی صبر و حوصله و پافشاری نشان داده شود آنها را میتوان با قلمرو ضمیر خود آگاه آورد. جسم مجموعه‌ای از گردشی اطلاعات است که با دور خورشیدی‌های در بدن گردش میکند. مثلاً خورشیدی در بدن ما روشن است تا چشم ببیند. این مدارهای ما هم جسمی و هم روانی هستند. هر که روحش بازتر و وسیعتر بشود همیشه سالم‌تر میشود یکسری مدارهای ما با انسان‌های دیگر مشترک است مثل رابطه کفکش‌ها که اگر این نقاط را پیدا کنیم میتوانیم تأثیرگذار باشیم. مدارهای روانی انسان بصورت بیضی هستند و با نوار شعاع‌ها تأثیر می‌گذارند. انسان‌های متعالی مدارهای بزرگی دارند و در جاهایی هم دیگر را قطع میکنند که در آن تقاطع کد ارتباط باطنی با دیگران یا تأثیرگذاری بردیگران می‌باشد. ارواح هم همین مدارها را دارند. در موقع احضار روح کسی که احضار روح میکند با بدست آوردن این تقاطع مدارها با روح مورد نظر رابطه برقرار میکند. ذکر گفتنش و جلا گرفته برای زیاد کردن وسعت مدارها است. موجودیت انسان با مدارهای روحانی او است. نوع حرکت عاطفی انسان بیضی شکل است و ارتباط روحی هم همینطور است. حتی در مرگ که جسم و روح که عزیز یک هستند از بین می‌روند ولی این مدارها چون از جنس جسم نیستند از بین نمی‌روند. بر طبق این مدارها میشود بین ما و ارواح گفتگوهای انجام شود. برای کشف این مدارها مابین خاص وجود دارد. اطلاعات انسان هم بصورت بیضی می‌رسد. ستاره در فلک‌های هوایی است و هر مدار حاوی یکسری سلول‌های بهم چسبیده است که این طرف‌ها همان سلول‌های اطلاعاتی ما هستند. قضا مجموعه‌ای از سلول‌ها است. هر فعل و اتفالی ما با فعل و انفعال دیگر ما سلول‌هایش فرق دارد. مثل مدار روز و شب سه در طلوع خورشید هر روز در ساعتی خاص است. ما با یاد ورودی موت و تصویبی خود را کنترل کنیم. هر حرف و گاهی که ما با آن حساس شویم یک سلول مغز ما را بر می‌کشد. این سلول‌ها قدرت حسی و باز شدن دارند. سهم انرژی‌های ما در بعضی از درختان نیز هست. وجود جسم ما هر چه شفا فتر باشد عمرش طولانی‌تر و مدارهای خورشید و سیاراتش منظم‌تر خواهند بود. جسم ما از آب و خاک و نوری که آن را خشک کرده می‌باشد. جسم ما مثل کوزه‌ای است که اگر به آن نسیم مثل گل خشک میشود و میریزد. خوش خلق بر جسم ما اثرات مثبتی دارد. بعضی از ارواح مدارشان با دنیا سیطره دارد. شب جمعه بدلیل شفا نیستی مدارهای اتفالی اموات بزرگتر و راحتتر در ارتباط و برعکس شب شنبه خیلی سنگین است. چند تکنیک:

- ۱- حرکت دادن انگشت اشاره با بالا و پایین بدون حرکت انگشتان دیگر برای تقویت چشم خیلی خوب است.
- ۲- چرخاندن دورانی انگشت وسط بدون حرکت دادن انگشتان دیگر برای تقویت قوای عقلی عالیست.
- ۳- اگر چشم چپ یا راست را طوری ببندیم که ابرو و چشم کناری حرکت نکند برای عقل حرکت دید خیلی موثر است.

انسان ۴۶ مولکول واتم اصلی دارد و ۲۳ جفتند که اگر ایکس ایکس باشند نطفه مذکر و اگر ایکس  
 ایکس یکی باشند نطفه مؤنث میشود و وقتی که بیار میشویم یعنی تعدادی از این مولکولها بهم ریخته اند  
 و باید آنها را منظم کرد. سلیمان با مورچه صحبت میکرد و این بحث علمی دارد. باید کلاهی را که با  
 سلام موجودات متصل میشود را پیدا کرد. از این طریق موجودات با امرها گوش میکنند. از ما نیست  
 وجود نوزاد میشود حقایق زندگی را فهمید. در مغز انسان کانالهایی یونی سدیم و پتاسیم  
 وجود دارد که قابلیت نفوذ در ژنتیک انسان را دارند که میتوان از آن بنام سترژنتیک نام برد. آن  
 انسانهای شبیه سازی شده که از رحم و اتصال رحم بوجود نمی آید بن قرار و نا آرام هستند و موجودات  
 مقابل اینها ابرار هستند که با این انسانها مقابله خواهند کرد. الکترونها و پروتونها حرارتی ۵۰ هزار  
 بار بدو حضور پیدا می کنند و این روز الکترونی را بوجود می آورد. در میان ستارگان  
 آسمان شهرهایی وجود دارد مانند شهرهای مسکونی ما و موجوداتی در آنجا زندگی مثل ما در حال  
 نگاه میباشند و عنصر وجودی آنها از عناصر بسیط است و بصورت شناخته میشوند نه با عنصر  
 جسمانی. جسم ما وقتی خاک میشود اطلاعات را نگهدارند و از بین نمی رود. موسی سرانسان  
 یک رادار کامل است و قادر به شناسایی اطراف است. انسان قادر است همه جسمش را بجز مراکز  
 زندگی بسازد. تمام انسان جسمش بجز چند تکه قابل تغییر است. هرگاه به موجودی نیک کنید  
 او شاد شده و آن سفر اطرافش هم نشاط میگیرند و در چند لحظه این نشاط با همه عالم بسراپت میکند  
 و در این موقع خدا هم تبسم میکند و عماره نشاط عالم را به خودتان میرساند. ما وقتی که ضربتی  
 را با چکش به چیزی میزنیم از قبل از حرکت چکش آن چیزها موجی را بعنوان مقاومت ارسال میکند.  
 اگر بجای اینکه فوتون به مغز برود با چشم برود کف دست ما نند ما نیتور حمل میکند و میتواند بیند.  
 آسمان عماره شفاف زمین است و هر تغییری که در روی زمین بشود در آسمان نیز اثر میگذارد.  
 وقتی انسان معنوی بزرگی میبرد برکت از بین میرود و تاثیر وجودش هم بر زمین و آسمان هم از  
 بین میرود. انرژی درست راست و جلو مثبت و درست چپ و پشت سر منفی است. همیشه از  
 مسیکه از پشت سر می آید میترسید و در تاریکی از پشت سر میترسید. اینجا نام اعمالی بود کاران را  
 از پشت سر یا بدست چپ میدهند از این رو است. ولی انرژی مثبت که از جلو و سمت راست تولید  
 میشود نام اعمال نیکوکاران است که از دست راست یا جلو به آنها داده میشود. باید انرژی منفی  
 پشت سر را خنثی کنید تا بتوانید بفهمید که مسیکه پشت سرتان حرکت میکند دوست است یا دشمن  
 و دیگر نترسید. زمین بسیط است و این انرژی بسیط و بسته همان انرژی هشتم است. میتوانیم  
 از طریق زمین و آسمان دنیا با همه چیز ارتباط برقرار کنیم. چون نقطه ثقل انرژی تمام عالم انسان  
 است. انسان جزو صرد دارد و تابع یک سری فشارهای درونی و بیرونی است و تاثیر میکند. ما  
 وقتی کسل هستیم منقبض شده ایم. اعمال روحانی ما را منبسط و اعمال فلهانی ما را منقبض میکنند.  
 وقتی آدم بطرف درخت مصنوعی رفت در خیالش تجسمهایی بود که او در عرض آن رفت و نیز در

زندگی ما این عالم بخشی از خیالهای ما است. عالم تجسد خیال ما است و چون عالم تمامش در خیال ما است و هر چیز در مغز انسان نقطه ای را اشغال کرده و انسان انبساط عالم را بر اساس انبساط خیال خودش عوض میکند. در قدیم خیالها خیلی کوچک بود و با اسب سفر میکردند و الآن خیالها انسانها بزرگتر شده و با هواپیما سفر میکنند. انسان خیالش قادر است غذای تلخ را شیرین کند. تکلیف عالم را تخیل و ذهن ما مشخص میکند. ما در پشت کلمات خود زندگی میکنیم و تصویر ما را کسی نمی بیند یعنی در تصورات خود زندگی میکنیم نه در این زندگی ظاهری. انسان به میزان مدیریت ذهنی عمل میکند. یعنی میزان عملی ما باید نسبت به تقاضای ذهن و خیال ما باید باشد. به این ترتیب تمام اعمال و رفتارهای ما تنظیم میشود. البته تقاضا و پر درست. عالم بواسطه فکر و خیال ما خلق میشود. ذهن قوای پنجگانه را تحت اختیار دارد. یعنی بر ورودیها حکومت میکند. دروغ گفتن زیاد بر کارکرد ذهن اثر منفی میکند. باید فکر و ذهن ما تمیز باشد. انواع استغفارها ذهن را پاک و تنظیم میکند. استغفر الله محمداً و آله و سلم. استغفر الله الذي لا اله الا الله الذي القيوم گناهان ریشه دار را حذف میکند و ماندگاری تأثیرش زیاد است. استغفر الله الذي لا اله الا الله الرحمن الرحيم گناهان روزمره را حذف میکند و ملایم است. نیاز ما را با ذهن برمیگرداند و ما مسلط به ذهن میشویم و ذهن ما را به طبیعت مسلط میکند. ما مجموعه ای از کلمات و تجسمی از کلماتیم. وقتی کلمه ای را میشنویم یا کسی را میشنیم یا دکلمه او را میفهمیم. دنیا محلی کلمه است. شخصیت ما در حسن ما است و حسن ما هم در نیاز درست میشود و حسن را طوری مشخص میکند که با هر کس با همان حسن او برخورد کند. موجودات زنده یک مرحله عقبتر و پستتر از مرحله انسان هستند و آنها مرحله ای از تکامل ما هستند و ما میتوانیم مثل سلیمان به عقب برگردیم و با مورچه صحبت کنیم. انسان روح عالم است و اگر انسان را از دنیا بردارند دنیا نابود میشود. طبیعت جزوی از ما است و باید وارد آن بشویم و از آن بگذریم. صلح بطن بین انسان و طبیعت است و دنیا محل آرامش انسانهاست و هیچان برای بازی کردن است. حیوانات خاخرات گذشتا چندین هزار سال را بخاطر دارند و مورچه یکی این حیوانات است که انسان را بسیار دوست دارد انسان هنوز نتوانسته ریشه خود را در خاک قوی و درست کند. چرا حیوانات و جانداران در بلایای طبیعی نپدید میشوند چون با نظم خدا عمل میکنند. ولی انسان با اختیار خود غافل مانده است. در قلب و مغز ما نقطه ای وجود دارد که به هیچ چیز وصل نیست. روح ما از این دو نقطه هدایت میشود. ما همه روح هستیم ولی از روح غافلیم. انسان یک موجود سیال است و ثابت بودن جسم یک رفتار هستی است. در واقع ما یک موجود سیال هستیم و انبساط و انقباض دارد و میتوانیم از آن بهیچون بیاییم. روح یعنی زنده و قابلیت بروز دارد. در بدن ما ۱۲ مدل انرژی وجود دارد. گناه یعنی از بین بردن انرژی مثبت. ما باید انرژی مثبت را شناخته و جذب کنیم. رجعت یعنی بازگشت انرژی مثبت گذشتگان. ما بشری انرژی

مثبت میگیریم که در یکی از برجهای درون خود سکونت گزینیم. هر آن برای اینکه ما آنرا بفهمیم  
 کنترل پیدا کرده و در خدمت ما نازل شده است. اگر ما هم بتوانیم در حد یک چیزی کنترل پیدا کنیم  
 با اندازه سطح آن چیز مثلاً کنترل پیدا کنیم به یک گلی تا بتوانیم احساس گلی را درک کنیم و با آن  
 صحبت کنیم. ولی با اینطور نیستیم و بصورت خطی حرکت میکنیم. نشئت موجب سلب اراده میگردد.  
 آموختنهای ما دو بعدی و از جنس انرژی است. وقتیکه چیزی را یاد میگیریم یک یا ختنه عصبی  
 در مغز ما تنیده میشود و آن آموختن در آنجا بصورت سلفی محفظه میماند و در واقع جلوه  
 جسمی آن آموختن است و هر چه قدر آنرا تکرار کنیم قویتر شده و عمر آن یا ختنه طولانیتر میشود.  
 قلب ۱۰ اوجرا دارد به ۷۱ هزار رشته عصبی سرشته است و میلیاردها سلول فکری را پرورش میدهد  
 و امواج حیات را به آنها میرساند. برق حیات از قلب یعنی مرکز وجودی انسان در ریاضت میشود  
 اگر هاله نورانی را که برق و مغناطیس بدن است را مثل بستن زنجیری با طنابها در حلق نقطه  
 حیات که در قلب است جمع کنیم شخصیت و هویت ما ثابت و فکروشن و کیفیت جدیدی برای  
 شناخت و دانایی بوجود می آید. داشتن ایمان و باور قوی به رحمت خداوند بسیارها زودتر شفا میدهد.  
 حتی اگر یک بیمار بدون اطلاع خودش دعا شود زودتر بهبودی یابد. هر کسی به چیزی میرسد که در  
 دل خود آنرا میپسوراند و به آن ایمان دارد. افکار مثبت تغییرات بیوشیمیایی خاص در مغز بوجود  
 می آورد که تاثیر بسیار خوبی بر فیزیکالتری میگذارد و در مورد افکار منفی بالعکس میباشد. این جریانات  
 شیمیایی بر اساس حوصله و روحیه و حالت افراد در حالت تغییر مداوم است. از آنجا که افکار تحت کنترل  
 ذهن آگاه ماست ما میتوانیم هر فکری را انتخاب نموده و به همان نسبت این جریانهای شیمیایی را  
 کنترل کنیم. فکر کردن یعنی تحریک و حرکت شیمی مغز که این تغییر بر هورمونهای مختلف مغز ما  
 تاثیر میگذارد. آنگاه این هورمونها پیامها و تاثیرات را به ارگانهای بدن منتقل میکنند. یک فکر کج و مگره  
 خورده یک مولکول کج و مگره خورده را به همراه می آورد و همینطور انواع تفکرات و حالات تغییرات شیمیایی  
 خاص را به همراه دارد. هر فکر مثل حساب آب از عمیقترین سطح ذهن آغاز نگردیده و بسپت بالا  
 می آید و هنگامیکه به سطح آگاه ذهن میرسد کاملاً روشن و واضح گردیده و سپس تبدیل به کلام  
 و عمل میشود. در هر گامی که ذهن آرام میشود با جذابیت و نشاط بیشتری مواجه میگردد تا اینکه  
 ذهن به عمیقترین سطح فکر کردن یا مشاغل فکر دسترس پیدا میکند. فکر جنبه ظریف صداست. ما  
 حتی گاهی صدای افکار خود را میشنویم. ما به کلمات فکر میکنیم. هر کلام صوت ویژه ای دارد. هر صوتی  
 تاثیر خاصی بر اعصاب میگذارد. ما از طریق تصویر سازی ذهنی و تفکرات کلامی مثبت انرژی شفا بخشی  
 خود را میگیریم. هر اندازه که فکراتس امواج مغزی پائینتر بیاید توانایی شفا بخشی افزایش می یابد.  
 حیوانات اغلب میتوانند خطرات احتمالی یا در شرف وقوع را احساس کرده و خود را از آن دور کنند.  
 مثلاً پرندگان از نشستن بر روی شاخه ای از درختی که قرار است صاعقه به آن اصابت کند خودداری میکنند.  
 همیشه بین افراد ارتباطات روحی وجود دارند. این ارتباط در سطح ضمیرهای نا آگاه و شعورهای

حمق و نهانی انسانها جریان دارد. در لحظاتی که ما درباره شخص دیگری فکر میکنیم یک کانال ارتباطی بسیار ضعیف برقرار میشود که قابل تقویت نیز هست. اگر انسان بتواند در سطح شعور آگاه برای تمام انسانها موج یا آثار مشهود ارسال کند باید از نیروی الکتریکی برای یک یا چند نیروگاه عظیم اتمی بهره‌مند باشد. برخی از حوادث بصورت ارتعاشی درمی‌آیند و این ارتعاشها بر روی یک جسم ضبط میشود و ممکنست با دیگر بصورت صدا یا تصویر تبدیل شده و پس از تقویت قابل شنیدن یا دیدن میشود. با حذف آنکه شما به چیزی دست مینازید آن چیز شروع به جذب انرژی از شما و شما هم شروع به کسب ارتعاشاتی از آن میکنید. این انرژی کسب شده از جسم، اطلاعاتی مرتبط با صاحب قبلیش دارد که برای مدت طولانی با آن به هم درگیر میشوند. بوده است، تجربیات در برابر افکار و احساسات و اعمال انسانها و حیوانات عکس العمل از خود نشان میدهند زیرا در هر سلول زنده آگاهی و هوشیاری در حد خودش وجود دارد. انسان میتواند با گیاهان ارتباط فکری و حیوانی داشته باشد و انرژیهای مفید حوزه مغناطیس اطراف خود را تقاطعاً با هم مبادله کنند. ساختن هر ذره همان پایگاه انرژی است. در نقاط مختلف کره زمین نقاط منفی و مثبت از نظر تاثیر بر سلامت و آرامش روحی انسان وجود دارد که حیوانات بر حسب تجربه از چنین نقاطی آگاهند و اگر آنها را در محل‌های نامناسب قرار دهیم بیقرار شده و در اولین فرصت آن مکان را ترک میکنند. اطلاعات انسان بصورت بطنی است و تصویر آن اطلاعات در حل بوجود می‌آید و این همان دریافت علم است. وقتی ما علمی را دریافت میکنیم و بطن آن علم در درون ما است و تصویر آن علم در ما به تصویر کشیده میشود. مغز انسان ۹۸ درصد امالاش ذخیره و ۲ درصد را پاک میکند. مغز دارای ۳ بلیون سلول عصبی است و طولی برزانه ریزی شده که بدن ما را اداره کند و تجربه‌ها و یادگیریهای ما را ذخیره کند تا موقع لزوم بتواند از آنها استفاده کند. وقتی که ما بدنی می‌آئیم حدود ۲ هزار برزانه جداگانه در ذهن ما وجود دارد تا از این طریق بدن ما بصورت کاملی اداره شود. بعدها این برزانه‌ها با طوفانهای از برزانه ریزیهای مجدد ناکاملی و ناقص یعنی استرسها تصادم میکنند. وقتی که کودک سرسبز میشود و با مادرش دسترس ندارد اولین استرسی را تجربه میکند و به اندازه میزان استرسی طولانیتر و شدیدتر باشد همانقدر در برزانه‌های ذهنی اختلال پیش می‌آید. مغز ما بر اساس دیده‌ها و شنیده‌ها به برزانه ریزی سپردار و سلولهای عصبی مغز آنها را بعنوان یک اصل مهم پذیرفتند و از آن تبعیت میکنند و به این ترتیب آنرا جزئی از کارکرد خود قرار میدهند. تمام افکار منفی و به تبع آن ابراز احساسات منفی با یک برزانه منفی و ناخواسته تبدیل میشوند و هر چه منظور در مورد همه احساسات مثبت صدق میکند. همه برزانه ریزیهای منفی میتوانند از طریق تلقین یا برزانه ریزی مجدد به برزانه‌های مثبت تبدیل گردند. بزرگی مغز ما توسط بزرگی تجربه روحی ما تعیین میشود. سازکردهای روانی وابسته به ماده مغزی میباشد.

آنچه که کودکان خیلی دوست دارند و خوب انجام میدهند در بزرگسالی بصورت استعداد نشان یا آشکار آنها پنهانی میشود. یعنی عملاً درسی و پنچ سالگی بار دیگر به انگیزه های دوران کودکی خود حتی در قالب سرگرمی باز میگردند. ذهن میتواند تجاربی را که هنوز به وقوع نپیوسته اند، خلق کند. این راز تعیین هدف است. هرچه تصویری شما از هدف بسیار زیاده تر باشد، طرح مربوط به آینده واقعی تر خواهد بود. کسی را که در رویا و هدف خود ببینید تصویر همان شخصی است که میخواهید باشید. ذهن نمیتواند بین تجربه واقعی و خبره خیالی فرق بگذارد. در تشریحات مکرر و پیچیده، ذهن بتدریج تصویر غیر واقعی در این تجربه خیالی را با تجربه ای واقعی یکی فرض مینماید و هر چیزی را که بطور زیاده آموخته و تشریح شود بعنوان حقیقت ذخیره کرده و به خاطر میسپارد. آنگاه در زمان حادثه واقعی ذهن آنقدر با تجربه و مهارت آموزه شده است که برای حتی عملیات تشریحی را بهر حال و اقلیت و محل درسی آورد. با همین دلیل است که ذخیره تصاویر برنده و مرور آنها بجای تصاویر بازمانده مهم است. برای تصحیح اشتباهات خود، روی این امر تأکید داشته باشید که در آینده این کار چگونه بنحوا احسن و صحیح انجام گیرد و این تصویر تصحیح شده را بصورت تجربه تشریحی بارها مرور کنید تا ملکه ذهن شود و آنرا با تجربه واقعی یکی بدانند بطوری که در هنگام لزوم و در آینده با یاری شما بیاید. زمان که مغز روی موضوعی تمرکز میکند، گریز از آن تقریباً غیر ممکن است. مگر آنکه شما با آن ایده بهتری بدهید و آنرا جایگزین موضوع قبلی نماند. پس هرگز شکست را پیش بینی نکنید و راجع با آن فکر نکنید حتی اگر بنظر برسد که بعضی شکستها اجتناب ناپذیرند ما میتوانیم عادت را از زمانی که اعصاب حسی، پیاپیها را از اندامهای شنوایی، لامسه، بینایی، چشایی و بویایی با مغز میرسانند ردیابی کنیم. مغز از این اطلاعات برای تصمیم گیری استفاده میکند و سپس دستورات خود را از طریق اعصاب به حرکت با بخشهای مورد نیاز بدن میفرستد. پس جای تعجب نیست که پس از ۲۵ تا ۳۰ بار واکنش یکسان بدن به یک حرکت مشابه، عادت شکل میگیرد. پس از چندین بار تکرار پیام از اعصاب حسی مستقیماً و ناخود آگاه به اعصاب حرکتی شرطی شده منتقل میشود. علت اینکه دایمی کردن یک عادت گاهی ممکنست یکسال طول بکشد اینست که تا قبل از جایگزینی الگوهای پایدار عادات جدید، الگوهای قدیمی در اعماق وجود ما باقی میمانند. اگر قبل از تشبیه یک عادت جدید با اشتها و یا با هر دلیل مثل حسنگی عقب نشینی کنید، فوراً ارتباط با گذشته برقرار شده و بار دیگر عادت کهنه زنده میشود. روی واقعیت تمرکز کنید. افرادی که میتوانند اسکناسهای واقعی را از اسکناسهای تقلبی تشخیص دهند سعی پولهای واقعی با اندازه کافی بررسی و مطالعه کرده باشند. ما موران این کار جزئیات



ویژگیهای پولهای واقعی را آنقدر بررسی مینمایند که دیگر شناخت آنها بصورت احساسی و بسیار  
 سریع رخ میدهد، بطوری که با یک نگاه میتوانند پول تقلبی را از پول واقعی تشخیص بدهند. از آنجا  
 که ذهن آنان درگیر چگونگی جعل پول نیست، میدانند که دنبال چه هستند. اگر آنان در پی  
 دیدن اشتباهات ناشی از جعل اسکناس بودند هرگز موفق نمیشدند. ذهن آنان فقط به دنبال  
 جزئیات درست پول است برای همین وقتی این جزئیات درست روس اسکناس وجود ندارد  
 سرعت متوجه آن میشوند. اگر به خود اجازه دهید که راجع به چیزهای غلط یا اجازات خطاها  
 و شکستها فکر کنید، به احتمال قوی خود را به دام آنها می اندازید. زیرا از آن خطاها در  
 ذهن خود تصویر دارید ولی از موفقیت تصویری ندارید که ذهن بدنبال آن باشد. مرتباً به  
 خودتان بگوئید: چه باید بکنید، نه اینکه چه نباید بکنید. چند نکته مهمی که با شما کمک میکند تا  
 انتظارات خود را در یک چارچوب سالم و مثبت قرار دهید و از انگیزه های منفی بپرهیزید، عبارتند از:  
 ۱- خود را در بهترین وضعیت سلامتی تصور کنید. در باره سلامتی خود خوب صحبت کنید و فکر کنید.  
 ۲- با اخبار و گزارشات مربوط به مطالب مثبت و جدید گوش کنید و آنها را بخوانید و در مقابل این  
 احساس مقاومت کنید که با جزئیات نهم انگیز شکستهای دیگران ذهنشان را آلوده نمایند. توجه  
 بیش از حد به افشاگری رسانه ها شما را نیز بدین وجه مستعد میکند.  
 ۳- بیشتر دوستان و همکاران خود را از میان افراد خوش بین و با انگیزه انتخاب کنید. بجای  
 تقسیم مشکلات، راه حل ها و اهداف خود را با یکدیگر تقسیم کنید.  
 ۴- برای تمام روابط شخصی خود یک دلیل مثبت پیدا کنید و بر علم و آگاهی که از هر شخص دریافت  
 میکنید توجه نمایند.  
 ۵- یاد بگیرید که بر تعصبات خود یا فئساری نکنید، سعی کنید با کسانی که قبلاً چندین راحت نبودید  
 بازتر و گشوده تر رفتار کنید و برخورد دوستانه ای داشته باشید.  
 ۶- بجای انتقاد غیر سازنده، سعی کنید بطور سازنده ای باور دیگران باشید.  
 ۷- فهرستی از خواسته ها و آرزوهای کنونی خود تهیه کنید و مزایای آنها را بنویسید. طی روز  
 و شبها قبل از خواب چند بار با این فهرست نگاه کنید.  
 ۸- بجای مقایسه خود با دیگران، معیارهایتان را برای کسب موفقیت تعیین کنید و خودتان  
 را با آن معیارها مقایسه نمایید. خود را همانگونه که هستید بپذیرید.  
 ۹- از همه بالاتر، آرزوها و اهداف خود را بصورت مثبت بیان کنید. برای کسب موفقیت زندگی  
 کنید، نه اجتناب از شکست.

## زن و انرژی زن:

درزنها چندین نقاط انرژی هست که بدون اینکه بدانند در اختیار مرد میگذارد. درزنها یکی از آن نقاط گوش است و معادلش در مردها چشم است. فیلدهای سکسی غریبی برای مردها ساختا میشود چون مرد میبیند و مرد آنچه را میبیند تبدیل به احساس میکند و این درزن مخفی است. بنا بر این نقطه تاثیر پذیر مرد چشم او است. حتی اگر یک موضوع سکسی را برای مرد تعریف کنند ابتدا آنرا تبدیل به تصویر ذهنی میکند و پس از دیدن آن صحنه لذت میبرد. پس عضو غالب برای تاثیر پذیری در مرد چشم است و به همین دلیل زنها در ظاهر خود بسیار حساسند چون از راه دیدن بر مردها تاثیر میگذارند و این عضو غالب درزنها مخفی است. عناصر تاثیر پذیری خانها پوست بدن و گوش و کف پای آنهاست. وقتی زن صدای مردی را میشنود آن صدا روی ضمیر ناخود آگاه زن تاثیر میگذارد و با یگان میشود و تبدیل به چیزی قابل زایش میشود و پرورش میدهد و در مرحله دویم لمس است که یکی از قویترین هورمونهای موجود در کف دست مرد است و کافی است مرد از دیدن یک زن لذت ببرد و در همان لحظه با آن زن دست بدهد. در این هنگام ترشح هورمون کف دست مرد چندین برابر میشود. وجود مرد دافع است و هر چه را بیید دفع میکند ولی وجود زنان جاذب است. انرژی پوست بدن زن مخصوصاً در میان دین انرژی بسبت داخل است و در مردها بسبت خارج است. انرژی تناسلی مرد بسبت بیرون و انرژی تناسلی زن بسبت داخل است و هر چه داخل این حفره شود جذب زهدان شده و از آنجا جذب کل بدن میشود و حتی تبدیل به فرمولهای شیمیایی میشود. بحث صدا هم همینست تا زمان زایش. زایشهای زن به چندین حالت مختلف است مانند دعوا، التماس، حالتهای روانی و امثالهم. کسی هم نمیتواند علت آنرا بیاورد. ممکنست باریه این حالت از شش ماه قبل پی ریزی شده باشد و شاید دو روز قبل. پس زن هر لحظه در حال زایش حالت است. برای همین نیستود زن را شناخت و کنترلش کرد. بیشترین حالت این هورمونها حالت التماسی و عدم ثبات است. کف پای زنان نیز بسیار حساس است و مربوط به لایه سوم و چهارم انرژی است. زنان از طریق کف پای خود انرژیهای موجود در محیط را گرفته و با آن رویاسازی و تصویرگری و خیال پردازی میکنند. هورمونهای ترشح شده از مرد از پانتن به سمت بالا می آید و تهای پوست را میگیرد و وجود مرد دافع است. این هورمونها از قسمت حیوانی بدن است. این هورمونها تبدیل به بو میشود که زنها از فاصله ۷ کیلومتری دریافت میکنند. یکی از بزرگترین قدرتهای حیوانی بو است. از بو میشود

شخصیت اشخاص را شناخت و به تفکراتشان پیچ برد، زیرا بوجاهل رشتتهای حیاتی پرتاب شده  
 مرد است که جاهل رشتتهای لایه‌های یک حیات است و جاهل خصلت‌های شخص است و زن که  
 حجاب است آنرا دریافت میکند، برای حفاظت از این بود بهتر است هر روز یا هر دو روز یکبار  
 حمام کنید، حجاب مربوط به سلطه نیست بلکه مربوط به قبل از آن است، پوشش دفاع از خود  
 است و ربطی به حجاب ندارد، حجاب روسری نیست بلکه حجاب داخل سر است، شکل پوشش  
 به دلخواه است و تنها فرم دفاعی دارد، مثلاً زنی که میخواهد انرژیهای منفی را از کف پایش  
 دریافت نکند باید یک جفت جوراب ششکی بپوشد، اینجا در زمانهای قدیم دخترهای چهارده  
 ساله را به عقد پسرها درمی‌آوردند، به این دلیل بود که در سن پانزدهم انرژی دختر فرم انرژی  
 پسر را به خود می‌گرفت و آن زندگی از هم پاشیده نمی‌شد، چون دیگری توانست از او جدا شود  
 اگر چه او را دوست نداشته باشد، مسیکه زنی را خیلی دوست دارد ولی او با شخص دیگری از راه  
 میکند ولی هنوز آن زن را دوست دارد و او را میخواهد مدام مورد زنی منفی را بر زندگی آن زن  
 می‌فرستد، یکی از بدترین صور ذهنی همین است که خاص زنهاست، مثلاً کسی چپش دنیال  
 کسی باشد، صور ذهنی اینها مانند هشت پا است، ابره‌های با شاخکها می‌دهستند که آن شاخکها  
 را پرتاب میکند و مردها به ذات دوست دارند به این حس تسلیم شوند، این شاخکها که هر خانند  
 رنگشان مثل خونی است که در خاک بریزند، اگر این شاخکها به بدن مرد بنشیند تا آن مرد را به  
 سمت خود کشاند، رهایی نمیکند تا زنها نیکه آن زن نخواهد، این صور ذهنی را مردها به شکلی  
 دیگر ایجاد میکنند، به طور طبیعی میدان منیتیک که مرد از هاله اش بیرون می‌آید زن دوست دارد  
 به این میدان او را دربر بگیرد و مرد هر چه بیشتر میدان منیتیک داشته باشد زن بیشتر خوشش  
 می‌آید و اگر زن اینگونه نباشد قدری حالت نرینگی دارد، مرد برای جلب توجه در نزد زن  
 با چشمانش شروع میکند به فعالیت و میدان منیتیک خود را روی زن می‌اندازد و اگر زن خود  
 را تسلیم کند مرد با گسترش دادن این میدانها زن را احاطه و تحت سلطه قرار میدهد، یعنی اینجا  
 جفتشان خوششان می‌آید و این تفضیه طبیعی است و حتی در حیوانات هم صادق است، گربه به با  
 نگاهش موش را میکوبد و میکند و ما بر خاطر فرم بدنش و چشمانش به میدان مغناطیسی آگاه  
 است و با تغییر حالت بدن خود حیوانات موجود در میدان مغناطیسی خود را حس میکند و این  
 علاوه بر امواج حرارتی است، ما را اول خیره میشود و بعد میدان مغناطیسی خود را روی موش  
 می‌اندازد که حسش نکند و این با نیتیزم حیوانی است، زن و مرد خدایا فطری میکنند و میروند و  
 اگر مرد زن را رها کند شروع به خواستن او میکند و پرتاب می‌آید تا جایی که به خواسته خود برسد،  
 سمر به نر برای برقراری ارتباط با ماده ابتدا او را دنیال میکند تا بگیرد و سپس گردش را گاز میگیرد  
 به دو دلیل اول اینکه او را رها نکند دوم اینکه با گاز گرفتن کردن گربه ماده غدد هورمونی گربه ماده

ترشح می‌شود. پرتاب صورت ذهنی مرد برای رسیدن به زن جزو اعمالی است، صورت ذهنی نیرو دارد و  
 اگر از کسی خوششان نیاید با صورت ذهنی دفتش میکنند. احساس عشق و محبت یکی از صورت ذهنی  
 مثبت است و این محبت بی چشم داشت است که از لایه‌های پنج پرتاب میشود که به رنگ سرخ روشن  
 یا گلی رنگ است و وقتی این محبت با او ج برسد نسبت دشمن پرتاب میشود و این در واقع بخشش  
 از شیر و جود است. زن‌ها بیشتر اوقات خود را باز می‌گذارند و کافی است کسی را ببینند و از او  
 خوششان بیاید و کافی است طرف هم بفهمد و به او پیام بفرستد و هر چه زن بیشتر خود را باز بگذارد  
 و سرور از این توجه باشد نفوذ بیشتری به فرد صورت می‌گیرد و این نفوذ میتواند شکلهای مختلفی  
 با خود بگیرد. از تحریکات جسمانی گرفته تا تغییر انرژیها. اگر این رابطه ایجاد شود شما نگاههای  
 از یکدیگر را بر می‌دارید که تا چندین روز میتواند دوام داشته باشد. زن‌ها میخواهند به آنها نفوذ شود  
 و مردها میخواهند نفوذ کنند. اصولاً این نفوذها مفرز و باید ایجاد سپر کرد و از آنها جلوگیری کرد.  
 زن‌ها در طول هر ماه به مدت هفت روز انرژیهای اضافی و مفرز را در قالب پرورد از خود بیرون می‌برند  
 و به همین دلیل دارای سلامت بهتر و انرژی بیشتر و روانتری از مرد است. در این دوره ماهانه اگر  
 زن وارد باغها یا تردیک درختان شود موجب خشکی آنها میشود. وقتی از بستن خیاری بگذرد خیاری تلخ  
 میشوند و وقتی به گلها یا میوه‌ها نگاه کند کدر و پژمرده میشود و اگر به آینه نگاه کند پریشان و افسرده  
 شود و اگر در این مدت سردی با او بهتر شود آن مرد کند ذهن و کودن شده و از نشاط و طراوت و  
 حسن او کم می‌گیرد و اگر همراه گله‌گو سفندان باشد گرگها نزدیک نمیشوند و گرنه دل درد میگیرند.  
 و اگر تکای از لباسی او را برانتهای کشتی بیاورند آن کشتی از بارهای مخالف درمان خواهد برد.  
 اینها همه گوشه‌ای از آثار مخرب انرژی زن فقط در طول هفت روز است که حتی خوردن از آن هم  
 مسایل مصلح نیست. اما در باقی مدت ایام که این انرژی در درونش است میتواند آنرا بکار  
 ببرد و استفاده‌های منفی و مثبت زیادی بکند. اما در مردها اینگونه نیست و این انرژی مفرز اضافی  
 در بدنش میماند. برای همین پیامبر <sup>(ص)</sup> دستور حمایت را صادر کرد تا مردها نیز از این انرژی مفرز درمان باشند.  
 زن موجودی است که اگر بد نباشد برود از شما دور میشود و اگر از او دور شوید بد نباشد از او دور  
 این روش سایه نام دارد. اگر از او دور شدید و او برگشت بدانیکه اصلاً او سایه شما نبوده و شما به  
 اشتباه بدنبال سایه کسی دیگر بوده‌اید. و اگر برگشت بدانیکه همواره برایتان باقی خواهد ماند. یکی  
 از بزرگترین هدیه‌هایی که طبیعت به زنان داده دوره قاعدگی است. زیرا در این دوران ذهن  
 دچار حالتی میشود که خیلی از مردها سالها ریاضت میکنند تا به آن برسند ولی زن‌ها سعی میکنند  
 از آن دور شوند و آن حالت اینست که آنها موفق میشوند که به هیچ چیز فکر نکنند. یعنی ذهن  
 را براحتی انجام میدهند. بطور کلی هنگامی اشخاص باهم تفاهم خواهند داشت که فرکانس ارتعاشات

فکری و ذهنی و احساسی و عاطفی در هر دو طرف همسان باشد، به همین دلیل حرف یکدیگر را بهتر میفهمند و راحت تر با یکدیگر ارتباط برقرار مینمایند و موجب اذیت و رنجش یکدیگر با هیچ وجه نمیشوند عشق و علاقه و تفاهم و درک متقابل و همزبانی به همین هماهنگی و هماهوشی و تناسب صحیح بستگی دارد، صداقت و صداکاری و ایثار در این وضعیت معنا پیدا میکند، زیرا هر دو طرف یک واحد هستند و در هم محو شده، یک روح در دو بدن میشوند، اما اگر زمان را برای هم نازشیدن از دست بدهند و ارتباطات فکری و بدنی متفاوتی از خود بروز بدهند بزودی کاملاً در تضاد یکدیگر قرار میگیرند، زن‌ها نسبت به مردها قویترند و ویژگی اصلیشان شکارچین بودنشان است، زن‌ها استعداد شکار را دارند، از نظر فیزیولوژی شکارچین هستند، مرد از گروهی که زن بوجود می‌آید وزن بدون مرد هم میتواند بچه دار شود، زن‌ها همیشه چیزی برای گفتن دارند، اگر هم نداشته باشند شرح میدهند که چرا حرفی برای گفتن ندارند و زمانی که یک زن خاموش بماند میتوان گفت که بیمار یا گرفتار اضطراب شدید است، در هر مجلسی که زن باشد مردها ادب و آداب را بیشتر رعایت میکنند و میکوشند خوش رفتار باشند، زن به الهام و احساس توجه داشته و نظر مرد متوجه فعالیت و قدرت و شکر است، برای اینکه مرد نیز بتواند شکارچی شود باید نسبت به کسی که به او علاقه دارد خود را بی‌تقید نشان داده و علاقه و توجه خود را نشان سازد، یکی از نفوس انسان زن است، نفس زن مقصود قسمت مؤنث مرد است، از زنان مشورت نگیرید متطور نفس زنانه است، در ارتباطات از بُعد زنانه استفاده میشود، سه نوع زن هست:

۱- زن کل = الهه آنها، کسیکه به عقل کل میپیوندد هدیه بزرگی به او داده میشود

۲- زن، همسر = مکمل است و نیمه وجود ما نیست.

۳- زن شیطانی = خناس که بعد شیطانی ما است.

جواب سوالات باطنی زنان را عقل درون جواب میدهد و جواب سوالات باطنی مردها را نفس درون جواب میدهد، در کلیه نگاه کردنها و فکر کردنها از انرژی استفاده میشود، فکر کردن نوعی نگاه کردن است، صحنه‌های زیبا دارای انرژی است، طبق قانون هالوگرام همه چیز حقیقت دارد، دختر کسی که زیر سن بلوغ است چنانچه در محیطی فراهم قرار گیرد کاملاً آلوده میگردد، دوجنسی‌ها آلودگی زبانی برای زنان و کودکان دارند، نیروی ما در پیه قطبی است که باعث خلقت این جهان شده و با انرژی سه گانه در تمام طبیعت و گیاهان در حال تکامل است و بنیاد خلقت را بوجود آورده است، یکی از صفات زن، محلی تجلی اراده خدا میباشد، آفرینشهای منفی با قسمت ما دیگری انجام میگیرد، مذکر و مؤنث همان جنبه‌های مثبت و منفی طبیعت هستند، یعنی مذکر همان مثبت یا کیفیت الکتریک است و مؤنث مغناطیس، دریافت کننده و یا کیفیت منفی است، هنگام بهم رسیدن این دو خلقت پیش می‌آید، در اینجا کلیه منفی

به معنی پست تر نیست بلکه چیزی است که قدرت را نگهدارند و ذخیره میکنند و بهیچ وجه معنای ضعف را نیندهد. کل کیهان بر همین اساس مذکر و مؤنث بنا شده است. طرف مذکر یا مثبت و الکتریکی طبیعت با اسیدها نشان داده میشود و طرف مؤنث یا منفی و قلیایی است. قبل از هر حرکتی در خلقت ترکیب درستی از قلیایی و اسیدی برقرار میگردد که انفجار کوچکی بوجود آمده و نیروی الکتریسیته بوجود می آید و موجب حمل میگردد. همین نیرو باعث حرکت بدنهای ما میشود. بدن ما هم قطبهای الکتریکی دارد. دو نیرو وقتی با هم برخورد کنند انفجار پیش می آید. همین مسأله در برخورد بین زن و مرد بالغ هم پیش می آید. جذابیت باعث ترکیب و سپس حمل میگردد. تصور نکنید که مرد کلاً الکتریسیته و زن کلاً مغناطیس است. برعکس، این دو کیفیت در هر سلولی واتی وجود دارند. اما تمام موجودات نوعی جنسیت غالب دارند، در حالیکه ترکیبی از هر دو می آیند. نسبت راست بدن الکتریسیته و سمت چپ مغناطیس است. طرف راست با تنفس و طرف چپ با قلب مرتبط است. وقتی که مرد و زن عاشق یکدیگر میشوند، اتحادی بین آنها بوجود می آید که بر همه کالبدهای مرد و زن تأثیر میگذارد. و این حالت جز به رعنائی هفت برابر بیشتر از آنچه فقط یک ارتباط جسمی ساده عامل آن میشود بوجود می آید. نیرو و قدرت بعثت نگاه داشته شدن در درون صدم برابر پیش از نیروی سطحی میشود. مرد بدن فیزیکی مثبت مذکر را دارد و بدن اتری منفی مؤنث را، زن برخلاف سردها بدن فیزیکی مؤنث منفی و بدن اتری مثبت مذکر را دارد. بدن ستاره ای یا هیجانی مرد مذکر است لذا فعال و تحت کنترل اوست در حالیکه بدن هیجانی زن منفی و جذاب است و تحت تأثیر اثرات بیرونی قرار میگیرد. برای همین یک زن مست پیش از یک مرد مست سخن است. در نتیجه بدن ذهنی مرد مؤنث و بدن ذهنی زن مذکر است برای همین مردان عاقل متوجه هستند که زنان عملاً نمیتوانند رهبری و الهام بخشی آنها را در سطح ذهنی تجربه بگیرند. مرد حساسیت و الهام را از زن میگیرد و زن استقامت و صداقت را از مرد می آموزد. هفت کالبد مرد و زن وقتیکه با هم کار میکنند خلقت میگردند و در حالیکه هیچ حمل جنسی پیششان نیست، باز هم موجب دلجویی و رشد یکدیگر میشوند که برای خلقت یک اصل محسوب میشود. در اساطیر آمده است که حوا آدم را به چور به خوردن میوه ممنوعه کرد. اما در حقیقت خلایق زنیت حوا در ذهن آدم باعث این مسئله گردید. این خلایق را لیلیت مینامند که در بخشی خلایق ذهنی مردانه وجود دارد که باعث میشود تا مردان پیش از اینکه با واقعیت زنانگی زن پی ببرند در آنجا زن را تصور کنند. پس نهاد شیطان زن و آنچه که در ذهن آدم او را وادار به خوردن میوه ممنوعه کرد لیلیت بوده است. لیلیت عدم واقعیت زن و شبح زن است نه خود زن. زنان نیز در بخشی مردان خود این خلایق را دارند، اما این در مورد مردان بارز میشود و در آنان قویتر حمل میکنند و باعث انحراف و توجه مرد میشود. آن تصور او از زنانگی است نه زن. مرد با تخیلش لذت بیشتری میبرد.

زنها دوست دارند اغوا شده و جنس مخالف مورد علاقه شان اغوا کنند باشد. آنها دوست دارند  
 قبل از عشق ورزی اغوا شوند تا احساس خواستنی بودن و خاص بودن بکنند. زیرا باعث میشود  
 تاوی احساس کند زیا بوده و به لحاظ جنس خواستنی است. زنان هرچه از لحاظ فکری بیشتر  
 اغوا شوند به لحاظ جنس نیز بیشتر تهییج میشوند. اغوا کردن بطریق یادداشت‌های صحبت آمیز  
 شوخی کنایه‌های ریاضتیک و تعریف از نظریات و سلیقه اش. اغواگری برای زنان جایگاه خاصی  
 دارد. زنان از طریق فکر و ذهن خود احساس کرده و از راه افکار، تصاویر و تخیلات و با کنایه  
 تلویح و اشاره تهییج میشوند. اما بردها با دیدن و لمس کردن تهییج میشوند. بنا بر این زنها  
 در هنگام عشق ورزی بیشتر دوست دارند که با آنها صحبت کنید و به آنها بگوئید چه احساسی دارید  
 و راجع به قیافه و ظاهرتان چه فکر میکنید و چه احساسی نسبت به آنها دارید. زنان از عجله کردن  
 هنگام عشق ورزی خوششان نمی‌آید. زنها به قدر زیادی به تحسین و توجیه و قدر دانی و توجه  
 گفتاری و کلامی نیاز دارند. باید به نظرات و افکارشان احترام گذاشت و از ایده‌هایشان استقبال  
 کرد. از نحوه پوششی و آرایش آنها تعریف کرد تا آنها را برای عشق ورزی آماده بینید. رمز  
 عاطفی بودن از یک ساختار عصبی هم شکل ناشی میشود. عواطف دارای یک مدت هستند و وقتی  
 یک پیا نیست کلیدی را میزنند چکشی به سیم مربوطه در درون جعبه پیا نمیخورد و آنرا با پسلد  
 ویژه اش به نوسان در میاورد و در حالیکه دامنه نوسان کاهش می‌یابد صدا میاندازد و از میان میرود  
 عواطف نیز بشیوه ای مشابه عمل میکنند. رخدادی آن کلید حساس را تحریک میکند، آهنگ احساسی  
 به صدا در می‌آید و نیروی به سکوت میپیوندد. بقول معروف: تارهای دل کسی را نواختن میشود.  
 خیزش فعالیت در مدارهای احساسی صدای تولید نمیکند بلکه یک حالت رخساری پدید می‌آورد و وقتی  
 تحریک عصبی از یک حد مخصوص ولی نامشخص عصبی تجاوز کند، آنچه رخ میدهد یک احساسی و  
 تجربه آگاهانه فعالیت عاطفی است. تأثیر متقابل باعث میشود که دو موجود همدیگر را دوست  
 بدارند یا بخواهند و با هم در صلح باشند، حتی بدون اینکه معنی بینشان مبادله شود. کششی و  
 محبتی که بین بعضی اشخاص در همان برخورد اولیا حاصل میشود، در اثر تشعشع ذرات کلفینی  
 است که از آنها سا طبع میشود. این تشعشع تأثیری مطبوع روی شبکیه چشم و اعصاب بینایی  
 یا سایر رشته‌های عصبی میگذارد و احساس خوشایندی بوجود می‌آورد. در صورت برعکس باعث نفرت  
 و انزجار میشود موقتی که عشق و عاشق و معشوق با هم در تماس باشند، اثر کمالاً قابل لمس و  
 محسوس است. ولی وقتی که عاشق از معشوق فاصله را شتاباً باشد اشکال پیش می‌آید و در غیر  
 اینصورت عاشق ذراتی را بطرف معشوق میفرستد که دیده نمیشود. این ذرات ماده لطیف هستند  
 که از عاشق به معشوق ارسال میشود و از مغز که مخزن آن است جدا شده و در اعصاب توزیع  
 شده و به با هیچ‌ها می‌آید و حرکات مختلف را باعث میگردد. این ذرات باعث انزجار یا علاقه میشوند.

عشق تعریف ندارد اجناسی شک چیزهایی وجود دارد که دل را رنگ خدا میدهد. برای عشق مراتب زیاد است.

ایمان بدون عشق ما را متعصب میکند، وظیفه بدون عشق ما را بدخلق میکند.  
نظم بدون عشق ما را فاضل فروش میکند، قدرت بدون عشق ما را خشن میکند.  
عدالت بدون عشق ما را سخت دل میکند، زندگی بدون عشق ما را بیمار میکند.  
عشق دارای ۱۱ مرتبه بشرح زیر است:

- ۱- هوس = یعنی شوق پیدا کردن و گزایش قلب و توجه پیدا کردن آن بطرف شخص.
- ۲- علاقه = عبارتست از محبت کسی ملازم و غیر منفک از قلب عاشق است.
- ۳- کلف = منظور شدت محبت است.
- ۴- عشق = آن زائد بر مقدار حب است و محبتی که از حد اعتدال بیشتر باشد.
- ۵- شغف = احتراق قلب بواسطه ازدیاد محبت است.
- ۶- شغف = محبت چنان زیاد میشود که بغلاف قلب میرسد.
- ۷- جوی = هوس و محبت باطن است.
- ۸- تپم = محبت عاشق با حدی رسد که از معشوق ظاهری دوری جوید و طالب دیدار معشوق حقیق گردد.
- ۹- تبل = عاشق از شدت عشق بیمار و ناتوان گردد.
- ۱۰- تدریج = که در آن عقل زایل شده و میرود.
- ۱۱- هیوم = که عاشق فانی در معشوق شده و غیر از او کسی را نبیند.

عشق یعنی تمام موجودیتان را وصل به یک حب یا کسی کنیم. عشق و تمسک به طلب خود برسد روح را تحریک کرده و برهیا بگیرد. فعالیت غد جنسی برای برخورداری از الهام ضروری است. البته افراد جنسی فعالیت ذهنی را به زحمت نیاز ندارد. با چشم میتوان محبت را انتقال داد. عشق جنسی دوجوی و مثالی است و وقتی عاشق کسی میشود و این عشق اگر با شناخت باشد انرژی معشوق در ما جاری میشود ما با اندازه دوست داشتنان وارد عرض زمان میشودیم، یعنی محبت ما نسبت به کسی یا چیزی عرض زمان ما میشود. هر کسی چیزی را که دوست دارد یا زیاد را زیاد میکند و این یاد کردن محبت را بیشتر میکند و محبت بالاخره موجب دیدار میشود احساس و عشق و محبت دارای محول و بستری برای انتقال پیام بین انسانها و موجودات زنده است. عاشقان برای حرف زدن نیاز به کمال ندارند و از کیلومترها فاصله هم میتوانند باهم تماس بگیرند و پیام مخابره کنند. ما اگر کسی را دوست بداریم و بعد پیام را روی امواج عشق خود سوار کرده و آنرا بسوی دلداری خود در آنسوی شهر بفرستیم او بلافاصله دلشوره ای ناگهانی گوش دلش را نوازش میدهد و چیزی در اعماق وجودش نکان میخورد و پیام را میگیرد. تنها اشکالی که معمولاً وجود دارد اینست که شرح پیام مستتر در محول عشق تنها با زبان عشق قابل بیان است و تنها گوش دل آنرا میشوند. ما یاد گرفته ایم فقط بیان شدنیها را با و رسمیم. عشق همیشه در حال سخن گفتن با ما



است و چون ما با آن بی اعتنائیم صدایش را نمیشنیم، میتوان با امواج عشق موزیکی ساخت که تمام  
 هستی را با جنبشی و حرکت را دارد. چشمها پنجره‌های هستند که در آنها میتوان روح انسانها را دید،  
 برقراری تماس از طریق نگاه راهی است که میتوان خود را در معرض انرژی دیگران عشق قرار داد.  
 اگر با دقت با احساسات خود توجه کنید، میبینید که نوسانات ناهرمی انرژی از داخل چشمها در دیگران  
 وارد قلب شما میشود و وجودتان را با تپش و امیدوار دارد. میتوان از طریق نگاه مستقیماً با احساس قلب  
 دیگران راه یابید و با درونشان تماس بگیرید. وقتی کسی اجازه میدهد تا با نگاه با او تماس بگیرید در  
 واقع به شما اجازه میدهد که به فضای قلبش راه یابید و این اوج ارتباط بین دو موجود زنده است.  
 عشق زاننده تنهایی و دوری یا دور افتادگی است و تا چنین احساسی پیش نیاید عشق بوجود  
 نمی آید. آتش عشق هرگز خاموش نمیشود بلکه همچنان زیر خاکستر میماند تا روزی که تقدیرش فرا برسد  
 عشقی را که با مرور زمان در دل ریشه کرده و جا باز کرده را با این راحتی ها نمیشود از آن دل کند و جدا  
 شد. عشق فعل نفس است و محل آن مغز و قلب و کبد است. ابتدای آن برای تحیل و وسط  
 آن برای تفکر و آخرش برای تذکر است. هرگاه عاشق از معشوق جدا شود از خیال او آسوده نبوده  
 و راه رسیدن به او را مرور میکند و در این دریا شد و در نتیجه قلب و کبد او به آن جهت متوجه  
 شده و از خوردن و آشامیدن باز میماند و چون در خیال و فکر و ذکر او است بخزش آماده‌گی برای خواب  
 ندارد. وقتی اینگونه شد عشق در او مانده و کم‌کم با نیت او سازگار شده و بعد آنرا خواب میبیند.  
 عشق همواره تازه است. عشقی که از سوی معشوق ساطع شود قادر است تحولی عظیم در عاشق  
 پدید بیاورد. در جایی که عشق وجود دارد حفاظت و حمایت نیز وجود دارد. جذب عشق یعنی تجیع  
 انرژی که باعث برانگیختن فریفتگی و جنون میشود. مکانیسم عمیق مربوط به حس عشق از  
 سایر حسهای انسان متفاوت بوده و از این نظر منحصر به فرد است. وقتی که عاشق عکس معشوق  
 را میبیند و یا تصویرش را در ذهنش مرور میکند حس عشق قسمتهایی از مغز را فعال میکند که تمرکز  
 نمیکرده‌های دوپامین در آنجا بسیار بالاست. دوپامین ترکیبات شیمیایی است که در ارتباط با  
 حالت‌های سرخوشی و میل شدید و پایداری و عادات قوی میباشد. این ترکیب شیمیایی با افزایش تمرکز  
 و فعالیت بدنی زیاد و افزایش حافظه کوتاه مدت و کم خواب و تلاش جهت رسیدن به هدف مرتبط  
 است. در واقع حس عشق حالتی است که احساس مثبت زیادی با هم در یک لحظه بروز میکنند. ما  
 چشم‌ها با امواجی را تولید میکنند که در داخل با امواج چشم دیگران صحبت ایجاد میکند. اگر ما  
 چیزی را دوست داریم طبیعتاً بر آن چیز تأثیر میگذارد و باطلن آن نفوذ میکند. لطافت هوا  
 با ژنوم انسان تغییر میکند نه با عطر و ادکلن. در نهایت جنسی، دوزخ بزرگ هم‌سازی ترکیبات  
 شیمیایی بدنشان با یکدیگر نزدیک میشوند و ارتباطی ایجاد میشود.  
 البته عواطف و احساسات نفسی خود را در روابط ایجاد میکنند اما دلیل اصلی سازگاری عوارض شیمیایی  
 موجود در بدن دوزخ است. حتی در حشره یا دوزخ قطعی هم بنا به همین انگیزش جفت میشوند.

عشق در درون هر انسان وجود دارد و نباید آنرا از جایی وارد کرد. عشق همان اشتیاق به زندگی در درون همه هست. اگر مانعی وجود نداشته باشد عشق خودش را متجلی میکند. هیچکس نمیتواند از عشق دوری کند زیرا عشق طبیعت ظریفی ما است. ما هرگز به این فکر نمیکنیم که این انرژی جنسی است که در نهایت با عشق بدل میشود. تکامل عشق یعنی دگرگون شدن انرژی جنسی. سکسی نقطه شروع سفرها پسوی عشق است. این انرژی جنسی است که با عشق تبدیل میشود. با سکسی نباید جنگید بلکه باید با آن رابطه دوستانه برقرار کرد و جریان زندگی را به مراتب بالاتر ارتقا داد. اگر شهوت متحول شود همسر میتواند مانند ما در شود و فرزند بیاورد. اگر شهوت دگرگون گردد سکسی میتواند عشق بشود. انرژی جنسی یک انرژی الهی است و برای همین است که قادر است زندگی جدید خلق کند. این بزرگترین و اسرارآمیزترین نیرو است. انسانها اینگونه تجربها کردند که ذهن میتواند ثابت بماند که ذهن میتواند بدون وارد شدن با عمل جنسی از افکار خالی شود و همان سرور که در آموختن جنسی دست میدهد در آنجا نیز یکی است. علاوه بر فرد میتواند فقط برای زمان محدودی در تجربها عشقبازی باشد زیرا این تخلیه و رها ساختن انرژی است، ولی انسان میتواند دائم در وضعیت مراقبه باقی بماند. عبارتی کسیکه با مراقبه دست یافته است ۲۴ ساعتها همان سروری را تجربها میکند که یک زوج در حین انزال تجربها میکنند. ما توسط کارهایی که میکنیم شکل داده میشویم و در نهایت این اعمال ما است که ما را میسازد. کارهایی که میکنیم رفتارها خالق زندگیها و روحهای ما میشوند. آنچه در زندگی انجام میدهیم تعیین میکند که چگونه خودمان را خلق میکنیم. رفتارها در زندگی تعیین کننده جهت سفر روح ما است، راهی که در آن پیشی خواهد رفت، دنیاها تازه ای که کشف خواهد کرد. انرژی جنسی در انسانها نیروی بسیار عظیمتر از نیروی برق است. تماس وجود انسان از انرژی جنسی سرشار است. خود انرژی زندگی، انرژی جنسی است. جاذبه سکسی در انسانها در واقع کششی برای سکسی نیست. آن خواسته جنسی که در هسته درونی انسانهاست در واقع یک خواسته جنسی نیست. برای همین است که پس از هر آمیزشی جنسی آنان با خود فرو میروند، احساسی ناشادی و افسردگی میکنند آنان میپندارند که چگونه از آن خلاص شوند، زیرا چیزی در آن پنهان میکنند. شاید آن جاذبه برای چیزی دیگر باشد. و آن جاذبه یک اهمیت بسیار محسوس در خودش دارد. در آن حالت دو چیز برایشان رخ میدهد، اول اینکه در لحظه انزال نفس ناپدید شده و بی نفسی سر بر میآورد، برای یک لحظه نفس وجود ندارد و برای

یک آن حتی اثری از (من هستم) وجود ندارد. رقم آنکه برای مدتی زمان نیز  
 وجود ندارد و بی زمانی برمی خیزد. همانطور که در تجربه اشراق ابداً زمان وجود  
 ندارد. این برای زمان است و فقط زمان حال وجود دارد. این دو مسئله مهمترین  
 عناصر تجربه مذهبی هستند. و این دو عنصر بی نفسی و بی زمانی دلیل وجود این کشش  
 دیوانه وار بسوی سکس است. با حفظ ناپیدی نفسی لحظه ای از روح دیده میشود  
 و با حفظ ناپیدی زمان لحظه ای از خداوند وجود خواهد داشت. آن لحظه فقط برای  
 یک لحظه است ولی انسان حاضر است برای آن، هر مقدار انرژی را از دست بدهد.  
 این کشش قوی و تکرار شونده برای سکس، برای تجربه کردن لحظه ای از حالت سلامتی،  
 فرا آگاهی و بی ذهنی است که با خود می آورد. و فقط وقتی میتواند از سکس رها شود  
 بدون آمیزش جنسی شروع به تجربه سلامتی، بی ذهنی کنید. از همان روزها از سکس  
 رها خواهید شد. وقتی با سکس مخالفت کنیم مرکز آگاهی ما خواهد شد و از آن رها نخواهیم  
 گشت. قانون تاثیر معکوس به جریان می افتد و ما در قید سکس گرفتار خواهیم شد. و  
 آنوقت میکوشیم از سکس فرار کنیم ولی هر چه بیشتر سعی میکنیم بیشتر در زنجیر آن گرفتار  
 خواهیم بود. ما هر چه بیشتر چیزی را پنهان کنیم یک جاذبه انحرافی بیشتر برای آن  
 تولید میشود. سکس را باید به فرا آگاهی تبدیل کرد. سکس را باید در کرد تا زندگی بدون اعمال  
 جنسی بتواند رخ بدهد. حفاظت از انرژی وجود کلید دیانت است. انرژی باید حفظ و نگهداری  
 شود تا بتوانیم منبسط شویم از آن شویم. بالا رفتن به اوج و دست زدن به عروج نیار به  
 انرژی عظیم دارد. در سفر اکتشافی برای الوهیت درون انسان به ذخیره ای از انرژی  
 نیاز دارد. انسان باید انرژی خود را حفظ و ذخیره کند تا بتواند منبسط غنی از انرژی شود.  
 تمهید در اینصورت است که انسان به الوهیت رهمنون میشود. بزرگترین راه خروجی و هدر  
 رفتن انرژی، عمل جنسی است. عشق هر چه بیشتر در درون فرد رشد کند انرژی جنسی  
 بیشتری به عشق تبدیل میشود و تقسیم میگردد. فرد هر چه از عشق خالی تر باشد ذهنیت  
 جنسی بیشتری دارد. نفرت بیشتر و کینه فوری بیشتر و حسادت و رقابت و نگرانی و بدبینی  
 بیشتری در زندگی خواهد داشت. فرد هر چه با تشویش و حسادت و نفرت و رنجش بیشتری  
 احاطه شده باشد انرژی بیشتری در درونش را کد میماند و آنگاه تنها راه برای تخلیه آن  
 سکس است. عشق برای انرژیهای با یک خروجی است، یک جریان است. سازنده است  
 و برای همین است که جاری است و رضایت می آورد. تشرف به عشق تشرفی است به اینکه

تمامی وجود انسان عشق شده باشد، فرد میتواند یک قطعه سنگ را چنان از زمین بردارد که یک دوست را بر میدارد. هرچه عشق در درون کسی افزوده شود امکان سکس در زندگی فرد کاهش می یابد. عشق و مراقبه با هم آن درمی را می کشاید که دروازه الوهیت است. عشق بعلوه مراقبه مساوی با خداگونهگی است. آنگاه تمامی انرژی حیاتی از گذرگاهی دیگر صعود میکند. آنوقت بتدریج نشت میکند، آنگاه با بیرون بدر میخورد. انرژی برمیخیزد و شروع میکند با بالا رفتن از مسیرهای درونی. با سفری رو با بالا میروند سکس جاری شدن انرژی به پایین است. اگر مقاربت یک دقیقه طول بکشد، شخص دوباره پس از یک روز خواهان آن است. ولی اگر سه دقیقه طول بکشد شخص تا یک هفته نتایج با آن نخواهد داشت و اگر تا هفت دقیقه طول بکشد تا سه ماه هم میتواند به آن فکر نکند ولی اگر عاشق تا سه ساعت طول بکشد شخص برای همیشه از سکس رها خواهد شد. ولی اصولاً تجربی فرد معمولاً یک لحظه بیشتر طول نمی کشد. اگر کسی بتواند سه ساعت در حالت عاشقانه در آن سامانی در آن آمیزش براند آنگاه فقط یکبار آمیزش برای باقی عمرش کافی است تا از سکس آزاد شود و لذت آن یک عمر باقی خواهد بود. کلیدهای شخصی وجود دارد که اگر با آنها توجه کنید سفر سهوی زندگی بر آنها چاری آسانتر خواهد شد. در طول آمیزش، شخص هرچه تنفس تندتری داشته باشد مدت آمیزش کوتاهتر خواهد بود و بالعکس. و هرچه مدت زمان آمیزش بیشتر باشد، تجربه آن عمقهای فرا آگاهی - بی نفس و بی زمانی بیشتر شروع به واقع شدن میکنند. تنفس باید بسیار آسوده باشد. همانطور که آسوده میشود ایمان جدیدتر یعنی با وادراکهای تازه شروع به آشکار شدن خواهند کرد. نکته مهم آنست که اگر در حین آمیزش عشقاری شما به وسط دو چشم متوجه شود، مدت آمیزش بسیار طولانی تر میشود. نکته دیگر اینست که وضعیت ذهن را در روی آوردن به سکس باید طوری هماهنگ کنید که گویی رو با سوی محراب عبادت می آورید. به همسرتان طوری بنگرید که به یک الهه مینگرید. شوهرتان را موجودی الهی ببینید. هرگز در هنگام زشتی و خشم و خشونت و نفرت و حسادت و رنجش و تشویش به سکس روی نیاورید. سکس یعنی اتحاد دو موجود کوچک و محدود برای لحظاتی بسیار گذرا، مرد وزن دو قطب متفاوت هستند، قطبهای مثبت و منفی انرژی هستند. معنای درست این دو قطب یک مدار را تشکیل میسازد. نوعی هماهنگی، یک نوای موسیقی. اگر مدت آمیزش بتواند بقدر کافی زیاد باشد، اگر مرد وزن بتواند نیم ساعت در وضعیت هماغوشی باقی بماند

هاله‌ای از نور در اطراف آنان ایجاد میشود. وقتی که انرژی برقی بدنهای آنان باهم همیقا  
 و تماماً دیدار کند، آنوقت در تاریکی، هاله‌ای از نور در اطراف بدنهایشان دیده خواهد شد.  
 زوجی که بتواند چنین تجربه‌ای از هاله را بدست آورد برای همیشه با و برای سکس می‌رود.  
 زایش یک انسان نتیجه اتحاد تیم ۴ دوز است. هرچه این یگانگی عمیقتر باشد آن فرزند  
 فوق العاده تر و شگفت انگیزتر خواهد بود. هرچه این یگانگی کم عمقتر و ناقصتر باشد، فرزند  
 بدتر و فاسدتر به دنیا خواهد آمد. سکس فقط موقعیتی را خلق میکند که در آن، اگر همه چیز  
 مناسب باشد، یک روح نازل میشود. بسته به کیفیت و متناسب بودن آن فرصت یک روح  
 مشخص وارد میشود. اگر در آن لحظه خشکی بوده یا احساس گناه و تشویش داشته باشید  
 روحی که آن رحم را انتخاب میکند در همان سطح از معرفت خواهد بود. نمیتواند از سطحی بالاتر  
 باشد. یک انسان بپایدار به این سبب بپایدار است که نطفه اش در بپایاری بسته شده است و  
 در بپایاری زاده شده است. در همان نخستین لحظه اعتقاد نطفه تمام نقشه زندگی شکل  
 گرفته است. برخاستن انرژی جنسی نسبت بالا ما را به حیطه‌هایی میبرد که حتی با خیال ما نیز  
 نمیرسند، حیطه‌هایی که مرگ در آن وجود ندارد، اندوه وجود ندارد و چیزی جز سرور در آنجا  
 یافت نمیشود. در حین آمیزش جنسی شما باید برای درک آن لحظه از ما مادی پیوسته بسیار  
 باشید و سعی کنید آن نقطه را به چنگ آورید. آن لحظه از ما مادی که در حین عقارت همچون  
 آذرخش می‌رخشد، آن آذرخش برای یک لحظه می‌پاید و سپس از بین می‌رود. سعی کنید آن  
 حالت را درک کنید و ببینید که چیست. سعی کنید آنرا بشناسید. آنرا در اختیار بگیرید. اگر قادر  
 باشید حتی یکبار نیز از این حالت آگاه شوید، در آن هشپاری، خواهید دانست که در آن لحظه  
 شما یک بدن نیستید، شما بی‌بونی هستید، شما روح شده‌اید. حتی اگر فقط یکبار شکوه آن لحظه  
 را درک کنید، آنوقت میتوانید از طریق مراقبه برایش کار کنید و آنرا بدست آورید. این فقط از  
 راه مراقبه است که میتواند کاملاً درک بشود و زندگی بشود. وقتی که این شناخت ادراک شما  
 شد و زندگی شما شد، دیگر در زندگی شما جایی برای سکس باقی نخواهد بود.  
 عشق یک طرفه خوب نیست، زیرا شخصی که عشق می‌ورزد معمولاً احساسی اضطراب میکند. بواسطه  
 تفکرات یک شخص است که ارتباط الکتریکی برقرار میشود و این ارتباط موجب ارتعاش در واسطه‌هاست.  
 به این صورت که یک طرف امواج را بوجود می‌آورد و طرف دیگر آن امواج را دریافت میکند. اگر عشق  
 موجب ارتعاش شود حاصلش عفت و پاکدامنی است. اگر انسان نسبت به چیزهایی که خداوند  
 خلق کرده است عشق بوزد آنوقت نیروی او در موارد دیگر هم ظاهر میشود و ذهنش تصفیه  
 شده و افکارش از تمام نیایلات شیطان آزاد میگردد و این ترتیب میتواند نوسانات همه مخلوقات  
 را در پایداری کند.

## انرژی زهدان :

با کنترل کردن و با جریان انداختن انرژی زهدان میتوانید متعجزه کنید. عملکرد ابتدایی زهدان کثیر است برای آنکه نوع بشر را جاودانه کند. ولی آنچه که زنان در باره اش اطلاعی ندارند اینست که زهدان عملکرد دیگری دارد که ظریف و پیچیده است و این همان چیزی است که باید بسط داده شود. مهمترین عملکرد ثانوی زهدان اینست که همچون واحد راهنمایی برای کالبد اختری به کار میرود. در حالیکه مردها باید به آمیزه ای از عقل و تصد اعتماد کنند تا کالبد اختری خود را هدایت کنند. زنان زهدان خود را در اختیار دارند یعنی منبع نیرومند انرژی با جنبه ها و عملکرد اسرار آمیز فراوانی که تمامی آن با حفظ و تغذیه کالبد اختری اختصاص دارد. استفاده از زهدان روشی بینهایت قدرتمند و مستقیم برای دستیابی به کالبد اختری است. زهدان راهی است که حیوانات مؤنث امور را حس میکنند و بدیشان را تنظیم میکنند. زن از طریق زهدان میتواند قدرت را در کالبد اختری خود بوجود آورد و ذخیره کند تا چیزی را بنا کند یا خراب کند و یا با هر چیزی که در اطراف اوست یکی شود. همین روی زمین دراز بکشید و کمی زانوهارا خم کنید و دستها را روی سینه تا کنید و یکبار بطرف راست و بعد بطرف چپ غلت بزنید. این کار را هفت بار انجام دهید. در هنگام غلتیدن باید ستون فقرات را در سطح شانه اندکی خم کنید. سپس دوباره روی زمین چهار زانو بنشینید و صاف به دیوار یا کمانه تکیه دهید. بجز استفاده از زهدان و حرکت، صدا نیز راه پر قدرتی برای برقراری ارتباط با کالبد اختری است. اگر کلمات را با مشاغل آگاهی خود یعنی کالبد اختری بطور مرتب ادا کنید میتوانید به تجلی آن مشاغل دست یابید. کالبد اختری تقریباً بیکران است. همانطور که کالبد جسمانی با کالبد های دیگر در تماس است، کالبد اختری نیز با نیروی حیاتی جهانی ارتباط دارد.

همین : این حرکت برای گردآوری انرژی از پهنه ای است که درست در پشت تمام چیزهایی قرار دارد که میبینید. سعی کنید سوراخی درست کنید و به عقب نهی شکلهای مرتی برسید و انرژی را بگیرد که شما را نگاه میدارد. روی صندلی راحت نشسته و آهسته و ملایم با بینی نفس بکشید. سپس دست چپ را بطرف بیرون و بالا طوری تکان دهید که گویی با دست خود سوراخی را در هوا ایجاد میکنید. سپس تصور کنید که با دستتان چیزی مثل یک جسمان انرژی را میگیرید و بازویتان را عقب میکشید. سپس با دست راست این کار را انجام دهید.

تحریر با صد اسلحه :

روبه شمال ایستاده و کلمه قصد را چند بار با صدای بلند بگوئید. ولی آنرا از اعمال خودتان  
بگوئید، بگذارید لغت از ناحیه میانی بدنتان بلند و واضح بیرون آید. در واقع باید کلمه  
قصد را با تمام نیرو ادا کنید. با این کار سعی میکنید توجه کاملد اختری را جلب کنید، ظاهراً  
آگاهی جهانی دو سطح دارد. سطح اول مرتبی، نظم، هر چیزی که بتواند فکر ناهیده شود  
و دیگری سطح نامرتبی انرژی که تمام چیزها را با آفریند و نگاه میدارد. چون شما با زبان  
و منطق تکلیف میکنید، پس سطح مرتبی است که بعنوان واقعیت آنرا ملاحظه میکنید. بنظر  
میرسد که نظمی دارد، پایدار و پیش بینی پذیر است، با این حال عملاً فرآیند موقتی و دائمی در  
حال تغییر است. آنچه شما دانته میدانید در واقع فقط ظاهر سطحی نیروی پیمایش نا پذیر  
است. آنچه شما در صد زدن کلمه قصد میخواهید انجام بدهید، جلب توجه واقعیت  
مرتبی نیست، بلکه جلب توجه نادیدنی، نیروی است که منبع هستی شماست، نیروی که  
میتواند شما را از شکاف عبور دهد. این قصد، پیوستن به چیزی است که وجود دارد،  
و در این قصد جایی برای شکست نیست و فقط یک راه وجود دارد و آن هم موفقیت است.  
برای اینکه چنین دیدگاه قدرتمند روشنی داشته باشید باید کمال وجود خود را دیگر بار تنظیم و  
تجدید کنید. فهم و قدرت به این امر تعلق دارند. فهم را از سرور دوباره زندگی خود بدست  
می آوریم و قدرت را از اعمال بی عیب و نقص خویش. تحریر برای بیرون رفتن کمالد اثری :  
دراز کشید و بتدریج عضلات خود را ریلکس کنید. آگاهیتان را از پاها بطرف قوزکها و  
ساق پاها و زانوها و رانها و شکم و پشت حرکت بدهید. سپس بازوها و شانهها و گردن  
و سر را ریلکس کنید و قتیکه آگاهی را به قسمتهای مختلف بدنتان حرکت دادید احساسی  
میکنید که خواب آلود تر و کم کم سنگینتر میشوید. سپس با چشمهاتان که آنها را با عقب  
و بالا و بطرف سرتان میگردانید و وایر کوچکی در جهت عکس حرکت عقربههای ساعت  
بزنید. به ریلکسی کردن ادامه بدهید تا نفستان آهسته و موزون بشود و بالا و پایین رفتن  
خود بخود صورت پذیرد. باید آگاهی را از پیشانی تا آنجا که میتوانید به جایی در بالای پیرید  
و در آنجا روزنه کوچکی پدید بیاورید. فقط یک روزنه، یک سوراخ، سوراخی در نیستی  
سه شبکه شما در آن تعلق است. اگر بتوانید آگاهیتان را با خارج از کالبدتان حرکت  
بدهید، خواهید دید که سیاهی در تمام اطراف شماست. سعی کنید این سیاهی را سوراخ  
کنید. سپس باید بدنتان را همچون صوماری لوله کنید و بگذارید که در طول خطی  
پرتاب شود که از فرق سرتان به تاریکی امتداد دارد. آنچه را که در بدنتان است

بیرون بیا نوازید، بگذارید افکار، احساسات و خاطرات شما بیرون جریان یابد. وقتی که ریلکسی میکنید موجی از انرژی را حس میکنید که در تمام بدن شما رخ آورد و شما را میگرداند همه چیز از بالای سرتان با بیرن کشیده میشود و همچون آبشاری واژگون در طول خطی شما بان است. در پایان آن خط روزنه ای را حس میکنید. بگذارید عمیقتر بروید. سلی وجودتان را به نیستی اهدا کنید. حس میکنید که نیروی شما را می کشد و نور تنی را خواهید دید. این نیرو کالبد اختری شماست که بیرون می آید و نور چشم کالبد اختری است. همینان نیز خطوط انرژی خود را بیرون فرستاده اید و آنها شروع میکنند به اینکه خود بخود حرکت کنند، اما تا وقتی که درگیر حرف زدن و فکر کردن باشید این خطوط انرژی به آسانی و کاملی حرکت نخواهند کرد. هر وقت به حالت عادی برگشید تا وقتی که دوباره جاود نشده اید حرف نزنید و حرکت نکنید. چشمها را ببندید و با شکم تن نفس بکشید تا نیروی دوباره پرست بیاورد و سپس بنشینید. هر قدر که مرور دوباره را بیشتر انجام بدهید انرژی بیشتری را بر میگرددانید. برای این انرژی باز یافته آسانتر است که کالبد اختری شما را پروراند. فرستادن انرژی به کالبد اختری را بیرون فرستادن خطوط انرژی مینامند. کسیکه انرژی را میبیند آنرا مثل خطوطی میبیند که از کالبد جسمانی بیرون می آید. هر قدر که انرژی شما بیشتر باشد توانایی شما در مشاهده امور خارق العاده بیشتر خواهد بود. زمانی که کالبد اختری شما دارد آگاه میشود از آنجایی که عادت ندارد دنیا را مشاهده کند، کالبد میترسد و این ترس در ذهن و جسم شما ایجاد میشود. جسم و ذهن به این امر عادت دارد ولی کالبد اختری عادت ندارد. وقتی وارد تاریکی مطلق میشود، جایی که هیچ آشفتگی خاملی نیست کالبد اختری کار را به عهده نمیگیرد. دست و پاها را میبندد و دراز میکند و چشمان تا بناک خود را میکشاید و اطرافش را میگرد. وقتی که دروازه های کالبد جسمانی کشوده میشود و ادراکهای جدیدی در آن جریان می یابد کالبد جسمانی دچار ترس میشود حیوانات و نوزادان برای مشاهده کالبد اختری هیچ مشکلی ندارند و اغلب از آن میترسند. وقتی حیوانات کسی را دوست ندارند به این دلیل است که بعضی از دروازه های کالبد اختری او هرگز بطور کامل بسته نشده است و کالبد اختری او تقلا میکند که خارج شود آنچه حیوانات یا نوزادان مشاهده میکنند ربطی به دانستن ندارد بلکه به این دلیل است که آنها وسایلی برای حس کردن آن دارند یعنی دروازه های کشوده خود را دارند. این دروازه ها در حیوانات همواره پذیرا هستند، اما انسانها بعضی آنکه شروع به صحبت و



تفکر میکنند دروازه‌های خود را میبندند و سوسوی منطبق آنان غلبه میکند. زمانی که ما میترسیم و عقلمان نهی رسد که چه کنیم، شرایط ما را مجبور میکند که با کالبد اختری خود وابسته شویم، در این وضعیت کالبد اختری از دروازه‌هایی بیرون روان میشود سه ترس ما کاملاً آنها را گشوده است. این راکمین و شکار کردن با کالبد اختری میگویند شما باید برای تعادل کالبد اختری تلاشی کنید. این کار با تمشودن دروازه‌ها یقین امکانپذیر است. اولین دروازه در کف پا و در پایه انگشت بزرگی است. دومین دروازه در جایی است سه شامی عضله پشت ساق پا و قسمت درونی زانو میشود سومین دروازه در اندام تناسلی و دنباله است. چهارمین و مهمترین دروازه در ناحیه کلیه‌ها است. پنجمین دروازه بین کتفها است. ششمین دروازه در پای چپ است. هفتمین دروازه در فرق سر است. اگر اولین یا دومین مرکزها گشوده باشند ما نوع خاصی از نیرو را عبور میدهیم که ممکنست اکثر مردم آنرا تحمل ناپذیر بدانند و برعکس اگر سومین و چهارمین دروازه آنچنانکه تصور میروند بسته باشند نوع خاصی از نیرو را عبور میدهیم که مردم آنرا بینهایت جاذب می‌یابند. اگر دروازه‌های کسی تا حدی در پاها و عضله پشت ساق در تمام زندگی‌اش باز بوده باشد، آن شخص هنگام راه رفتن مشکل خواهد داشت و مردم هم با او احساس راحتی نخواهند کرد. ممکنست گاهی صدای شکستن رادر پشت کردن خود بشنویید، آن لحظه‌ای است که سوسوی راست سر چپ شما از یکدیگر جدا میشوند. این درست شکافی در وسط جسدتان برجای میگذارد که انرژی از آنجا تا جای در گردن بالا می‌آید که صدا شنیده میشود. شنیدن این صدای تقا با این معناست که کالبد اختری دارد آگاه میشود. کالبد جسمانی ما آگاهی ما را کنترل میکند ولی اگر بتوانیم آنرا برعکس کنیم یعنی کالبد اختری ما آگاهی ما را کنترل کند عملاً ما میتوانیم هرکاری را انجام دهیم که تصویری را میکنیم. تمرین خروج کالبد اختری با درخت: زیر درختی بنشینید و چشمها را بسته و بر تنفس تمرکز کنید. وقتی ریلکس شدید قصد کنید که نیرویی بطرف بالاجریان یا بد تا بتوانید شاخه‌های بالا را با احساسی لمس کنید که از دروازه فرق سرتان بیرون می‌آید. انرژی درخت برای یک زن نوعی زهدان را شکل خواهد داد که آنرا وسعت میبخشد. سعی کنید مدت طولانی با درخت آمیخته نمانید. زیرا کمک از سوسوی نیرویی بیرونی مثل درخت موجب میشود که شما بر احوالی کالبد اختری را وسعت بخشید چون راحت است این خطر را هم دارد که مدت زیادی ادغام شده با درخت بمانید که در این صورت انرژی حیاتی درخت را جذب میکنید که خودش نیاز دارد تا سالم و نیرومند بماند یا ممکن است قدری از انرژی خودتان را برجای گذارید، زیرا از لحاظ احساسی با درخت وابسته شده‌اید.

شخص میتواند با هر چیزی یکی شود. اگر آن شخص یا چیزی که با آن یکی میشود قویتر باشد اثراتیان بیشتر میشود. انرژی بیرونی همواره متفاوت از انرژی ماست و اغلب ضد آن است. کالبد اختری با دو بخش تحتانی و فوقانی تقسیم میشود که بطوری ظرافتی در کالبد جسمانی، شکم و قفسه سینه تطابق دارند. دو جریان متفاوت انرژی در این دو قسمت جریان دارد. در قسمت تحتانی انرژی اصلی جریان دارد که ما داریم، و وقتی هنوز در رحم مادر هستیم، در قسمت فوقانی انرژی تفکر جریان دارد. این انرژی هنگام تولید و با اولین تنفس وارد جسم میشود. انرژی تفکر توسط تجربیات، زیاد میشود و بطرف سر، بالا میرود. انرژی اولیه در ناحیه اندام تناسلی فرو مینشیند. در زندگی معمولاً این دو انرژی در کالبد اختری مجزا است و موجب ضعفها و عدم تعادل در کالبد جسمانی میشود. در سوسوی راست و چپ کالبد اختری دارای دو الگوی خاص گردش انرژی هستند. در سوسوی راست و در قسمت جلوی کالبد اختری انرژی بطرف بالا جریان می یابد و در پشت آن بطرف پایین جریان دارد. در سوسوی چپ انرژی در قسمت جلوی کالبد اختری بطرف پایین و در پشت بطرف بالا جریان می یابد. اغلب مردم این اشتباه را میکنند که از قوانین کالبد جسمانی استفا ده میکنند. معمولاً آگاهی ما وابسته است به انرژی که در سوسوی راست کالبد اختری جریان دارد و نتیجه این میشود که توانایی فکر کردن و استدلال را داریم و در سروکار داشتن با عقاید و مردم موثر هستیم. و وقتی آگاهی بتواند بطور ثابت در سوسوی چپ کالبد اختری قرار گیرد کالبد اختری ظاهر میشود و بیرون می آید و شخص قادر است دست به کارهای باور نکردنی بزند. زیرا کالبد اختری منبع انرژی ماست. کالبد جسمانی بیشتر آوندی است که انرژی در آن جای دارد. امید واقعی یا در مرکزهای پیشانی و سینه است زیرا در دیواری که در سوسوی کالبد اختری را از یکدیگر جدا میکند دری نهانی است که با ستومین حیطه مغزی و باریکی راه دارد. نقطه وقتی این درگشوده شود شخص میتواند رهایی واقعی را تجربه کند.

تحرین حریره برای جذب انرژی جنسی به تمام مراکز انرژی :  
با دست چپ گوش راست را طوری بگیرید که زانوی شست دست که لاله گوش را گرفته  
رو به بیرون باشد. سپس دست راست روی دست چپ و گوش چپ را به همان ترتیب  
که گوش راست را گرفتید بگیرید. سپس نفس عمیق کشیده و حبس کنید و روی  
زائوها یتان یک لحظه بنشینید. بعد با بیرون دادن نفس همزمان بلند شوید.  
این تحرین روزی ۲۱ بار انجام شود.

انجام این تحرین باعث توجه تمرکز شده و انرژی جنسی را بسط دروازه ها و مراکز  
انرژی کشیده و پیش می کند حافظه را تقویت کرده و انرژی سطح بدن بالا می رود.  
خانها در دوران پریمی نباید این تحرین را انجام بدهند. این تحرین برای همه  
کودکانی که عدم تمرکز دارند در خواندن درس مشکل دارند بسیار مفید است.

## بازخوانی انرژی :

بازخوانی مهمترین تکنیک خود احیای میباشود. بازخوانی انرژی هر روز دوباره انرژی است که ما در اعمال گذشته از دست داده ایم. این تکنیک شامل تمام مردمی میشود سه ملاقات کرده ایم. تمام مکانهای که دیده ایم و تمام احساساتی که در سراسر زندگی خود داشته ایم. از اکنون شروع میشود و با اولین خاطرات میرسد. سپس آنها را یکی یکی با تنفس پاک کننده ای تیز میکنید. راه اسرار آمیز تنفسی کردن و کلید بازخوانی اینگونه است: نفس عمیقی را استنشاق کنید و همزمان سر را به سمت چپ بچرخانید و برای بازدم سر را به طرف راست بچرخانید و نفس را بیرون بدهید. بعد سر را با یک حرکت بطرف چپ و راست بچرخانید بی آنکه نفس بکشید. دم با ما اجازه میدهد انرژی را که از دست داده ایم برگردانیم. در حالیکه بازدم میگذارد که انرژی ناخواسته و بیگانه ای را بیرون کنیم که بر اثر اعمال متقابل با هم نوعان خود در مابجمع شده است.

بمنظور آنکه زندگی کنیم و هر یک دیگر اثر بگذاریم معمولاً انرژی که در زیستن مصرف میکنیم برای همیشه از وجودمان رفته است. اگر هر روز دوباره نباشد هرگز فرست احساس خود را نخواهیم داشت. هر روز دوباره زندگی و پاک کردن گذشته با تنفس پاک کننده، همچون واحدی کار میکنند وقتی مرور میکنید سعی کنید تارهای دراز کش سمایی را احساس کنید که از بخش میانی شما خارج میشود. آنگاه حرکت گردان سرتان را با حرکت این تارهای فرار هماهنگ کنید. آنها را همانایان هستند که انرژی را که پشت سر گذاشته اید، باز میگردانند. برای آنکه نیرو و یکپارچگی خود را بهبود بخشید باید انرژی را آزاد کنید که در دنیا با دام افتاده است و دوباره آنرا بسوی خود بکشید. ضمن مرور دوباره آن تارهای کش مانند انرژی را در میان فضا و زمان بسوی اشخاص و مکانها و وقایعی میکسترانید که می آرزو کنید نتیجه اینست که میتوانید با هر لحظه از زندگیتان برگردید و جهان عملی کنید که گوی آنجا هستید. مرحله اولی مرور دوباره از دو چیز تشکیل شده است. اول تهیه فهرستی از کسانی که تا کنون ملاقات کرده اید و دوم ترتیب صحنه است و ترتیب صحنه متشکل از جسم کردن تمام جزئیات مربوط به وقایعی است که شخص باید با یاد بیارود. وقتی تمام عناصر را با هم در جای خود داشتید از تنفس پاک کننده استفاده کنید. حرکت سرتان مانند یادبازی است که هر چیزی را در این صحنه با حرکت در میارود. بطور مثال اگر اتفاقی را یاد بیارید دیوارها، سقف، مبلها و مردمی که میبینید استنشاق کنید و دست از این کار بردارید تا آخرین ذره انرژی را جذب کنید که پشت سر گذاشته اید. جسمتان با شما میگوید که چاه موقع کافی است. یادتان باشد قسم کنید انرژی را که استنشاق کنید که در صحنه ای که دوباره مرور میکنید بر جای

گذاشته‌اید و نیز قصد کنید تمام انرژی نامرئوی را که دیگران در شما فرو کرده اند را  
 بیرون بدهید، باید سرور دوباره را اول با تمرکز توجه خود بر فعالیت‌های رابطه جنسی در  
 گذشته شروع کنید زیرا اینجاست که قسمت اعظم انرژی شما گرفته می‌شود  
 برای همین ابتدا باید این خاطرات را آزاد کنید در این رابطه زنان بیشتر مورد نظرند  
 نامردها، زیرا یک زن به تعدادی که با اشخاص مختلف رابطه جنسی داشته باشد به  
 همان اندازه انرژی آن افراد در درونش جا خواهد ماند و از او تغذیه انرژی خواهند  
 کرد و هر قدر که این زن قویتر شود آنها هم قویتر میشوند و تا زمانی که آنها را پاکسازی  
 نکند منبع انرژی آنان خواهد بود. زنان بیش از مردان حاکمان واقعی نظم اجتماعی  
 هستند و برای برآورده ساختن این نقشی در همه‌جای دنیا بطور صیابا بار می‌آیند که  
 در خدمت مردان باشند. فرقی هم ندارد که آنان در بازار برده فروشان خریداری شوند  
 یا نه آنها اظهار عشق نمودن دوست داشته شوند هدف اساسی و تقدیر آنها هنوز همان  
 است، مردان را تغذیه کنند، پناه دهند و با آنها خدمت کنند. بخش شیطان و منبع برده‌دار  
 زنان در این است که فقط بر اثر دستور العمل‌های اجتماعی بوجود نمی‌آید، بلکه در صورت  
 بیولوژیکی آنان قرار دارد. هر نوعی این ضرورت بیولوژیکی را دارد تا خود را تداوم بخشد  
 و طبیعت ایزاری تهیه دیده است برای آنکه تضمین کند ادغام انرژی‌های مذکور مؤثرت  
 مؤثرترین شیوه صورت می‌پذیرد، در حیطه بشری هر چند عملکرد مقدماتی آمیزش جنسی  
 تولید مثل است اما عملکردی ثانوی و نهانی نیز دارد و آن تضمین این امر است که انرژی  
 بطور مداوم از زنان به مردان جریان یابد. عمل جنسی بین مرد و زن یکطرفه است. مردان  
 خطوط انرژی خاصی در بدن زنان برجای می‌گذارند. آنها مثل کرم کدو هستند که در درون  
 زهدان حرکت میکنند و انرژی را جریه جریه می‌نوشند. آنها بدلیل شرارت با برتری در آنجا  
 نهاده شده اند که تضمین کردن این امر است که تا همین دایمی انرژی به مردی میرسد که  
 آن کرمها را بودیعه گذاشته است. این خطوط انرژی بر اثر معاشرت جنسی جایگیر شده اند  
 انرژی را از بدن مؤنث جمع کرده و بنفع مردی می‌پردازند که آنها را آنجا گذاشته است.  
 کل دنیا برای زنان غیر منفذانه است اما نکته این نیست، این ضرورت طبیعت تداوم بخشیدن  
 به نوع مؤنث است. برای اینکه این تضمین تداوم داشته باشد، زنان باید با عطش را  
 در سطح پایای انرژی عمل کنند و این به معنای جریان انرژی است که زنان عوارضی را  
 می‌پردازند. زنان بنیاد تداوم بخشی به نوع بشر هستند. اکثر انرژی از زنان می‌آید، نه  
 فقط برای بارداری و زاد و ولد و تغذیه فرزندان، بلکه همچنین برای تضمین این امر که مردان  
 نقش خود را در کل این روند بازی میکنند. این روند در وضع مطلوب تضمین میکند که

پرواز تجربیدی:

پرواز تجربیدی پرواز تصورناپذیری است با حرکت سمت راست پیشانی بطرف چپ نهادنی شده است، ولی منظور واقعی این است که بخش اثیری ما، کالبد اختری را با آگاهی روزمره بیابورد دوگانگی کالبد - ذهن اشتباه است. تقسیم واقعی بین کالبد جسمانی است که ذهن در آن جای دارد و کالبد اثیری یا اختری که انرژی ما در آن جای دارد. پرواز تجربیدی وقتی واقع میشود که ما کالبد اختری خود را با زندگی روزمره بیابوریم. به زبان دیگر لحظه‌ای که کالبد جسمانی ما کاملاً از وجود همتای انرژیکی یا اثیری خود آگاه شود ما با تجربه قلمرو کاملاً متفاوت آگاهی رفته ایم. هر روز دوباره راه عوض شدن و تغییر کردن است. برای تغییر کردن نیاز به سه شرط داریم. اول باید تصمیمات را مبنی بر تغییر کردن طوری اعلام کنیم که قصد صدای ما را بشنود. دوم باید آگاهیمان را برای مدتی به کار بگیریم. نمیتوانیم صرفاً کاری را شروع کنیم و بعضی اینکه دل سرد میشویم آنرا با حال خود درها سازیم. سوم آنگاه باید پیاده اعمالمان را با حس بی طرفی کامل بگیریم و این بدان معناست که نمیتوانیم درگیر افکار موفقیت یا شکست شویم. با پیگیری این سه مرحله میتوانیم هراسهای و آرزوی ناخواسته را در خودمان تغییر بدهیم. برای ارتباط با نیروی قصد حرکت زیر انجام دهید: انگشت کوچک و انگشت اشاره خود را دراز کرده و سپس با لمس کردن شست نوک دو انگشت دیگر دایره‌ای بسازید. این علامتی است که توجه به آن، نیرو را به دام میاندازد و اجازه میدهد از طریق خطوط انرژی که از نوک انگشتان سرچشمه میگیرند یا بدان منتهی میشوند وارد بدن شود. اگر انگشت کوچک و اشاره را همچون آنتنی باز کنیم، آنگاه انرژی در دایره‌ای که سه انگشت دیگر میسازند به دام میافتد و نگاه داشته میشود. با این حالت خاص دست، ما میتوانیم انرژی کافی را بدون بکشیم تا خود را در زمان کنیم و یا اینکه خلق و خو و عادات خود را تغییر بدهیم. تا وقتی که نیروهای مثبت و منفی در توازن هستند، یکدیگر را خنثی میکنند و این بدان معناست که ارزش ما صفر است و همچنین بدان معناست که از انتقاد و تحسین نمیتوانیم ناراحت و خشنود باشیم. این طرز برخورد دانستن ارزش خود نام دارد. وقتی به هر روز دوباره ادامه بدهید، ورودی قلمرو، جایی که بشربوردن به حساب نمی آید برایتان آشکار میشود. این برایتان دعوی است که به چشمان اثردها بروید. و همان چیزی است که آنرا پرواز تجربیدی مینامیم و در واقع شامل گذر از شکافی عظیم به قلمروی است که نمیتواند وصف شود، زیرا انسان معیار آن نیست. این ورودی تمام مدت در برابر دیدگان ماست اما فقط کسانی که ذهنشان آرام و قلبشان در آرامش است میتوانند آنرا ببینند یا حس کنند.

زن شوهرش را با قوت تمام توسط تارهای تغذیه کننده او در جنسی میگذارد؛ طوری که مرد بطور اسرار آمیزی در سطحی اثیری با او وابسته میشود. این در رفتار مرد مشاهده میشود که دوباره و دوباره بسوی همان زن باز میگردد تا منبع معاش خود را حفظ کند. طبیعت تفهیم میکند که مردان علاوه بر انتقال فوری خود برای آمیزش جنسی پیوندهای دایمی تری با زنان برقرار کنند. تارهای انرژی که در زهدان زنان میماند با ساخت انرژی کودک نیز در موقتی ادغام میشود که با روری صورت میپذیرد. ممکنست احساس پیوندهای خانوادگی باشد، زیرا انرژی پدر با انرژی جنین ادغام میشود و مرد را قادر میسازد که احساس کند کودک سال اوست. اینها بعضی از امور مسلم زندگی هستند که ما در آن هرگز برای دخترانشان شرح نمیدهند. زنان طوری با مردان آمیزش میکنند که مردان براحتی آنان را فریب دهند بدون آنکه کمترین آگاهی از نتیجه آمیزش جنسی داشته باشند که بیرون کشیدن انرژی در آنان ایجاد میکند. زنان این کره‌های درخشان را هفت سال با خود دارند و بعد از آن این کره‌ها ناپدید میشوند یا رنگ میبازند. ولی بد بختی اینجاست که وقتی هفت سال در حال اتمام است مثل قشون کره‌ها، از اولین مردی که او داشته تا آخرین آن، ناگهان چنان به هیچان می‌آیند که زن مجبور میشود دوباره آمیزش جنسی داشته باشد. آنگاه تمام کره‌ها قویتر از هر موقع دیگری با زندگی برمیگردند تا برای هفت سال دیگر از انرژی درخشنده او تغذیه کنند. واقعاً جریحه‌ای است که پایانی ندارد. اما اگر کسی هفت سال رابطه جنسی نداشته باشد این کره‌ها میپزند. خطوط انرژی مرد با زن هدف میدهد و او را دار میکند که سر نوشت بیولوژیکی خود را بر آورده سازد و مرد و نوزادش را تغذیه کند. ولی بشر بقدر کافی با هوشی هست تا از خود بیشتر از صرفاً تحقق ضرورت تولید مثل بخواهد. برای مثال تکامل یافتن نیز اگر ضرورت عظیمتری از تولید مثل نباشد، به همین میزان ضروری است و در اینصورت تکامل یافتن شامل بیداری زنان نسبت به نقش حقیقی آنان در طرح انرژیکی تولید مثل است. برای بازخوانی بهترین زمان صبح زود و عصر یعنی تنگ غروب میباشد. هر روز زمان که شربن بازخوانی را انجام میدهم متوجه میشوید که قویتر و خوش بین تر شده‌اید. گاهی ممکنست وقتی که نفس میکشید انگار انرژی به بدنتان بر میگردد و موجب میشود که عضله‌های شما گرم و غلبه شود. وقتی که بیگناهی خود را با محیط میبیرید، آن محیط با تمام قصدی که در ذخیره دارد آنرا به خردو آگاهی مهمل میسازد. برای درک این موضوع باید عوض شوید و عوض شدن یعنی اینکه قادر خواهید بود در پرواز شجری موفق باشید. در آن وقت است که هیچ چیز برایتان روشن خواهد شد.

## تکنیک از بین بردن دوگانگی کاذب!

بابت صاف نشسته و چشمها را کمر پائین بیا نوازید، طوری که بتوانید نوک بینی خود را ببینید سپس شروع کنید؛ این تنفس باید بدون لباسهای تنگ و چسبان انجام شود اول نفس عمیق بکشید، هوای طوری فرو ببرد که گویی با سهیل خود نفس میکشید، شکم را با داخل بکشید و نفس را در طول ستون فقرات بالا ببرید، از کلیهها بگذرانید و به نقطه ای در بین کتفها برساید. لحظه ای نفس را در آنجا نگه دارید و بعد حقیقی بالا تر و تا پشت سر ببرید و بعد از بالای سر به نقطه ای بین ابروها برساید. بعد از اینکه لحظه ای آنرا آنجا نگاه داشتید باید از میان بینی هوای بیرون دهید و در آن موقع تصور کنید که هوای از جلوی بدن پائین می رود اول به نقطه ای درست در زیر ناف و بعد به سهیل، به جایی که این گردش شروع شده است. چشمها را نیمه باز نگه دارید تا بتوانید هر چقدر بین تمرکز کنید، در وقتیکه هوای از پشت به بالا و روی سرتان تا به بین دو ابرو به جریان میانند و همچنین میتوانید از نگاهتان برای هدایت هوا به پائین و جلوی بدن استفاده کنید و آنرا به آلت تناسلی برگردانید. صدای دم و بازدم نباید شنیده شود، میتوانید نشسته یا ایستاده یا دراز کشیده این تمرین را اجرا کنید و وقتیکه تنفس را اینگونه به جریان میانند، سرفه نپذیری پدید می آید که مانع میشود نفوذهای مخرب بیرونی در میدان انرژی کالبد رسوخ کند. همچنین مانع میشود که انرژی حیاتی درونی بطرف بیرون پخش شود

تنفس کسی که ناراحت است سریع و سطحی و در سینه یا سر جای دارد ولی تنفس کسی که ریلکس است به شکم فرو میرود، بدن به سه محفظه انرژی تقسیم شده است: شکم و سینه و سر. یعنی زیر ناف و شبکه خورشیدی و مرکز پیشانی که سه نقطه کلیدی مراکز هستند. مرقده ذهن و جسم آسوده تر باشد شخصی میتواند هوای بیشتری به این سه قسمت بفرستد. نوزاد به دلیل اندازه اش مقدار زیادی هوا میگیرد، وقتی ما بزرگتر میشویم بویژه ناحیه ریهها تنگ تر میشود و کمتر هوا میگیریم، از آنجایی که احساس مستقیماً با تنفس پیوند دارد، برای مثال ما میتوانیم خودمان را تربیت کنیم که انرژی بیشتری جذب کنیم، به این طریق که عمداً هر نفس را که میکشیم طولانیتر کنیم، تنفس کردن انرژی جمع میکند و آنرا به جریان میانند، آنگاه توسط قصد از پیش موجود سرور دوباره هدایت میشود که ما را از پیوندهای اجنبی و بیولوژیکی خویش خلاص میکند، هر شخصی که سرور دوباره را اجرا میکند باید قصد خویش را به آن بیفزاید. این قصد باید آزادی مطلق باشد نه آرزوی نیازی رفع کردن.



آن را ورودی نامیدن استعاره نیست. زیرا واقعاً گاهی اوقات مثل درسی صاف،  
 غازی تاریک، نوری خیره کننده یا هر چیز تصور پذیری، حتی چشم ازدها ظاهر میشود.  
 نامرئی بودن پیاده دستیابی به بی تفاوتی آرامی است. بی تفاوتی چیزی است که در  
 چشمان موجوداتی یافت میشود که گذر بزرگی را انجام داده اند، زیرا در عوض آنکه به  
 دنیای بیرون بنگرند، به درون بر میگردند تا به آن چیزی بنگرند که هنوز حضور ندارد. چشمی  
 سه به درون مینگرد، بی حرکت است. علائق و ترسهای بشری را با زنی تا با نده بلکه عظمت  
 را با زمین پانند. وقتی که به بی حدود و مرزی چشم بدوزید، بی حدود و مرزی نیز با بی تفاوتی سرد  
 و انعطاف پذیری خیره میشود. اگر ذهن را آرام کنید جسم هم آرام میشود و گرنه منفجر میشود.  
 تهرین؛ دست راست خود را ملوری مقابل بدنمان نگاه دارید که هیچ دستتان درست در  
 بالای ناقتان قرار بگیرد. کف دست بطرف مقابل (مثلاً پیاده رو) و انگشتی بهم چسبیده  
 بطرف زمین اشاره داشته باشد و با نوک انگشت میانی خیره شوید. ثابت خیره شدن  
 بدین شیوه، آگاهی ما را خارج از ما و به زمین جای سیده، بنابراین همچنان درونی ما  
 کما هشی می یابد. سپس نفس عمیق بکشید، در حالیکه انگشتها بطرف زمین است قصد کنید  
 سه جرعه انرژی را مثل قطره ای چسب که به انگشت میانی است از آن بگیرید. بعد دست  
 را در هیچ آنقدر بطرف بالا بگردانید تا پای شست دست استخوان جناب سینه را لمس کند.  
 باید به نوک انگشت میانی خیره شوید و تا هفت بشمارید و آنگاه فوراً آگاهی خود را به  
 پیشانی به نقطه ای بین چشمها درست بالای برآمدگی بینی ببرید. این جایبایی باید همراه با  
 قصد انتقال جرعه انرژی از انگشت میانی به آن نقطه ای باشد که بین چشمها است.  
 اگر انتقال اجرا شود، نوری بر پرده تاریک در عقب چشمان بسته ظاهر میشود ما میتوانیم  
 این نقطه درخشان انرژی را به هر نقطه ای از جسم بفرستیم تا با درد و بیماری و تشویش و  
 ترس مقابله کنیم.

## صدای روح؛

هر چیزی شکلی دارد، ولی بجز شکل بیرونی، آگاهی درونی وجود دارد که بر همه چیز حاکم است. این آگاهی خاموش، روح است. نیرویی فراگیر و جامع است که خود را بطور متفاوت در چیزهای مختلفی متجلی میسازد. این انرژی با ارتباط برقرار میکند، شفق بهترین موقع برای گوش دادن به صدای روح است. برای آغاز همین شنیدن درونی خود را ریلکس کرده و نفس عمیق بکشید. چون این کار با گوش درونی صورت میپذیرد، پس این همانی است که قادر است دستورات روح را تشخیص دهد. وقتی نفس میکشید به انرژی اجازه دهید که از گوشه‌های تان جریان یابد. وقتی نفس را بیرون می‌دهید، توجهتان را با سوراخهای گوشه‌ها معطوف و از قصد و ترس‌گزان استفا ده کنید تا جریان را هدایت کنید. دهان را ببندید و از بینی نفس را بیرون دهید در حالی که نوک زبان به سقف دهان چسبیده باشد. نفس را بدون صدا بیرون دهید. کف دستهای تان را آنقدر به یکدیگر مالش دهید تا گرم شوند و آنوقت آنرا بطوری روی گوشه‌های تان بگذارید که نوک انگشتها تقریباً پشت سرتان را لمس کند. گوشه‌ها را با حرکت دایره وار صاف کنید و سپس در حالی که هنوز دستهای تان روی گوشه‌ها است انگشت اشاره را روی انگشت میانی قرار داده و بارها به پشت هر یک از گوشه‌های تان بصورت پشت زدن با انگشت اشاره با هماهنگی ضرب بزنید. وقتی ضرب میزنید صدای شبیه زنگ خفای می‌شنوید که درون سرتان طنین می‌اندازد. ضرب زدن را هجده بار تکرار کنید. وقتی دستها را بردارید متوجه می‌شوید می‌توانید بوضوح ظریفترین صداها را در اطرافتان بشنوید. اکنون گوشه‌های تان پاک شده اند و شاید بتوانید صدای روح را بشنوید. آنچه را که با صدای روح مینامیم بیشتر احساسی است. یا می‌تواند تفکری باشد که ناگهان در سرتان صدا میکند. گاهی اوقات می‌تواند مثل دل‌تنگی رفتن به جایی باشد که آدم بطور بعضی از آن خبر دارد یا مثل دل‌تنگی انجام دادن چیزی که آدم از آن اطلاع چندانی ندارد. صدای روح در واقع تجربه‌ای است که با صداها ارتباطی ندارد و با این حال ممکن است گاهی صداها می‌شنوید. روح نگهبان هیچکس نیست، نیرویی مجرد است نه خوب و نه بد است. نیرویی که هیچ علاقه‌ای به ما ندارد ولی با این حال به قدرت ما پاسخ میدهد نه با دعاها یا تمرینی برای متوقف کردن افکار و حسن کردن خطوط انرژی؛

چهار زانو نشسته و در حالی که نفس میکشید اول بطرف راست و بعد بطرف چپ خم شوید و حس کنید که چگونه توسط خطی افقی کشیده می‌شوید که از گوشه‌های تان امتداد می‌یابد. این خط با حرکت بدن به نوبت درونی آید، بلکه کاملاً افقی میماند. خم شدن بدین شیوه

آگاهی ما را که معمولاً همواره بطرف جلو جهت یافته است به طرفین حرکت میدهد. سپس چند بار به حالت جویدن مک خود را بیچرخانید و سه بار بزق دهانتان را قورت بدهید تا عضلات مک شل شود. این حرکت قسمتی از انرژی را که در سر جای دارد را با شکم میآورد و بدینصورت از بار مغز میکاهد.

صدای روح از هیچ جایی نمیآید، از اعماق سکوت، از قلمرو ناموجود میآید. صدا فقط زمانی میتواند شنیده شود که ما کاملاً آرام و متعادل باشیم. دویروس متضاد منفی و مثبت، مثبت بر منفی سر را حرکت میدهد با بدطوری به حالت تعادلی نگاه داشته شوند که در انرژی که ما را احاطه کرده است شکافی ایجاد شود، شکافی که آگاهی ما بتواند از میان آن بلغزد. روح خود را از طریق این شکاف در انرژی متعادل میسازد که ما را در بر گرفته است. آنچه در پی آن هستیم تعادل است، ولی تعادل صرفاً به معنای مقدار مساوی از هر نیرو نیست، بلکه همچنین بدین معناست که وقتی مقدار مساوی میشود، ترکیب جدید و متعادل، نیروی حرکت آن را بدست میآورد و خود بخود شروع به حرکت میکند. شکافی در میدان انرژی اطراف ما، تجلی تحریر می است، اما انتظار نداشته باشی که آنرا حس کنی یا ببینی همانطور که دنیای واقعی را حس میکنی و ببینی چیز دیگری روی میدهد. برای آنکه توجه خود را بر هرگونه مظهر مجردی ثابت نگاه دارید، باید شناخته را با ناشناخته در ادغامی خود انگیزه یک کنید. بدینصورت میتوانید عقلمتان را بکار گرفته و هر زمان نیز نسبت به آن بن اعتبار باشید. آسیب پذیری ما بخاطر اینست که فکر میکنیم مهم هستیم. تمام شرمندهگیها را حس نادرست ارزش شخصی موجب میشود.

### تمرین با کریستال:

این تمرین با دو کریستال حدود دوازده سانتی میقل خورده نوک تیز انجام میشود. کریستالها کمی میکنند تا باز به قصد و انرژی به دام افتاده خود جهت بدهید. کریستالها را بین انگشت اشاره و میانی خود محکم فشار بدهید و به حمایت دستها را در جلو دراز کنید و تا ارتفاع شانها بالا آورده و در جهت خلاف عقربه های ساعت بگردانید. سعی کنید دایره های بزرگی بریند که بطور فزاینده ای کوچکتر میشوند تا حرکت با پایان برسد و کریستالها همچون دو نقطه بنظر برسند که به دور اشاره دارند که خطوط تقویری هستند آنها در نقطه ای در افق با یکدیگر تلاقع میکنند. وقتی که دایره ها را میزنید باید وقت کنید که کف دستها رو بروی یکدیگر باشند و همیشه به آرامی با زدن دایره های بزرگ شروع کنید. بدینصورت انرژی را جمع میکنید که بعد میتوان آنرا به هر چیزی متمرکز کنید که میخواهید تحت تأثیر قرار دهید، بن توجه به اینکه آن چیز شیئی یا فکر و یا احساسی است. این روشی انرژی چیزها را میگیرد و مانند خنثی کردن سبب میآید. اگر کریستالها را در جهت عقربه های ساعت

بپرخانید موجب انفجاری عظیم میشوید. حرکت در جهت عقربه‌های ساعت برای شاکر کردن چیزها، گردآوری انرژی برای هراقدامی است. انرژی‌های بسیار زیادی وجود دارد که بسادگی میتوانی با انجام ندادن اموری که با آنها عادت داری بدست آوردی، مثل نمز و شکایت کردن و دلسوزی با حال خود و یا نگرانی درباره چیزهایی که نمیشود آنها را عوض کرد. حتی کردن این نگرانیها با شما انرژی مثبت و پرورده‌ای خواهد داد که یکمیکند متعادل شویدی و التیام یابیدی. از طرفی انرژی که شما با حرکت کریستالها در جهت عقربه‌های ساعت بدست میآوردی، نوع مهلک انرژی و جریان مغزی است که قادر نخواهید بود لحظه‌ای تاب بیاوریدی. بنابراین سعی کنید تحت هیچ شرایطی چنین کاری نکنید. کریستالها سلاحهایی هستند که برای نابودی دشمن بکار میروند. با کریستالها باید در نهایت احتیاط رفتار کرد. این کریستالها را نباید به کسی دیگر بدهید. یکی از کاربردهای نابودسازی دشمن با این کریستالها بشرح زیر میباشد:

تصویر دشمن را منوی اینکادر حالت مرکز شدید و دقیق. هستید در پیش چشم نگاه دارید و در این وضع از آگاهی ذهنی و جسمی، تصویر را آنقدر دستکاری کنید تا مرکز انرژی آنرا بیابید. این روزی که معمولاً در ناخوف قلب قرار دارد نوعی گرداب است که انرژی دور آن جریان دارد بعضی آنکه آنرا یافتید، آنرا با کریستالهای تیرگونه خود نشان بروید.

هرجایی که انرژی جمع شود آنرا قدرت مینامیم. قدرت آنجایی است که انرژی با خودی خود یا تحت فرمان شخصی جمع میشود. دانش انرژی جمع میکند و دانش، قدرت است. بران آنکه موفق شویم باید بدانیم که میخواهیم چه کنیم، و وقتی نتیجه آنرا قصد میکنیم و نه هدف را، موفق خواهیم بود.

کالبد بشر سیستم انرژی دیگری دارد که وقتی ما تحت فشار هستیم وارد بازی میشود. این فشار هر وقت که ما زیاد روی کنیم روی میدهد. تهریناتی را که میآموزید مهم هستند زیرا مستقیماً سیستم شمارا به کار میاندازند و میگذارند انرژی اغزون نشده وارد نشود و در راههای ذخیره جریان یابد. آنگاه وقتی لازم است عمل کنیم، در عوض آنکه از فرط فشار خسته و کوفته شویم، نیرومندتر میشویم و انرژی اضافی برای وظایف فوق العاده داریم.

تشریح اول برای افزایش انرژی قصد کردن :

اگر هر روز این تکنیک را انجام بدهید، نه تنها خسته و بی‌انرژی شوید بلکه مقدار بسیار زیادی هم انرژی اضافی برای قصد کردن خواهید داشت. برای قصد کردن نتیجه هر چیزی که انجام میدهند، روی شال ایستاده و به حالت نشستن سوارکاری، زانوها و قوزکها را خم کنید، پاها با اندازه شانه‌ها از یکدیگر فاصله داشته و کمی خم باشند. انگشت اشاره دست چپ بطرف پائین درحالی که انگشتهای دیگر از دو مین بند خم شده باشند شروع به نفس کشیدن کنید. هر زمان آرام ولی با نیرو و مندی سرتان را تا جایی که امکان دارد به سمت راست بگردانید و بازوی چپ را از دور کمرتان به پشت خود برده و پشت دست راست را روی پشت دست چپ قرار دهید. ریلکس باشید و بگذارید که انرژی تنفس زیر دستهایتان جریان یابد و از نوک انگشت اشاره خارج شود تا تمام موانع انرژی را در طول راههای بازوها از بین ببرد. درحالی که در جهت عکس هیچ چپ خم شده تان گیر بدهید. با استفاده از هیچ راست بازوی چپ را در طول ستون فقرات به بالا هل بدهید. آرنج چپتان را مثل دستی که به کمر باشد را خم کنید و به تنفس خود پایان دهید. نفستان را تا هفت شمرده و سپس کنید. سپس کشیدگی بازوی چپ را رها کرده و دوباره تا دنبالچه پائین بیاورید و آنرا مستقیم از محق اتصال شانه به بالای سر و به جلو بگردانید و با گذاشتن برآمدگی کف دست چپ بر استخوان شمرگاه پایان بدهید. هر زمان بازوی راست را از دور کمرتان به جلو بیاورید و پشت دست چپ را به پشت دست چپ بیاورید و بازوی چپ را بطرف بالای شکمتان هل بدهید. این حرکت را با بازدم انجام دهید و یکبار با دست چپ و یکبار با دست راست. به این طریق دوسوی خود را در حالت توازن نگاه میدارید و انرژی را بطرف اندامهای سینه حرکت میدهند و آنها را نیرو میبخشید. مراکز زیر بنایی را عمیقاً ماساژ میدهند که بندرت فعال هستند. گرداندن سر، غده‌های گردن را ماساژ میدهند و همچنین گذرگاههای انرژی را میکشاید که بطرف پشت سر میروند. اگر این مراکز بر اثر انرژی تنفسی بیدار و پرورش یابند میتوانند اسراری را فاش سازند که فراسوی نیروی تصور ما است.

تقریباً دومین قدم برای افزایش انرژی قصد:

با دوپای چفت شده با بستید و طوری به جلو نگاه کنید که گویی مقابل دری هستید که آنرا می‌خواهید باز کنید. دستها را تا سطح چشم بالا بیاورید و طوری انگشتها یتان را خم کنید که گویی آنها را در تور فنگی دسته‌های دولنگه‌ای دری شیشه‌ای می‌کنید که از وسط باز میشود. آنچه را که شما باز خواهید کرد شکافی در خطوط انرژی دنیا است. این خطوط را همچون طنابهای محکم و عمودی در نظر بگیرید که در برابر تان دیواره‌ای پدید می‌آورد. آنگاه دسته‌ای از الیافها را با تمام نیرو بگیرید و بکشید تا جدا شوند. آنقدر آنها را بکشید و جدا کنید تا روزنه بقدر کافی باز باشد که وارد آن شوید. وقتی که این روزنه را ساختید باید پای چپ را جلو بگذارید و سپس سرعت از پای چپ بعنوان محوری استفاده کنید و آنرا ۱۸۰ درجه برعکس جهت عقربه‌های ساعت بگردانید تا با جهت مواج شود. پس از آن آمده‌اید. با گرداندن خودتان بدین شیوه خطوط انرژی را که از یکدیگر به دور جدا کرده‌اید به دور شما خواهد پیچید. برای بازگشت باید دوباره خطوط را با کشیدن و جدا کردن آنها از یکدیگر همان شیوه که تلاً انجام داده‌اید باز کنید. سپس با پای راست به بیرون قدم بگذارید و به محض اینکه پانچان را بیرون گذاشتید ۱۸۰ درجه طبق جهت عقربه‌های ساعت بگردید. بدین شیوه از دورتان باز خواهند شد و دوباره با جهت رویارو خواهید بود که در آن جهت تقریباً را شروع کرده‌اید.

این تقریباً یکی از قدرتمندترین و اسرارآمیزترین تمرینات است. با آن میتوانی درها را با دنیا‌های مختلفی بکشایی. وقتی پاها درون می‌گذارید بدنتان باید احساس کند محیق سنگین و سرشار از کشش است. وقتی در آنجا هستید و نیزگشتاید باید با احساس سبکی و باروحی سبکی طوری که گویی بطرف بالا شناورید. به تندی نفس را بیرون دهید، ششها را کاملاً با انرژی عقب دیواره پر کنید. برای بازکردن در از انرژی درونی نیز استفاده کنید نه فقط از عضلات دست. وقتی که با جلو می‌پریز هوای مانده را از ششها بیرون داده و شکم را تو بکشید. وقتی که در داخل هستید هر چند دفته‌ها که میتوانی نفس بکشید. ولی پیش از آنکه لازم است در آنجا نمانید. وقتی که وارد آن روزنه میشوید هر چیزی که کنست اتفاق بیافتد. باید محتاط و همزمان جسور باشید احتیاط بدون ترس بستگی به این دارد که ما قدرت کنترل انرژی درونی را داشته باشیم و آنرا به کانهای ذخیره هدایت کنیم. بدین سان

وقتی برای افعال خارق العاده با آن نیاز داریم در دسترس ماست. هر چیزی با انرژی درونی کافی میتواند تحقق یابد، ولی باید آنرا ذخیره و پالوده کنیم، هنگام تهرینات چشمها را ببندید زیرا وقتی چشمها بسته اند راحت تر میشود از خطوط انرژی استفاده کرد که برای حفظ توان دلان آنجا است. در طول این تهرینات احساس خواهید کرد که جبهتان نرمتر و لطیفتر میشود و چنان ریلکس میشوید که احساس میکنید استخوان و مفاصل ندراریده و وقتی دستها تیان را روی سرتان بلند میکنید حس میکنید میتواند آنها را تا هر جا که بخواهید دراز کنید. وقتی زانوهای تیان را خم میکنید و وزن را پائین میآورید موجی از انرژی شتابان بسوی پائین و به پاها تیان میرود حس میکنید که ریشه های درآورده اید و خطوط از کف پاها تیان عمیقاً در زمین امتداد دارد و به شما پایداری عظیمی میدهد. رفتن رفتن حدود مرز بین جسم و اطرافتان از بین میرود و جسم ذوب میشود. کم کم حس میکنید که نوری درون پیشانی تیان روشن میشود. این نور از درون نیست از آسمان طوری میناید که گویی پرده عظیمی از نور الکتریکی در شب روشن شده است و استادیومی را در هوای آزاد روشن میکند. این نور رنگهای مختلف و عجیبی دارد. سرخ، صورتی، هلویی یا همچون گل پخته رنگی باخته میاشد. بسته به اینکه به کجا نگاه کنید برق آن تغییر میکند.

تشریح شارژ تنفس با نور خورشید:

با چشمهای بسته روی خورشید کنید و سپس با دهان نفس عمیقی بکشید و گرمای نور خورشید را به داخل شکم بکشید و تا جایی که میتوانید آنرا در شکم نگاه دارید و سپس قورت بدهید و سرانجام هوای را که مانده است را بیرون بدهید. نور خورشید تنفس را با قدرت شارژ میکند. این حرکت را سه بار انجام دهید. در این تشریح خورشید خود بخود در سرا سربون بخش میشود، ولی شما میتوانید با دلخواه اشوه های سلامتی بخش خورشید را به هر قسمتی که این طریق بفرستید که با دست آن قسمت مورد نظر را لمس کنید و یا بسادگی از ذهن خود استفاده کنید تا انرژی را به آن قسمت هدایت کنید.

سپس باز سه بار تنفس کنید و تصور کنید که نور در پشتتان جریان می یابد و بنابراین مچهای ستون فقراتتان را با انرژی پر میکند. به این طریق اشوه های خورشید در تمام بدن جریان می یابد. اگر روی هم رفته بخواهید نفس از طریق دهان یا بینی جریان یابد میتوانید مستقیماً از شکم یا سینه یا پشتتان تنفس کنید. حتی میتوانید انرژی را از کف پاها یا تن به بالا بفرستید. با زیر ناف تمرکز کنید و با حالتی راحت نفس بکشید تا بتوانید حس کنید که چگونه پیوند بین بدنتان و خورشید شکل میگیرد و درون شکم گرمتر و با نور پر میشود. این کار را با قسمتهای مختلف بدن انجام دهید. مثل بین دوا برو و یا ستون فقرات. نور خورشید اقتدار ناب است. بعلاوه متراکمترین انرژی است. خط نامریی انرژی مستقیماً از بالای سر جریان می یابد و طرف بالا تا قلمرو نا موجود می رود و یا میتواند از قلمرو نا موجود و از طریق روزنه های در مرکز سر وارد ما شود و ما را با آگاهی غلیظتری پیوند میدهد. خورشید اگر با طرز مناسب مورد استفاده قرار گیرد این خط را شارژ میکند و موجب فعال شدن آن میشود برای همین است که فرق سر همیشه باید محافظت شود.



حرکتی برای جلوگیری از چروک شدن بین ابروها:

هر شست دستها را با قدرت در کف دست دیگر بمالید و روی بینی خود بگذارید. آنها را با حرکت ملایمی روی ابروها تا شقیقه بکشید.

حرکتی برای باز کردن حفره های سینوس:

انگشتهای اشاره هر دو دست را با سرعت به هم بمالید، مثل دو چوب سمس آتشی راه میاندازند. هر دو را بطور عمودی به طرفین بینی خود ببرید و با ملایمت چند بار بطرف بیرون و روی گونه ها بکشید و بعد مجرای بینی را فضا دهید.

حرکتی برای جلوگیری از افتادن گونه ها:

با شدت کف دستها را به هم بمالید و با ضرب های طولانی و محکم هر گونه را بطرف شقیقه ها بالا ببرید. شش یا هفت بار این حرکت را تکرار کنید و هر بار از ضرب های آهسته، یکنواخت و در دو بالا استفاده کنید.

حرکتی برای اینکه انرژی بصورت فوران ملایم و یکنواخت جریان یابد:

لبه درونی دست راء زمین اینکه نشست را بطرف کف دست خم کرده اید روی لب فوقانی گذاشته و با حرکتی از ته مانند پشتت به این طرف و آن طرف حرکت بدهید. اگر به فوران عظیمتر انرژی نیاز داشتید با فشردن نقطه ای که در زیر لب فوقانی و زیر حفره بینی مرکز لثه فوقانی است میتوانید با آن دست یا پد در بین این حرکت ممکنست حس کنید که بینی و گوشها پتان باز هستند و احساس خفیف بر حس در سقف دهان داشته باشید.

حرکتی برای ایجاد هشایری آرام:

انگشت اشاره را از پهلو زیر چانه حرکت بدهید و از حرکت از ته مانند استفاده کنید. میتوانید این نقطه را با قرار دادن بر روی سبزی کوتاه، در حالیکه روی زمین نشسته اید فعال کنید. راه دیگر اینست که روی شکم دراز بکشید و دستها مشت باشد و یک بر روی دیگری زیر چانه قرار بگیرید، باید مشتها را سفت کنید تا زیر چانه فشار ایجاد کنید و سپس آنها را شل کنید تا فشارها شود، سفت و شل کردن مشتها حرکتی فرکان وار ایجاد میکند که فورانهای کوچکی از انرژی را مستقیماً به مراکز حیاتی میفرستد که با انتهای زبان در ارتباط است. این حرکت باید با احتیاط انجام شود، در غیر اینصورت ممکنست گلوئی شخص بگیرد.

## کالبد اختری :

در تمام تمرینات بهتر است وقتی که نفس را بیرون میدهید تمام افکار و احساساتی را بیرون بریزید که دوباره مرور میکنید و صرفاً سرتان را با عظمت کردن نگردانید. آنرا با خطوط نامرئی انرژی از بخشی میانی بدنتان هدایت کنید. فریفتن این خطوط برای آنکه بیرون بیایند یکی از دستاوردهای مرور دوباره است. هرگز کلیدی اقتدار درست زیرناف است و تمام حرکات بدن با فاعله تنفس کردن با پر از این مکان انرژی به کار گمارده شوند. ریتم نفس کشیدنتان را با چرخاندن سرتان طوری هماهنگ کنید که با یکدیگر بتوانند خطوط انرژی نامرئی را از شکمتان بفریبند و بسوی بی کمرانگی گسترش دهند. این خطوط نامرئی قسمتی از کالبد لطیف یا کالبد اختری شما هستند. هر قدر که با دستکاری این خطوط انرژی بیشتری را به بیرون بفریبید کالبد اختریتان قویتر میشود و وقتی ادراک توسعه یا بدیهی چیزی نیست و هیچ چیزی هم تصویری نیست.

کالبد جسمانی پر شش آوندی است. اگر بخوانید با تمرکز بر نفس کشیدن میتواند کاری کنید که کالبد جامد طوری از بین برود که فقط بخشی لطیف و اثیری برجای بماند. اینطور نیست که کالبد فیزیکی از بین برود، ولی با تغییر دادن ثبوت آگاهی شما شروع به درک این امر میکنید که در درجه اول هرگز جامد نیست. این تشخیص دقیقاً عکس آن چیزی است که وقتی بزرگی میشود روی میدهد. وقتی نوزاد هستی کاملاً از کالبد اختری خود آگاهید و وقتی که بزرگی میشود یاد میگیرد که تا کید بیش از حدی بر قسمت فیزیکی کنید و کمتر با وجود اثیری پردازید. در بزرگسالی کاملاً بی خبری که قسمت لطیف وجود دارد. کالبد لطیف تو در انرژی است. شما فقط از غلاف سخت و بیرونی با خبرید. هر وقتی شما از قسمت اثیری خود با خبر میشوید که اجازه دهید قصد شما به آن بازگردد. کالبد فیزیکی به طرز جدانشدنی با همتای اثیری خود پیوند دارد ولی این پیوند نهفته از افکار و احساسات شماست که منحصر بر کالبد جسمانی شما متمرکز است. برای اینکه آگاهی خود را از ظاهری سخت خود به همتای سیال جا بجا کنید اول با بی مانعی را از بین ببرید که دو جنبه وجودی شما را از یکدیگر جدا میکند. مرور دوباره کمک میکند که پیش پندارهای خود را از بین ببرید ولی دستیابی به کالبد اختری نیاز به مهارت و تمرکز دارد. خطر قابل توجهی در رهاسازی انرژی وجود دارد که درون شما محبوس است. زیرا کالبد اختری آسیب پذیر است و با راحتی میتواند بر اثر انتقال آگاهی شما به آنجا صدمه ببیند. ممکنست بر اثر همین بحال تن

روزنه‌ای در شبکه‌ی اثیری پدید بیاورید و مقدار زیادی انرژی را از دست بدهید. انرژی  
 نگرانیهایی که لازم است تا سطح خاصی از موضوع و کنترل در زندگی‌تان را حفظ کند.  
 شبکه‌ی اثیری درخشندگی است که کالبد فیزیکی را احاطه کرده است. این بافت پراثر  
 زندگی روزمره شما خرد میشود. نگاه‌های عظیمی از آن از دست می‌رود یا در دست‌های  
 انرژی مردم دیگر با هم می‌پیچد. اگر کسی زیاده از حد نیروی حیاتی خود را از دست بدهد  
 بیمار میشود یا می‌میرد. نفس کشیدن در سطح فیزیکی و اثیری هر دو کار را میکند. هر نوع  
 صدمه‌ای را در شبکه‌ی اثیری ترمیم و آنرا نیرومند و نرم نگاه میدارد. با تمرکز بر این  
 تهریات متقابلاً آنچه را که در طی ده‌ها سال در هزاران مکان مختلف پراکنده کرده‌اید  
 را پس می‌گیرید. برخی اشخاص نه تنها میتوانند آگاهی خود را بر کالبد اختری متمرکز کنند،  
 بلکه آنرا فعال هم میکنند. کالبد اختری هر چه که شما بخواهید انجام میدهد. حتی میتواند  
 مثل خود شخص عمل کند. اگر بدانید چگونه از آن استفاده کنید میتوانید در برابر شخصی  
 ظاهر شوید و طوری با او صحبت کنید که گویی واقعاً آنجا هستید. اگر آگاهی شما به کالبد  
 اختری متصل باشد دیگر تحت تأثیر قوانین دنیای مادی نخواهید بود. بلکه بیشتر نیروهای  
 اثیری شما را راهنمایی میکنند. در ورزشهای رزمی هم وقتی حمله میکنید باید به نقاط آسیب‌پذیر  
 کالبد لطیف حریف ضرب بزنید. این قدرت کالبد فیزیکی نیست که میرانگر است؛ بلکه روزنه‌ای  
 است که در کالبد اثیری حریف پدید می‌آید. شما میتوانید در آن روزنه نیروی را پرتاب کنید  
 سه شبکه‌ی اثیری را پاره کند و خسارت عظیمی به بار آورد و حریف همکسنت حس کند که فقط  
 ضربه‌ی سبکی خورده است، ولی شاید ساعتها یا روزها بعد از همین ضربه پیرد. بر کالبد  
 اختری نمیتوان از طریق عقل و هوش تسلط یافت، بلکه توسط تصوراتان باید بر آن تسلط  
 یا بید. هیچ راهی نیست که بتوان بطور منطقی به آن فکر کرد یا آنرا فهمید. باید احساس  
 شود، زیرا به خطوط درخشان انرژی متصل است که با جهان تقاطع حاصل میکنند.  
 بطور مثالی یک خط انرژی که از بالای سر به بالا امتداد دارد به کالبد اختری هدف و جهت  
 میدهد. آن خط معلق است و کالبد اختری را در هر راهی که بخواهد برود میکشاند.  
 اگر بالا بخواهد برود فقط کافیست قصد بالا رفتن بکند. وقتی شما تصور کالبد جسمانی را  
 رفته‌رفته یا یکباره رها سازید، آگاهی شروع به جابجایی در قسمت لطیف شما میکند. برای  
 آنکه این جابجایی تسهیل شود قسمت جسمانی شما باید مطلقاً آرام و معلق بماند،  
 طوری که گویی در خواب عمیق است. مشکل در تقاعد ساختن کالبد جسمانی است که

همکاری کند، زیرا چندان مایل نیست که تسلط را از دست بدهد. بنابراین برای رهاسازی  
 سالب جسمانی به آن حقه بزنید. بگذارید طوری بدنتان حس کند که گویی خوابیده است.  
 به دلخواه و با حرکت دادن آگاهیتان آنرا آرام میکنید. وقتی ذهن و جسم در حال  
 استراحت است، کالبد اخترتان بیدار میشود و کار را به عهده میگردد. برای آنکه کالبد  
 لطیف را به ضلالت وادارید، اول باید مراکز خامی از کالبد را بازنگه دارید که همچون  
 دروازه‌های بکار میروند. وقتی تمام دروازه‌ها باز باشند کالبد اختری میتواند از غلاف  
 محافظی بیرون بیاید. روش ساده انتقال انرژی از کالبد جسمانی به شبکه اثری شرح  
 زیر میآید:

در حای نرمی دراز بکشید، صورت به بالا و دستها در طرفین و چشمها را ببندید ولی نخوابید.  
 تصور کنید که خطوط از پهلوهای سالب‌تان بیرون آمده و از پاها شروع کنید. واقعا جسم  
 این خطوط نیست که مستلزم این کار است، بلکه بیشتر حمل اسرار آمیز بیرون کشیدن آنها  
 از پهلوهای کالبد است که از انگشتان پا شروع میشود و تمام راه تا بالای سر ادامه می‌یابد.  
 همچنین باید حس کنید که خطوط از کف پاهایتان بیرون می‌آیند، به پانژین میروند و دور تمام  
 بدنتان تا پشت سرتان میپیچند و نیز خطوط دیگری که از پیشانی شما ساطع میشوند؛ بطرف  
 بالا و پانژین و در جلوی بدن تا پاهایتان میروند و بهین صورت شبکه وسیله درخشان انرژی  
 را شکل میدهند. این را تمرین کنید تا بتوانید کالبد جسمانی را رها کنید و بتوانید درختان  
 را به دلخواه بر شبکه درخشان حای دهید. احتمالاً میتوانید این شبکه را فقط با یک فکر شکل  
 داده و حفظ کنید. اگر حای در بدنتان باشد که شبکه محکم و کشیده باشد یا حای که سخت  
 است خطوط را دراز کرد و یا حای که خطوط عقب بینشینند؛ این همان حای است که بدن  
 شما ضعیف یا جروح است. میتوانید این قسمتها را به این صورت درمان کنید که به کالبد  
 اختری اجازه دهید شبکه اثری را پیشی کند. این کار را با قصد کردن آن انجام دهید،  
 نه با فکرتان. با قصدتان آنرا قصد کنید که لایه‌ای زیر افکارتان است. زیر افکارتان و دور  
 از آنها در جستجوی آن باشید. چنان دور افکارتان قصد آنرا کنید که نتوان در باره اش  
 حرف زد، حتی نتوان آنرا حس کرد، ولی یقیناً میتوانید از آن استفاده کنید. ممکنست  
 در حین این ترمین گرمای شدید سوزانی را در سرو پاها احساس کنید و گرما وسعت یافته  
 و حلقه‌ای را شکل میدهد که طول بدن را احاطه میکند. باید وقت خود را بر گرمای خارج  
 از بدنتان متمرکز کرده و بکشید تا آنرا به این صورت وسعت ببخشید که از درون به بیرون  
 برانید و اجازه دهید تا گسترش یابد.

کالبد اختری هم در داخل جسم هست هم در بیرون آن، برای آنکه بر آن تسلط یابید باید قسمتی از آن که بیرون و به آزادی شناور است به انرژی متصل شود که درون کالبد جسمانی جای دارد. نیروی بیرونی فراخوانده و توسط تیرکزی ثابت نگاه داشته میشود. ضمن اینکه انرژی درونی با باز شدن دروازه های مرموزی در بدن و اطراف آن رها میگردد. وقتی سرد و ادغام شوند نیروی پدید می آید که شخص را قادر میسازد کارهای باور نکردنی را انجام بدهد. این دروازه های مرموز بعضی نزدیک پوست و بعضی دیگر کاملاً درون بدن هستند. هفت دروازه اصلی وجود دارد. وقتی آنها بسته اند، انرژی درونی ما در کالبد فیزیکی محبوس می ماند. حضور کالبد اختری در درون ما چنان با ظرافت است که همگسست همی را سپری کنیم و هرگز ندانیم که در آنجا است. به هر حال اگر کسی میخواهد آثارها سازد باید دروازه ها کشوده شوند و این کار هم بر اثر تریات تنفس و ورود و باره انجام میگردد. برای کشودن دروازه ها تغییر کامل نحوه رفتار ضروری است. زیرا تصور ادراکی ما در این مسئله گامی مدهستیم چیزی است که کالبد اختری را محبوس میدارد نه ساختار جسمانی بدن را. بازی کردن با قدرتهای که در بین دروازه ها است خطرناک است. کالبد اختری باید کم کم و با هماهنگی رها شود. لازمه این کار کم کردن رابطه جنسی است. از آنجایی که کالبد اختری مرکب از انرژی ناب است میتوان بر آن نشانه گذاشت، مثلاً یک خط انرژی را به کالبد اثیری شخص دیگری متصل کرد.

امواج کوانتومی میتوانند خارج از دیوار نوری نیز عمل کنند. امواج کوانتومی موثر در خارج از  
 مخروط نورانی با شکل پتانسیلهای کوانتومی رفتار میکنند. زمانی که امواج کوانتومی درون  
 دیوار نور عمل میکنند وقایع معمول را میبینیم. و متکیا امواج کوانتومی بیرون از دیوار نور عمل  
 میکنند میکنند وقایع را طوری حس کنیم که در حالت معمول بصورت امکان ناپذیر در نظر گرفته  
 میشوند. تنها راه برای عبور از مخروط نورانی از طریق فکر است. پرش کوانتومی باید با  
 سرعتی بیش از سرعت نور اتفاق بیافتد. نیروی گرانش منجر به نشود جهانها در همدیگر  
 میشود. فقط با این ترتیب است که میتوان از میان حفره سیاه جهش کرد. سفر در فضا و زمان  
 با گذشته و آینده و حتی جهانهای دیگر امکان پذیر است. در یک میدان قوی گرانشی، نور در  
 هر حوزه ای از واقعیت باز آرای میشود و این حوزه ها با همدیگر آمیخته میشوند. سفر در  
 زمان با پرش از میان تکینگی حلقوی حامل از یک سیاهچاله چرخان یعنی همان جایی که  
 سطح جهان با همدیگر میپیوندند میسر میشود. همه چیز با هم پیوسته است. هر بخشی از  
 جهان شما مستقیماً با تمامی بخشهای دیگر جهان متصل است. حتی در دنیای میکروسکوپی نیز  
 همه چیز با هم پیوسته است. (اگر برش را بکنید، جهان را میلزاند). سیاهچاله بخشی از این  
 عالم است. کرهچاله ارتباطی که پیوسته شکل گرفته و از بین می رود، بخشها را با هم متصل میکند.  
 هر بخشی بطور مستقیم توسط کرهچاله ها با بخشهای دیگر متصل میگردد. در این سطح از گرانش  
 کوانتومی هیچ اختلاف زمانی یا مکانی که بخشها را جدا کند وجود ندارد. توصیف اجزا از  
 توصیف کل، غیر قابل تفکیک است. ارتباطات در شرایط معمول آگاهی قابل درک و دریافت  
 نیستند. ما همه نوسانهای در گستره متلاطم فضا هستیم. ارتباط متداول کرهچاله هر بخشی را  
 بطور همزمان با بخشی دیگر مرتبط میکند. وقتی حرکتی میکنید همه چیز در جهان شما تاثیر میپذیرد  
 حتی زمانی که چیزی را مشاهده میکنید، آن چیز و حتی خودتان تغییر میکنند. کوانتوم انرژی  
 حامل از یک منبع انرژی بر روی شیء اثر گذاشته و باعث میشود آنها با ارتعاش درآمده و با  
 صورتی نا محسوس شیء را تغییر دهند. انرژی بازتاب شده از شیء مشاهده کننده را متاثر  
 ساخته و دچار تغییر میکند. امکان دارد که تنها تفکر در مورد شیء بتواند آن شیء و خودتان را تغییر  
 بدهد. وقتی کسی درباره چیزی فکر میکند، این امر سبب تغییر تابع موج کوانتومی اش  
 میگردد که مستقیماً پتانسیل کوانتومی ساخت تاثیر قرار داده و بر تابع موج کوانتومی آن چیز اثر  
 میگذارد و آن چیز پس از دریافت نیروی آن کوانتومی که در خارج دیواره نور عمل میکند بصورتی  
 نا محسوس دستخوش تغییر میشود. همه جهان زنده و با هم پیوسته است. اطلاعات با  
 سرعتی متداول از درون کرهچاله ها انتقال می یابند (سرعتی که برای مشاهده کننده از بیرون

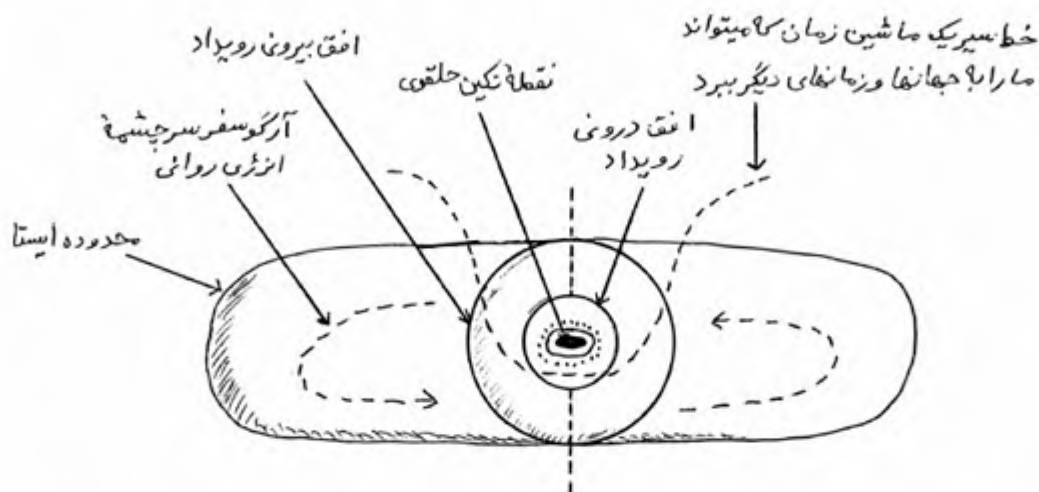
## زمان و جهانهای موازی:

جهان مادی بصورت مستقل از افکار موجوداتش وجود ندارد. آنچه که واقعیت مینامیم ساخته ذهن است. جهان بدون شما متفاوت است. ما در ورای زمان با خودمان و با یکدیگر ساختار میدهیم. توالی زمانی مفهومی ندارد، زیرا ساختارها در ورای زمان شکل میگیرند. چگونه مشاهده ما نسبت به جهان اطرافمان بر آنچه مشاهده میکنیم بصورتی بسیار ظریف اثر میکند. نحوه نگاه ما با خودمان و دیگران به گونه ای بسیار ظریف، داینها را با هویتی جدید تبدیل میکند. بر اساس آنچه از فضا و زمان دریافت شده، این واحدها خود سازمانده میباشند. همه سیستمها از جریان فرآیندهای حیاتی تبعیت میکنند. میدانهای انرژی در یک فرایند و سوییچ شکل میگیرند. توابع موج کوانتومی نسبت به جهان و اکنشهایی آن از خود نشان میدهند. امواج کوانتومی الگوهای را در دریایی از نور شکل میدهند. همه آن چیزهایی که ما میتوانیم فکر کنیم و دریافت کنیم بواسطه افکار فردی ما در مرحله آگاهی آورده شده اند. ساختار هر یک از جهانهای منفرد متاثر از تعداد نامحدودی از جهانهای دیگر به همراه دیگر گونهها و تمام احتمالات آنهاست. طی یک روند دستگیر هر جهان منفردی تمامی جهانهای دیگر را شکل میدهد و هر یک از جهانها با دیگری و با تمامی جهانهای دیگر مرتبط است. ارتباط میتواند در سطوح مختلف باشد. آنچه در ورای جهانها وجود دارد درک نشدنی است. فضا و زمان چهار بعدی برای نیروی گرانشی، درهم میشکند و تمامی قوانین فیزیک، شهودی و غیر تجربی میشوند. هیچ آغاز و پایانی در کار نیست بلکه آنچه که هست تحول و دگرگونی است. روابط داینها دگرگون شوند در میان هر یک از جهانهای منفرد و شکل گیری تمامی واقعیتها چیزی فرآیندی پیوسته ایجاد میکند. هر واقعیتی بصورتی پیوسته شکل میگیرد و در ورای زمان بردیگر واقعیتها اثر میکند. برای هر یک از ما تعداد نامحدودی جهان بطور همزمان موجود دارد و هر جهان مرتبه زمانی خود را دارد. ممکنست هر یک از جهانها با جهان بعدی اختلافی جزئی داشته باشد و یا بکلی بی ارتباط باشد. واقعیت معمول و متداولی که دریافت میکنیم تنها مربوط به یک جهان نیست. بلکه هماهنگی ناهای حرکتی تعداد نامحدودی از جهانهاست. هماهنگی ناهای مختلف بعنوان واقعیت دریافت میشود و ناهاهنگی مراحل جهانها را تفکیک میکند. همه امورا ممکن پذیرند اما بعضی امورا ممکن پذیرترند. تعداد نامحدودی از هماهنگیها وجود دارند که تعداد نامحدودی از احتمالات را ایجاد میکنند. ما در تمامی سطوح جهان بطور همزمان وجود داریم. دیواری از نور هر کدام از ما را از دیگر واقعیتها جدا میکند. همه شعاعهای نور که یا از لحظه حال می آیند یا بسوی آن میروند در راستای مخروط نوری حرکت میکنند. دیوار نوری در سه بعد مکانی به شکل سره ای نوری است که در حال انبساط است.

کرمچال، بیش از سرعت نور بنظر میرسد) و ارتباط همه نقاط فضا با هم دیگر را با تعداد نا محدودی از  
 الگوهای امکان پذیر که بطور ثابتی با فرکانس غیر قابل باوری در حد  $10^{43}$  بار در ثانیه در حال  
 تغییر هستند برقرار میسازند. ساختار میکروسکوپی فضای سه بعدی شبیه ساختار یک پنیر سوئیسی  
 است که مداوم در حال تغییر است. الگوهای پنیر سوئیسی کیهانی خود را به شیوه ای مشابه مغز  
 انسان سازماندهی میکنند. خود سازماندهی برای مفهوم علمی کنونی حیات ما ضروری است. در  
 سطوح بسیار کوچک جهان هر چیزی در حال حرکت، تغییر، ارتعاش، شکل گیری و فروپاشی است.  
 زمان و فضا مطلق نیستند. در یک میدان گرانشی قویتر از میدانی که مشاهده کننده در آن  
 قرار دارد، گذشت زمان (از دید مشاهده کننده) کندتر شده و ابعاد فضا نیز منقبض میشوند. یک  
 ذره کلاسیک ممکنست هیچ اندازه مشخصی نداشته باشد چرا که گرانش فضا و زمان را دچار  
 تغییر میکند. فضا از ساختار فکر است. همه جهان میتواند درون نقطه ای کوچک جای بگیرد  
 و امکان دارد ما همچنان فضا را آنطور که میشناسیم تجربه کنیم. کل جهان و همه دانش درون  
 هر فرد و هر چیزی وجود دارد. هر ذره همه ذره ها است، یک الکترون همه الکترونها است.  
 هر چیزی جهان در بردارنده کل آن است. مثلاً ماده چینی جز نوری (انرژی) که به دام میدان  
 گرانشی افتاده است نباشد. با هنگام فروپاشی میدان گرانشی نور به دور خود میگردد. پادماده  
 ماده ای است در روند زمان معکوس. فرآیندی مشابه آنچه حفره سیاه را شکل میدهد، حفره سفید  
 را ایجاد میکند. تنها زمان معکوس شده است. پس زمان در دو جهت در جریان است. در شرایط عادی  
 فقط از جریان آن در یک جهت یعنی از گذشته به آینده آگاهیم. فضا به معنای هیچ نیست.  
 فضا تلاطمی مستمر از پدیدار شدن و ناپدید شدن حفره های سیاه و حفره های سفید کوچک است که  
 هم جرم مثبت و هم جرم منفی دارند. ذرات بنیادی تنها امواج کوچکی در دریای متلاطم فضا هستند.  
 حرکت حفره سیاه کوچک (واقعی) الگوی ارتعاشی، یا جریانی متلاطم ایجاد میکند که آنرا بعنوان ذرات  
 زیراتمی میشناسیم. آنها بواسطه اثرات متقابل الگوهای ارتعاشی شکل میگیرند. این الگوی ارتعاشی  
 ممکنست یک الکترون یا پروتون باشد. هر جایی در ورای فضا و زمان واقع است. داخل هر نقطه ای  
 از خودمان داخل هر نقطه از فضا. هر چیزی متشکل از حفره سفید و حفره سیاه است. پس ما و او  
 فضا و زمان جایی در دور دستها یا فراسوی کهکشانها نیست، بلکه درون هر چیزی وجود دارد.  
 ریاضی دانهها قادرند محدوده های فضا و زمان را تبیین کنند ولی قادر نیستند بگویند که ما و او را چیست.  
 فقط میدانند آنچه ما و او را می است. ورای فضا و زمان غیر فیزیکی و غیر قابل اندازه گیری است. در  
 نقطه نکین تمامی توانین عزیزیک بی اعتبار میشوند. آنچه ما و او را می است درون همه چیز  
 وجود دارد. امواج کوانتومی حاصل نوعی آگاهی از ما و او را می فضا و زمان باشند. سازمان یابی ساختارها



در فضا و زمان بوسیله موج کوانتومی تعیین میشود میزان خود سازمان دهی ماده بواسطه پاسخ دریایی در تمام کف کوانتومی نسبت به موج تعیین میشود. واحد بنیادی ماده میتواند از کف کوانتومی تشکیل شده باشد. نگاهی از نزدیک به یک سیاهچاله در حال دوران میاندازیم:



یک حباب در کف کوانتومی میتواند چنین ساختاری داشته باشد. حبابها در کف کوانتومی همه جا هستند، اما امواج کوچکی در این دریا هستیم. اگر حفره سیاه بسیار سریع دوران کند افقهای واقعه ناپدید میشوند و یک کشیدگی مریخی باقی میماند. اندازه حفره سیاه کوچک یا همان حباب مطلق نیست در صورتیکه از نزدیک مشاهده شود بزرگتر میگردد. سیاهچاله های کوچک همگسست مشابه این نمونه بزرگی که بی اندازه بزرگی است باشند. جریان از ما فرار، به درون فضا و زمان جریان دوسویه است. امواجی با طول موجهای متفاوت، سطوح مختلف ساختار را تعیین میکنند، ولی از آنجا که هیچ اندازه مطلق در فضا و زمان وجود ندارد، اندازه طول موج مستقیماً بستگی به این دارد که چگونه مشاهده شود. بنابراین تمامی حرکات در جهان از الگوهای واحدی تبعیت میکنند. همه تناسبات ساختارها بطور یکسان شکل میگیرند و بصورت یکسان متحول میشوند. میدانهای مغناطیسی فقط ردپاهایی در انحناهای فضا هستند. حتی میدانهای هسته ای قوی نیز میدانهای گرانشی قدرتمند و کوتاه برد هستند. میدانهای ضعیف که بر نورتریونها موثرند نیز ردپاهایی در انحناهای فضا هستند. ارتفاعات الگوهای فکری در حالت پایه خود، کل «ماده» و نوری را که میبینیم، ایجاد میکنند. تفکرات ماده را میسازند. هر چیزی که میبینیم، تنها موج یا ارتعاش است که توسط افکار ما در کف کوانتومی فضا ساخته شده است. امکان دارد ذهن، پردازشگر واقعیت باشد و تنها با بکارگیری کمی آگاهی میتواند واقعیت را ساخته و شکل دهد. با تمرکز بر موضوعات خاص مورد نظر، میتوان جهان را بطور بسیار عمیقتری تجربه نمود.

فکر می‌تواند بر پتانسیل کوانتومی اثر بگذارد. سه ممکنست بر نیروهای متداولی که با ماده و انرژی هویت می‌بخشد و نیز بر میدان‌های گرانشی در سطح کوانتومی تأثیر بگذارد. فکری که موج کوانتومی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این امر ممکنست انحنا، فضا را متاثر کند. امواج کوانتومی و جاذبه قادرند با استفاده از نور موجود در دریای فضا، با ماده (نور با دام انباده) جسم بخشنند، یا می‌توانند ماده را به دریای فضا بازگردانند. از آنجایی که انرژی می‌تواند توسط کدگی‌های کف کوانتومی، تابش یا جذب شود، می‌توان از قانون بقای انرژی نیز فراتر رفت. انرژی کوانتومی ممکنست سبب جنبش شدیدتر مولکول‌های آب شده، دمای آنرا افزایش دهند. این فرایند می‌تواند معکوس عمل کرده و دمای آب را کاهش دهد. هیچگونه تخطی‌ای از قانون پایستگی انرژی صورت نمی‌گیرد زیرا نقاط شکن کف کوانتومی قادرند هر مقدار از انرژی را جذب یا گسیل کنند. افکار ما قادر است کف کوانتومی را تحت تأثیر قرار دهد. مثلاً یک شیئی غلزی را با تغییر الگوی آنها می‌تواند فهم کند. پتانسیل کوانتومی قادر به تغییر الگوی آنها درون ساختار بلوری غلزی است. در صورتی که میدان مشاهده‌گر نسبت به موضوع مورد مشاهده تغییر کند، زمان موضوع مورد مشاهده در مقایسه با زمان مشاهده‌گر تغییر پیدا میکند و قادر به دین گذشتن و حال و آینه می‌شود. در سطح کوانتومی چیزی به مفهوم جهت زمان وجود ندارد. تمامی رویدادها بصورت همزمان وجود دارند. پل‌های اتقالی در کف کوانتومی قادرند هر رویدادی را به رویداد دیگر مرتبط کنند. افکار سریعتر از نور هستند. در مورد تناسخ با یادگفت که: مجموعه‌ای متحرک از رویدادها که با حوزه محدودی از فضا و زمان منحصراً شده و در آن تمامی فضا و زمان گذشته و حال و آینه بصورت همزمان موجود دارند. احساس اینکه در گذشته شخص دیگری بوده این به این مفهوم نیست که بواقع آن شخص بوده آید، حتی اگر بسیاری از جزئیات آن زندگی را بدانید. چون شناخت گذشته امکانپذیر است، ارتباط با مجموعه بسیار متحرکتری از وقایع گذشته در فضا و زمان هم امکانپذیر است، که می‌تواند در بردارنده همه لحظات حیات شخص مشهور دیگری در دوران گذشته باشد. بنابراین دانستن جزئیات زندگی هر شخصی که در گذشته نیز هسته امکانپذیر است، نه فقط یک یا دو الگوی خاص. حالا تابش نور نیست که با حواس معمول درک شود، بلکه گاهی برخی از افراد در شرایط تغییر یافته فضا را می‌بینند. در تله پاتی، پیامها می‌توانند بطور آن از درون کرمچاله‌ها، دریای بیکران فضا را بیابند. این انتقال، در فراسوی فضا و زمان انجام می‌گیرد و برای آن فاصله‌هایی ندارد. در تله پورتیشن یا انتقال ماده به محلی دور، شخص یا جسم بصورت تبدیل به انرژی و سپس تبدیل مجدد به ماده در مقصد عمل می‌کند. هر عملی در زمان حقیقی سلسله‌ای نامحدودی از تبدیلات انرژی و ماده به یکدیگر در سطح کوانتومی است. این تبدیلهای سریعتر از سرعت نور و به تعدادی بسیار زیاد اتفاق می‌افتند بطوری که بصورت پیوسته بنظر می‌رسد. تله پورتیشن می‌تواند از یک

پرش کوانتومی عظیم نتیجه شود. غالباً برجا ذره و شناوری در هوا باین صورتست که زمانی که  
 حبابهای کف کوانتومی با میدان گرانشی در تقابل قرار میگیرد نیروی متغیر گرانشی کباهش می یابد  
 و شخصی مانند حباب شناوری بر کف کوانتومی بالا می رود. در شفا بخشی ذهنی، در مانگر  
 با ازمیان بردن احساس جدایی ضمیرها، به طریق ذهنی، باعث وحدت خود و بیمار جهان میشود  
 به سبب ارتباط ما بین پتانسیلهای های ناگزیده کوانتومی بوقم بعد زمان یا مسافت در امر  
 شفا بخشی بن تاثیر است. مگر قادر است تمامی فازهای ارتعاشی را هماهنگ کند و اجازه میدهد  
 تا بدن بیمار مجدداً سلامتی خود را باز یابد. در دوران از طریق دستها در مانگر بصورت ذهنی با  
 وحدت همگامی متحد میشود. لمس کردن، انتقال یا پل محکم بوجود می آورد که منجر به هماهنگی  
 شدن فازهای ارتعاشی میشود. میان بیمار و هماهنگی جهان پیوندی برقرار میشود که در درازنه  
 دانشی یا ارتعاشات دوباره برقرار کننده سلامتی است. این امکان وجود دارد که ما توسط سطوح  
 بالاتر آگاهی تحت تاثیر قرار بگیریم چون امواج کوانتومی ضعیف در امواج کوانتومی شدید محو  
 میشوند. تشعشعهای ذاتی مثالی از پرتوهای کوانتومی هستند که وضعیتهای متفاوت آگاهی  
 را بهم مربوط میکنند. ما میتوانیم میزان ارتباط خود را با دیگر سطوح آگاهی بیشتر کنیم با برقراری  
 بیشتر، وجود ما از آگاهی لبریز شده و این آگاهی در حوزه فضا زمانی ما استقرار می یابد. آگاهی،  
 کلیتی که همه چیز است، به فضا و زمان میرسد و خود را در تعداد بیشماری از شیوه ها و دریافته آشکار  
 میسازد، آگاهی در سراسر فضا و زمان رقص کنان جست و خیز میکند. عالم، درون چیزی نیست  
 بلکه درون خودش قرار دارد. هر مسیر جهان راه سطح بالاتر دیگری ایجاد میکند، که به همین  
 ترتیب تعداد بیشماری از راههای برتر را میسازد. از آنجا که فضا و زمان در این سطوح وجود  
 ندارند، همواره طولانیترین راه میتواند باز گردد و تبدیل به نقطه ای شود که از آنجا شناخت را  
 آغاز کردیم. اراده در حوزه فضا و زمان ما قرار دارد و به ما و راه منبیرود. وقتی که خواهان وضعیتی  
 هستید، همین خواستن شما، وضعیت را تغییر میدهد. شما نمی توانید تنها با خواستن در هوا  
 شناور شوید ولی میتوانید به شناور بودن و حمل شناوری عشق ورزیده و از زیبایی و توازن آن  
 آگاه شوید و شما بیروزی لایه ای از جهان که در آن شناورید با درک شما مرتبط شود و واقعاً پرواز کنید  
 ما مستقیماً با افکارمان آینه و گذشته را تحت تاثیر قرار میدهیم. هر زمان که فکر میکنید بیماری  
 در واقع در لایه ای از جهان بیماری. و هرگاه فکر میکنید شاد یا سالم هستید، به واقع در لایه ای  
 از جهان شاد و سالم هستید. اگر در مورد تعدادی از لایه های جهان فکر کنید، سرانجام آنها  
 توازن یافته و امکارتان به واقعیت تبدیل میشوند. این اراده نیست این آگاهی است. هر تفکر  
 و هر رویانوعی آگاهی از واقعیتی دیگر است که بطور همزمان وجود دارد. تجربه بلا واسطه با  
 نوعی هماهنگی از میان لایه های آید. آگاهی شخصی میتواند بسوی بیشترین هماهنگی و تطابق

که بصورت همزمان در سراسر زمان موجودند اطلاع پیدا میکنیم. برای حرکت دادن اشیاء با  
 ذهن باید بگذاریم آگاهی ما را پیدا کند، آنگاه میتوانیم با آن هماهنگی که در آنجا شیء حرکت  
 داده شده است مرتبط شویم. تفکر به تجربه تبدیل میشود، الگوهای بنیادین حرکات جهان  
 را درک کنید. در مورد رویی مکرر کنید که با این الگوهای بنیادین جهان هماهنگی است. مهمترین  
 مسیرهای جدید حرکت را میتوان گسترش داد و ساخت، هوشیاری باطنی خود را بسوی آن  
 هماهنگی هدایت کنید. هیچ مری در میان نیست، فقط تغییری در آگاهی، تغییر آدرس کیهانی  
 است. سن واقعی در ما و راه فضا و زمان است. آنچه هست غلط تغییر است. فضا و زمان  
 دارای کمترین میزان انرژی ساخته شده اند. هنگامیکه انرژی و آگاهی ما و راه فضا و زمان با  
 فضا و زمان برابر و در خلاف هم باشند حداکثر انرژی، حداکثر آگاهی کسب میشود با بد مبانی را  
 درک کنیم، تغییر در آگاهی بدون درک واقعی، از دست رفته است. با وجود ادراک و فهم جهت  
 آگاهی میتواند تحت تاثیر قرار گیرد. زمانی که تجربه و تفکر با هم یکن شوند، آگاهی تغییر کرده است.  
 هنگامیکه عده کافی از مردم (تجسهای خودمان) از هارمونی های آرامش در لایه های جهان مطلع  
 شوند، کشمکش و ترس کاهش می یابد. همه اینها با تفکر ایجاد میشود آنگاه که روی باطن میکنیم  
 درسی یا بیم (من) مستقیماً بر جهانها تاثیر میگذارد، من مسئولیت مستقیم دارم. شادی و لذت  
 در پی بودن است نه در بدست آوردن. از آنچه که در ما و راه فضا و زمان است نمیتوانید مطلع شوید  
 ولی در حالیکه با آگاهی برتری که خود واقعی شماست در تماس هستید، میتوانید در روی آن قدم  
 بگذارید، او شما را خواهد یافت. هر اتفاقی را که در جهانهای بی شمار بر آن تاثیر میگذارد تشخیص  
 دهید. درک کنید که در هر چیزی زندگی جریان دارد. دریا بیدار است، شما آموخته های آن نیستید. بگذارید  
 تا آگاهی با شما یکی شود. راه هایی آشکار میشوند که اجازه میدهند حلقه محدود آگاهیهای را شکسته  
 و به خارج قدم بگذاریم. آگاهی کلیتی است در ما و راه فضا و زمان، چیزی که شاید از نظر ما هیئت  
 من حقیقی باشد. آگاهی و انرژی یک هستند، تمامی فضا و زمان از آگاهی ساخته شده است.  
 احساس و دریافت معمول ما از واقعیت، ترکیبی از تعدادی نامتناهی از جهانهاست که در آنها  
 زیسته ایم. آنچه از خود بعنوان خودمان درک میکنیم فقط نایش متمرکزی از کلیت خود حقیقی  
 ما است. بنابراین همه انرژیهای ما به بررسی آگاهی اختصاص می یابد و این یگانه راه است. قدرت  
 انسان نامحدود است و بخشی اعظم این قدرت در حوزه ای قرار دارد که خارج از میدان شناخت ما  
 است. رویاهای واقعی ما با واقعیت میپیوندند. تخیلاتی که در هماهنگی با کائنات داشته ایم بالآخره  
 با وقایع زندگی ما مبدل میشوند. وقوع معجزات و اعمال خارق العاده برای انسان و توسط انسان  
 کاملاً ممکن و عملی است. آنچه نیاز داریم قدرت تخیل است. ما مجبور به کسب نگرشی تازه درباره  
 جهان هستیم. هیچ اتی تازمانی که شروع به جستجویش نکنیم موجودیت نمی یابد. وقتی که اتم  
 بصورت موج آشکار میگردد هرگز بصورت ذره بروز نمیکند و همچنین برعکس آن نیز صادق است.

با آینده هدایت شود. همچنانکه همه آینه‌ها و گذشته‌ها بطور همزمان وجود دارند، دیدگاه ما از من در حال گسترش است. مسیر کمترین کنش همان واقعیت متداول میشود.

من از دیدگاه کلاسیک نیوتونی؛ من شاهدی هستم که واقعیت است. اگر همه متغیرها را میدانستیم، میتوانستیم آینده را پیش بینی کنیم.

من از دیدگاه کوانتومی؛ واقعیت تابعی از مشارکت من است، همراه تعداد بیشماری از احتمالات. تعداد بیشماری از احتمالات درون ذهن وجود دارند نه در خارج از آن.

من از دیدگاه حرکت؛ من قطعه‌ای از آگاهی‌ام تا در حرکت مشارکت کنم. مسیرهای بیشماری وجود دارند. آگاهی بایک من و دیگری تقسیم میشود تا با حرکت مشارکت کند.

توقف جهان در امتداد مسیر کمترین کنش میتواند واقعیت متداول را تغییر دهد. عمل مشاهده اجازه شکل‌گیری مسیرهای جدیدی از مسیر کمترین کنش را بوجود می‌آورد. تغییر آگاهی من دیگری میتواند واقعیت متداول را دگرگون کند. ارتباطهای بنیادین انرژی، بطور همزمان، خود را در سراسر تعداد بیشماری از سطوح ادراکی آشکار میکنند. ما در سطوح مختلف تنها ارتباطها را به شکلی متفاوت تجربه میکنیم. ارتباطهای بنیادین امکانست بصورت‌های زیر آشکار شوند: ترکیب شدن کهکشانها - میدانهای گرانشی سیارات جاذبه‌ای - من و شما و حتی گذر از لذت حقیقی هستیم. شکل‌گیری مولکولها - حفره‌های سیاه کوانتومی الکترونها را میسازند. ما تحت تأثیر ستارگان هستیم و میتوانیم بر ستارگان اثر بگذاریم و میگذاریم. ستاره‌ها خود ما هستیم، همه کهکشانها در عین حال خود ما هستند. با جزئی تغییر در آگاهی قادر میشویم از خود مان بعنوان کهکشان یا دیگر اجزاء در سطوح دیگر ادراکی آگاهی یا بیم. الگوهای درون مغز با آنچه در جهان است شباهت دارد. تمام عالم مادی و تمام عالم اصغر مغز بصورتی مشابه عمل میکنند. پیوندهای چندگانه دایره در حال قطع و وصل شدن هستند. وقتی با جهان چشم دوخته‌ایم، با ذهن خود مان خیره شده‌ایم کلیتی که من واقعی است شاید هرگز تجربه اش نکنیم، در حالیکه شاید تجربه‌مان کند. ارتباطا با دیگران مکالمه خود مان با خود مان است تا شناخت بتواند دوباره شکل بگیرد. همچنانکه جهانها در هم نفوذ میکنند، شناخت میتواند به اشکال بسیاری در آید. با بر این امر چیزی بشنویم از شروع موجودی و جان داری یا هر شیئی، شاید تصویر ذهنی از خود واقعی مان باشند، توهمات واقعی در مورد جهان تا اینکه بتوانیم قبولشان کنیم و بیاموزیم. این تصورات واقعیت‌هایی هستند که دقیقاً با همان اندازه واقعی که ما از واقعی بودن خود مان تصوریم. تناسخ هم نوعی چه از گذشته و چه از آینده، گفتگوی خود مان با خود مان است. محدود کردن یا تمرکز بر یک مورد، توهمی واقعی است برای اینکه شاید بیاموزیم، میتوانیم هوشیاری بیشتری کسب کنیم و آگاهی را تغییر بدهیم. همچنانکه از آنچه که نیستیم آگاه میشویم، در مورد تعداد بیشماری از خود هایمان

با انسانها در هر یک از بعدهای بسیار بسیار زیاد یک بدن داریم، بزرگترین جزء بدن انسان سلول است. اما وقتی بین سلولها و مولکولها یا بین مولکولها و مولکولها داخل شویم، آنچه را که شبیه وارد شدن در بعدهای دیگر است تجربه خواهید کرد، البته نمیتوانید با ما هیچ این بعد اینجا آنرا درک کنید. بدنمان باید در شکلهای بدن که در آن بعدها لازم است جذب شود و در بعدهای دیگر، بدنمان میتواند بزرگ و کوچک شود، در آن زمان پی میبرید که آن بعد آنقدر وسیع است که برای مقایسه میباشد. اینجا فقط در حال گفتگو درباره شکل ساده ای که بعدهای دیگر به آن شکل وجود دارند هستیم و آنها بعدهایی هستند که هم زمان در یک مکان وجود دارند. یک انسان در بسیاری از بعدهای دیگر یک بدن بخصوصی دارد و در یک بعد بخصوصی یک نوع میدان دور بدن انسان وجود دارد، آن میدان تقوا است که نوعی ماده سفید رنگ میباشد این تقوا در واقع چیزی معنوی یا فقط عقیدتی نیست، بلکه قطعاً مادی است. این تقوا در تمام دور بدن قرار داشته و میدانی را شکل میدهد. همزمان یک نوع ماده سیاهی هم وجود دارد که آنرا کارمای پرمینا میندازد. این دو نوع ماده سفید و سیاه همزمان با هم وجود دارند. ماده ای که تقوا نامیده میشود چیزی است که از طریق تحمل سختیها، گذر از اوقات سخت یا بوسیله اعمال خوبه برای مردم بدست می آید. در حالیکه ماده سیاه را بوسیله انجام کارهای بد و یا آزار دادن مردم بدست می آوریم. در این جهان اصلی وجود دارد اگر شخص از دست ندهد هیچ چیزی بدست نمی آورد. برای بدست آوردن مجبورید از دست بدهید. اگر از دست ندهید مجبور خواهید شد که از دست بدهید. این دقیقاً سرشت جهان است که این کار را انجام میدهد. وقتی کسی به دیگری توهین میکند یا از دیگری سوءاستفاده میکند تقوای خود را به دیگری پرتاب میکند. از آنجا که شخص دیگر، طرفی است که احساس خوبی ندارد و زجر کشیده و چیزی را از دست داده است، بدین طریق برای او تمام اینها جبران میشود. در حالیکه آن شخص، اینجا با او توهین میکند، درست و قتیلاً آن سلیمات خارج میشوند، نگاه ای از تقوا از میدان بعدی آن شخص پرواز کرده و درست روی او فرود می آید و هر چه بدتر با او توهین کند تقوای بیشتری به او میدهد. زدن و سوءاستفاده کردن از دیگران نیز با همین شکل است. یک فرد عادی نمیتواند این اصل را در این سطح ببیند. در حالیکه احساس میکند تحقیر شده، نمیتواند آنرا تحمل کند و فکر میکند باید تلافی کند و با این کار آن تقوا را با او برگرداند. تقوا میتواند مستقیماً با انرژی تبدیل شود، تقوا در خارج از بدن انسان وجود دارد و انرژی ترکیبی واقعی از این تقوا ساخته میشود. بلندی سطح شخص و توان انرژی ترکیبی او هر دو از تقوا بدست می آید. تقوا به انرژی ترکیبی تبدیل شده و بصورت مارپیچ بطرف بالا رشد میکند. انرژی ترکیبی که بطور واقعی سطح یک شخص را مشخص میکند در خارج از بدن او با شکل مارپیچ رشد کرده و بعد از آنکه به بالای سر میرسد یک ستون انرژی ترکیبی را تشکیل میدهد. غلط با یک نظر به

بلندی ستون انرژی ترکیب شخص میتواند سطح انرژی ترکیب او را تشخیص داد. این سطح و  
شهره ترکیب شخص است. وقتی برخی از افراد در حال مدیتیشن هستند روح اصلی آنها میتواند  
بدن را ترک کرده و به سطح بخصوصی برسد، اما آنها نمیتوانند بالاتر بروند. آنها با نشستن بر روی  
ستون انرژی خود به آنجا رسیدند فقط میتوانند تا آن سطح بروند. همچنین معیاری  
برای اندازه گیری سطح سرشت ذهن وجود دارد. این معیار دستون انرژی ترکیب در یک بُعد نیستند  
ولی همزمان وجود دارند. وقتی که در برابر بوی و آزار دیگران آرام بوده و جوابی ندهید و بالبخند  
از آن بگذرید نشان میدهد که سطح سرشت ذهنی شما در حال حاضر بسیار بالا است. وقتی سطح  
سرشت ذهنی شما بهتر شود انرژی ترکیب رشد خواهد کرد. سطح انرژی ترکیب شخص با بلندی  
سطح سرشت ذهنی او است. این یک حقیقت است و این مطلق میباشد. روش ترکیب واقعی  
ترکیب بدن و ذهن است. انرژی ترکیب ای که ما رشد میدهم در هر یک از سلولهای بدن ذخیره  
میشود و آن تماماً نذرات بسیار کوچکی ماده نخستین که در سطحی فوق العاده میکروسکوپی  
هستی دارد میبود و همگی، آن انرژی ترکیب ماده با انرژی بالا را ذخیره میکنند. همانطور که توان  
انرژی ترکیب شما بیشتر و بیشتر میشود، تراکم و قدرت انرژی ترکیب نیز افزایش می یابد. چنان  
ماده با انرژی بالایی صاحب شعور است. از آنجا که آن در هر سلول بدن انسان و در تمام مسیر  
تا سرچشمه حیات ذخیره میشود بتدریج هم شکل سلولهای بدن شما شده، همان نظم و ترتیبات  
مولکولی و شکل هسته های اتمی را به خود میگیرد، اما جوهر آن عوض شده است و این بدن  
در حال حاضر دیگر بدنی متشکل از سلولهای فیزیکی اولیه نیست. بنابراین شما در ورای پنج  
عنصر خواهید بود. روند حقیقی تبدیل، در بُعدهای دیگر رخ میدهد و نهایت پیچیده و اسرار آمیز  
است. یک اشتباه کوچکی نمیتواند در آنجا مجاز باشد. درست مثل یک دستگاه دقیق است که اگر  
یک جزء خارجی را به آن اضافه کنید بلافاصله از کار می افتد. بدن شما در هر بُعدی و در حالی تغییر  
است. یک ترکیب کننده تاهر سطحی ترکیب کرده باشد فقط تجلیات آن سطح را میتواند ببیند  
او قادر نیست حقیقت و رای آن سطح را دریا بد و به آنها باور هم ندارد. برای همین فکر  
میکند آنچه را که در سطح خود میبیند درست است. قبل از آنکه تا سطح بالاتری ترکیب کند فکر  
میکند که آن چیزها وجود ندارند و به آنها باور نخواهد آورد. این نتیجه سطح او است و تفکر  
او نمیتواند صعود کند. چشم سوم کسی بالاتر از وسط ابروها قرار گرفته و به غده صنوبری وصل  
است. این کانال اصلی است. بدن انسان چشمهای بسیار زیاد دیگری دارد. هر منفذ یک چشم  
است. هر منفذ مرق یک چشم است، برای همین برخی افراد میتوانند با گوششان یا از پشت سرشان  
یا با دستشان ببینند. هر زمان و مکانی از ماده ساخته شده است. البته زمان و مکان های  
مختلف، ساختارهای مادی مختلفی دارند، همچنین موجودات مختلفی داشته که به شکلهای  
موناگون مختلفی میشوند، هر پدیده ای در جا معاً بشری توهم بوده و واقعی نیست. در حقیقت

شکل هستی چیزهای مادی یک طور است، درحالیکه شکلی که آنها متجلی میشوند طور دیگری است. چشمان ما صاحب این توانایی هستند آنها میتوانند چیزهای مادی را در بُعد مادی ما به وضعی که هم اکنون مشاهده میکنیم ثابت نگه دارند. در واقع چیزها در این وضعیت نیستند و آنها حتی در بُعد ما هم در چنین حالتی نیستند. یک انسان در زیر میکروسکوپ درست مثل دانه‌های شن که در حرکت است میباید یعنی تمام بدن از مولکولهای ریز و سیال تشکیل شده است. الکترونها دور هسته اتم در گردش هستند و تمام بدن در پیچ و تاب و در حرکت است. سطح بدن صاف و منظم نیست. تمام چیزهای موجود در جهان همینطور بوده و در رو نشان تمام عناصر مولکولی آنها در حرکت هستند. شما نمیتوانید شکل کلی آنها را ببینید و آنها در واقع ثابت نیستند. همه چیز در حال پیچ و تاب خوردن است هر چند که چشمهای شما نمیتواند حقیقت آنرا ببیند. این یک جفت چشم میتواند تصویر غلطی به شما بدهد، آنها مانع دید مردم میشوند. باز کردن چشم سقیم یعنی اجتناب از بکار بردن اعصاب بینایی و باز کردن کانالی بین ابروها که برای غده منوبری ممکن میباشد تا مستقیماً خارج را ببیند. در قسمت جلوس غده منوبری ساختمان ممالی از یک چشم انسانی و تمام اجزای یک چشم وجود دارد. بعبارتی در داخل چهجه در وسط یک چشم وجود دارد. کانالی که باز میکنیم دقیقاً به این محل نشانه میروند این چشم برخلاف چشمهای فیزیکی تماماً ویر کاذب را بوجود نمی آورد، بطوری که میتواند جوهر هر چیز یا هر ماده ای را ببیند. به همین جهت شخصی با چشم سقیم باز در سطحی بالا میتواند بعد ما را شکافها تا زبان و مکانهای دیگری را ببیند که یک فرد عادی نمیتواند ببیند. یک شخص با چشم سقیم در سطحی پایین ممکنست توانایی دیدن از میان چیزها را داشته باشد و بتواند از میان یک دیوار به چیزها نگاه کند یا داخل بدن انسانی را ببیند. سماعالی وجود دارد که سطح چشم سقیم فرد را تعیین میکند. اول اینست که باید میدانی را از داخل بطرف خارج چشم سقیم فرد وجود داشته باشد که آنرا جوهر حیاتی مینامند. مثل صفحه فلورسنت یک تلوزیون کاربرد دارد که اگر نباشد تلوزیون بعد از روشن شدن فقط لامپ است و روشنایی میدهد اما تصویر ندارد. البته این مثال کاملاً مناسب نیست چون ما مستقیماً ببینیم ولی تلوزیون تماماً ویر از طریق صفحه فلورسنت نشان میدهد. این ذره از جوهر حیاتی بی نهایت با ارزشی است و از ماده خالصتری ساخته شده که از تقوا استخراج میشود. معمولاً جوهر حیاتی هر شخص با شخص دیگر متفاوت است. شاید از ده هزار نفر و نفر در یک سطح قرار داشته باشند. سطح چشم سقیم تجلی مستقیمی از اصول جهان ما است. چیزی فوق طبیعی است و به سطح سرشت ذهن فرد بستگی دارد. اگر سطح سرشت ذهن پائین باشد، بیشتر جوهر حیاتی شخصی از بین می رود. اگر سطح سرشت ذهن بالا باشد فرد بعد از اینکه چشم سقیمش باز شد قادر است واضحتر ببیند. اهمیت ندادن به شهرت و دارایی و تقاضاهای خود با دیگران و سود شخصی و احساسات و تمناهای دیگر باعث میشود که جوهر حیاتی نسبت بهتری حفاظت شود.



تقوا نومی ماده است که بعد از اینکه از دست رفت ناپدید نمیشود بلکه با شخص دیگری منتقل  
 میشود. اما این جوهر حیاتی ناپدید نمیشود، اگر کسی از کودکی تا بزرگسالی بسیار مکار بوده و  
 اهمیت زیادی به منافع شخصی داده، چشم سقومی بعد از باز شدن نمیتواند با خوبی ببیند.  
 اگر سطح سرشت ذهنی بالا برود هر چیز دیگر نیز همراه با آن صعود میکند، عامل دوم این  
 است که فرد اگر از کیفیت ما در زادی خوبی برخوردار باشد چشم سقومی او نیز میتواند باز شود  
 و وقتی چشم سقومی باز میشود ممکنست ناگهان چشمی بزرگ را روبروی چشمهای خود در  
 حالیکه چشمک میزند و به شما نگاه میکند را به وضوح ببینید. در حقیقت این چشم خود شما  
 است، وقتی چشم سقومی باز میشود چشم فرد شدیداً بوسیله نور خیره شده و احساس میکند که  
 او را اذیت میکند. در حقیقت چشم فرد نیست که اذیت میشود، بلکه غده صنوبری شماست که  
 اذیت میشود زیرا هنوز چشم سقومی را بدست نیاورده اید. بعد از اینکه با چشم سقومی مجهز شدید  
 دیگر چشمهای فیزیکی شما اذیت نخواهد شد. طبیعت آن چشم بزرگ درست مثل طبیعت جهان  
 است، معصوم و کنجکاو است. آن به داخل نگاه میکند تا ببیند آیا چشم سقومی شما باز شده است  
 و بررسی میکند که آیا میتواند ببیند، آن بصورت داخل با شما هم نگاه میکند. در این لحظه چشم  
 سقومی شما باز است و از آن لحظه به بعد چیزها را با آن چشم خواهید دید. حتی اگر چشم سقومی  
 باز هم باشد، بدون آن چشم بزرگ به هیچ طریقی نمیتواند ببیند، عامل سقومی در خصوص اختلافهای  
 است که بعد از آن که شخص سطوح مختلف را پشت سر میگذارد در رتبههای مختلف متجلی میشود  
 این چیزی است که بطور واقعی سطح شخص را تعیین میکند. یک شخص نه تنها از طریق کانال  
 اصلی میبیند، بلکه از طریق چندین کانال فرعی نیز میبیند، تمام نقاط طلب سوزنی و منفذهای مرق  
 در بدن چشم هستند. چندین کانال فرعی عمده نیز در بالای هر دوی ابروها، بالا و پایین پلک چشمها  
 و محل ریش بینی (نقطه طلب سوزنی شن گین) وجود دارد که سطحی را که تا آن سطح نفوذ میکند  
 تعیین میکنند. اگر کسی بتواند چیزها را از این چند محل ببیند به سطح بسیار بالایی رسیده است. در  
 زیر چشم فیزیکی راست هیچ کانال فرعی وجود ندارد و این مستقیماً با اصول جهانی مربوط است،  
 چرا که مردم تایل دارند از چشم فیزیکی راست برای انجام کارهای بد استفاده کنند، در نتیجه هیچ کانال  
 فرعی در زیر چشم فیزیکی راست وجود ندارد. بعد از رسیدن به سطحی بسیار بالا و رفتن به فرای  
 ترکیب اصول دنیای سه گانه، یک چشم که شباهت به چشمی مرکب دارد شکل خواهد گرفت. خصوصاً  
 در قسمت نیمه بالای صورت یک چشم بزرگ با چشمان کوچک غیر قابل شمارشی در داخل آن ظاهر خواهد  
 شد. برخی از روشن بینان در سطوحی فوق العاده بالا چشمان زیادی را ترکیب کرده اند که تمام صورت  
 آنها را میپوشاند. تمام چشمان از طریق این چشم بزرگ چیزها را میبینند و با یک نظر میتوانند تمام  
 سطوح را ببینند. هنگامیکه برای باز شدن چشم سقومی تلاشی میکنید حس خواهید کرد که پیشانیتهان سفت  
 شده است، باحالتی که ما هیچگاه با هم کشیده شده و بطرف داخل سوراخ میشوند. برخی افراد هنگام

مدیتیشن با پیشانی و چشم سومشان نگاه میکنند و پس میگردند داخل پیشانی نشان تاریک  
 است و آنجا چیزی وجود ندارد. با مرور زمان حس میکنند که داخل پیشانی نشان نورانیتر میشود  
 پس از گذشت زمانی از ترکیه پی میگردند که داخل پیشانی نشان بتدریج درخشانتر میشود و پس از  
 اینکه درخشان شد با قرمز تبدیل میشود و در آن زمان شکفته خواهد شد، درست مثل غنچه ای  
 که در یک لحظه گل برگزاشتی را باز میکنند. آن رنگ قرمز را ابتدا مسطح است و پس از آن  
 ناگهان در مرکز برآمده شده و سپس میشکند و باز میشود چشم سوم عده ای مسدود نیست  
 و آنها کانالی دارند اما چون تهی نکرده اند هیچ انرژی ای ندارند. بدین ترتیب وقتی شروع به  
 تهی کردن میکنند ناگهان چیزی گرد و سیاه رنگ جلوی چشمهایشان ظاهر میشود و پس از مدتی تهی  
 بتدریج با رنگ سفید تغییر میکند و پس از آن کم کم درخشان میشود، روشن تر و روشنتر خواهد  
 درخشید و چشمهای عزیز یک شخص بخاطر آن کمی احساس خارش خواهد کرد. برای همین گاهی  
 برخی افراد میگویند من ماه را دیدم، من خورشید را دیدم، درحقیقت آن ماه و خورشید نیست  
 آن کانال خودشان است. وقتی تهی میکنند این حس را دارند که در طول این کانال بطرف خارج  
 در حال دویدن هستید، گاهی شبیه یک تونل و در بعضی حالتها شبیه یک چاه است. حالتها مختلفی  
 مثل پرواز، اسب سواری، رانندگی با شتاب نیز ممکنست دست بدهد. اگر در سطح، بتوانید  
 به جای یک نقطه، منفه هر سطح را ببینید، اگر بتوانید منفه سطح مولکولها یا اتمها یا پروتونها یا  
 هسته های اتمها را ببینید خواهید توانست شکلهای هستی را در بُعدهای مختلف ببینید. همه چیزهای  
 مادی شامل بدن انسان، همگی بطور همزمان با سطوح بُعدی بُعدهای جهان وجود داشته و با  
 آنها وصل هستند. بدن انسان با بُعدهای خارج مطابقت دارد و همین چنان شکلهای از هستی را  
 دارا هستند. یکی از تواناییهای فوق طبیعی که مستقیماً به چشم سوم مربوط است دیدن از راه دور  
 است. در یک بُعد بخصوص بدن انسان دارای میدان است که از میدان تقوا متفاوت است. آنها  
 در یک بُعد نیستند، اما محدوده میدان نشان با یک اندازه است. آن میدان با جهان مطابقت دارد و  
 هر چه که در جهان خارج وجود دارد میتواند بطور متناظر در میدان شما اینها منعکس شود و هر چیزی  
 میتواند منعکس شود. آنها تقوا و بر منعکس شده هستند و واقعی نیستند، آنها سایه ها هستند، اما  
 سایه ها نیز بشکل مادی وجود دارند و آنها بشکل متناظر منعکس میشوند، بطوری که بر طبق تغییری  
 که در آنجا صورت میگردد تغییر میکنند. بنابراین دیدن از راه دور، دیدن چیزهایی در میدان بُعدی  
 خود شخص است. در آن میدان، آینه ای روی پیشانی شخص وجود دارد که بطرف خارج او  
 قرار دارد ولی اگر فردی مادی است و تهی نباشد آینه روی داخل او است. آینه با عقب و  
 جلو میچرخد. سرعت چرخش آینه بیش از ۲۴ تصویر در ثانیه است و هر چه را که میگیرد منعکس کرده  
 و بطرف شما بر میگردد تا آنرا ببینید. با دوباره برگشتن تقوا و بر بعداً پاک میشوند. سپس دوباره تصویر  
 را میگیرد، دوباره میچرخد و دوباره تصویر را پاک میکند. چرخشی بدون توقف ادامه می یابد. بنابراین

آنچه که میبیند در حرکت است. آینه امکان دیدن آنچه را که در میدان بُعدی شما منعکس شده است میدهد و با آنچه که در جهان بزرگتر وجود دارد مطابقت دارد. وقتی که آن آینه به عقب و جلو میچرخد چیزی وجود ندارد که نتواند منعکس کند. تا جایی که هر چیزی مطابق با جهان باشد میتواند تصویر آنرا در محدوده میدان بُعدی تان بگیرد. این را توانایی دیدن از راه دور میگویند. آگاهی پیش از وقوع و پس از وقوع نیز تواناییهای فوق طبیعی هستند که مستقیماً با چشم ستون مربوطند. در این توانایی فرد قادر است گذشته و آینده فرد دیگری را بگوید و با توانایی قویتری قادر است صعود و نزول یک جا را بگوید و با توانایی مطلقتری میتواند الگوی تمام تغییرات کیهانی را مشاهده کند. شخصی حرکت ماده الگویی را دنبال میکند، بنابراین هر شیئی که در یک بُعد شخصی است، در خیلی از بعدهای دیگر شکل هستی خود را دارد، بعنوان مثال وقتی بدن شخصی در حرکت است، سلولهای بدن نیز در حرکت خواهند بود و در سطحی میکروسکوپی، تمام عناصر از قبیل مولکولها و پروتونها و الکترونها و ریزترین ذرات نیز در حرکت خواهند بود. در عین اینکاهنگی شکل مستقل هستی خود را دارند، شکلهای بدن که در بُعدهای دیگر وجود دارند نیز دست خوشی تغییر خواهند شد. ماده از بین نمیروند. در یک بُعد بخصوص هر چه را که شخص انجام داده است همگی موجودیت مادی دارند و هر چه را که او انجام میدهد، تصویر و پیاپی را بجای میگذارند. در بُعدی دیگر آن از بین نرفته و تالاب در آنجا وجود خواهد داشت. فردی که توانایی رؤیت گذشته و آینده را دارد با نظری با صحنه های موجود در گذشته آنچه را که اتفاق افتاده را خواهد فهمید. وقتی یک شخص به دنیا می آید، در یک بُعد بخصوص که در آن، زمان مفهومی ندارد کل زندگی او بطور همزمان وجود دارد. در مورد بعضی افراد، حتی بیشتر از یک دوره زندگی در آنجا وجود دارد. وقتی شخصی میمیرد روح اصلی او از بین نمیروند در حقیقت بعد از مرگ، جسمها جز سلولهای بشری در بُعد ما نیست. سلولها در این بُعد، چیزهایی هستند که فرو میریزند، اما بدنهای ما در بُعدهای دیگر که از ذرات میکروسکوپی ریزتر از مولکولها و اتمها و پروتونها و غیره ساخته میشوند، اصلاً نبرده اند، بلکه در بُعدهای دیگر وجود داشته و هنوز هم در بُعدهای جهان ذره بین هستی دارند. شخصی که هر نوع کار را درستی را انجام میدهد با انهدام کاملی از همه سلولها روبرو میشود. در اثریک میدان مغناطیسی بخصوص، ترکیب شدگان قوی میتوانند یک هاله نورانی بسیار زیبا و قوی را پیش کنند. هر چه قدرت اثرش یک شخص بیشتر باشد به همان نسبت میدان اثرش بزرگتری را پختی میکند. هاله یک فرد عادی بسیار کوچکتر و ضعیف است. اثرش یک ترکیب کننده تازه کار ذرات بزرگی داشته و بین آن ذرات فاصله بوده و تراکم آنها کم است و در نتیجه قدرت کمی دارد. وقتی که سطح شخص بالاتر می رود امکان این وجود دارد که تراکم اثرش او صد برابر یا هزار برابر یا خیلی بالاتر از این ارقام از تراکم مولکولهای معمولی آب باشد. برای همین هر چه سطح یک فرد بالاتر رود اثرش او متراکمتر و ذرات آن ظرفیت و قدرت آن بیشتر میشود تحت چنین شرایطی، اثرش در هر یک از سلولهای بدن ذخیره میشود و نه تنها در هر یک از سلولهای بدن در این بُعد مادی ما، بلکه در تمام

بدنها در بُعدهای دیگر ذخیره میشود، تمام مسیر تا سلولهای بینهایت ریز همگی با آن انرژی  
 پر میشوند این ماده با انرژی بالا هوشی داشته و بسیار توانا است. زمانی که اندازه آن افزایش  
 یافته و متراکم شود و سپس از اینکه تمام سلولها در بدن یک شخص را پر کند میتواند سلولهای گوشتی  
 او را و آن سلولهای با کمترین توانایی را از کار باز دارد. همین که سلولها همار شوند هیچ سوخت  
 و سازی وجود نخواهد داشت و در مرحله ای، بطور کامل جایگزین سلولهای گوشتی انسان میشوند  
 آن از ماده با انرژی بالا جمع شده از بُعدهای دیگر ساخته شده است. اجزای تقوای نیز ماده اند  
 که در بُعدهای دیگر وجود دارند و آن بوسیله میدان زمانی بُعدی که ما در آن هستیم محدود  
 نمیشود. زمان میدانهای دارد و وقتی چیزی در محدوده یک میدان زمانی بنا شد، توسط  
 آن زمان محدود نمیشود. مفهوم زمان و مکان در بُعدهای دیگر با اینجا متفاوت است. مگر چه؟  
 ماده با انرژی بالا جایگزین تمام سلولهای مولکولی شما میشود اما آنها با پایداری ساختمان ترکیبی خود  
 را دارا باشند و ساختمان ترکیبی مولکولها و هسته های اتم نیز تغییر نمیکنند. ساختمان ترکیبی در  
 مولکولهای سلولها بشکلی هستند که هنگام لمس نرم هستند. ساختمان ترکیبی مولکولهای استخوانها  
 تراکم بالایی دارند و هنگام لمس کردن سخت هستند. تراکم مولکولهای خون بسیار پائین بوده و  
 بنابراین ما بجم است. ساختمان ترکیبی آنها تغییر نکرده، اما انرژی داخل آن تغییر کرده است  
 و این دلیل آن است که سلولهای شما نمیپذیرند و همیشه چنان باقی خواهید ماند. وقتی دو موجود  
 روشنی بین بزرگی یکدیگر را ملاقات میکنند، هر چیزی را که باید بفهمند فقط باید لبخند میفهمند زیرا  
 این یک تلاطمی ذهنی بر صدا است و آنچه که در یافت میشود صدای ساعتی دارد. وقتی با یکدیگر  
 لبخند میزنند افکارشان همان وقت منتقل میشود. در سطحی بسیار ذره بینی، ذرات ذره بینی انرژی  
 ترکیبی شما دقیقاً شبیه با خودتان است. وقتی تمام وجودتان را این انرژی فرا گرفت، انرژی شما  
 در شکل یک بدن مقدس خواهد بود که بسیار زیبا است و روی یک گنبد نیلوفر مینشیند، هر ذره کوچک  
 شبیه آن است. اگر یک عبادت کننده بودا وقتی در مقابل جسمی بودا یا غیره تعظیم کند و از او خواهش  
 کند تا مشکلی را رفع کند یک فکر کامل شکل میگیرد، از آنجا که آنچه او بیرون مینویسد بسوی جسمی  
 فرستاده میشود، با فاملا روی جسمی میرود. اشیاء در بُعدهای دیگر میتوانند بزرگی یا کوچکی شوند  
 وقتی این فکر به این موجود برسد، جسمی بودا یک مغز خواهد داشت و قادر خواهد بود که فکر کند،  
 اما یک بدن نخواهد داشت. سپس افراد دیگری هم به عبادت آن میپردازند و آنها هم مقداری انرژی  
 میدهند. بنابراین یک بدن عینی را شکل میدهد، اما این بدن عینی در بُعدی دیگر شکل میگیرد.  
 بعد از اینکه آن شکل میگیرد، در بُعدی دیگر با حیات ادامه میدهد و قادر است که از حقایق جهان  
 را بداند و به همین جهت میتواند کارهایی را برای انسانها انجام دهد. اما کمکی که میکند با شرط  
 همراه است و قیمتی برای آن وجود دارد. آن آزادانه در آن بُعد دیگر به اطراف میروند و به میل  
 خود مردم را کنترل میکنند. و این بدن عینی دقیقاً ظاهری شبیه جسمی بودا دارد. او گاهی به  
 مردم کمک میکند چون اگر این کار را نمیکرد بدلیل اینکه یک بودای دروغین است، کاملاً آهریمنی بوده  
 و گشته می شد. گاهی اوقات این بوداهای دروغین میتوانند بسیار خطرناک شوند. گاهی کسی که

چشم سومش باز است وقتی این موجود را میبیند فکر میکند بودارا دیده است. بدن یک انسان در هر بُعد یک میدان مادی دارد. در یک میدان بخصوص هر چیزی در جهان میتواند مثل یک سایه در میدان بُعدی شما منعکس شود. اگر چه آنها سایه هستند، اما هستی آنها از ماده بوجود آمده است. یعنی وقتی با چشم سوم به چیزها نگاه میکنید، اگر با آرامشی و بدون اینکه فکری به آن اضافه کنید ببینید، آنچه را که ببینید حقیقت خواهد بود. اما بعضی اینکا از ذهنشان استفاده کنید، حتی اگر به قدر کمی هم باشد، آنچه را که میبینید کاذب خواهد بود. این را مداخله شیطانی ناشی از ذهن خود شخص، یا تبدیل بر طبق افکار میانه میانه، اگر این مداخله رشد کند فرد با سطوح پائین سقوط میکند. اگر کسی در سطح سرشت ذهنی سقوط کند ممکنست بتواند دوباره بلند شود و به تریک ادا دهد. اما وقتی مداخله شیطانی ناشی از ذهن خود شخص اتفاق بیافتد زندگی شخص به تاهی کشیده خواهد شد. افرادی که همیشه بعضی از پیامهای خارجی با ذهنشان مداخله ایجاد میکنند و هر پیامی را که دریافت میکنند را باور دارند نیز این مشکل را خواهند داشت. وقتی شخصی متولد میشود تعداد بسیار زیادی از او نیز در محدوده بخصوصی از این فضای کیهان بطور همزمان متولد میشوند، همگی آنها شبیه هم هستند و اسم مشترکی دارند و همگی کم یا زیاد کارهای مشابهی انجام میدهند. برای همین میتوان آنها را نیز قسمتی از تها میت هستی شخص نامید. اگر یکی از موجودات او ناگهان بپزد و بقیه او در بُعدهای مختلف دیگر سفر زندگیانش را که در ابتدا نظم و ترتیب داده شد تمام نکرده باشند و هنوز هم سالهای زیادی برای زندگی کردن باقی داشته باشند، این شخص مرده در یک موقعیت بی خانمانی و آوارگی بسر خواهد برد و در فضای کیهان سرگردان خواهد بود. او باید منتظر بهانته هر کدام از او در هر بُعدی مسیر زندگیانش را تمام کند و فقط در آن هنگام میتواند با هم دیگر آرامشگاه خود را پیدا کنند. هر چه زمان طولانیتر باشد زجر بیشتری میکشد. هر چه بیشتر زجر بکشد کارهای بیشتری بوسیله زجر او ایجاد شده و به جسم فانی او اضافه میشود. روح اصلی یک انسان مادی بسیار کوچک است و پیام واقعی فرستاده شده توسط مغزیک شخص از خود مغز نمی آید، آن توسط مغز فرستاده نمیشود بلکه توسط روح اصلی فرستاده میشود. روح اصلی فرد فقط در غده صنوبری مغز جای ندارد. اگر فقط آنجا بود او واقعاً احساس میکرد این مغز است که درباره چیزی فکر کرده یا پیامهای را به خارج میفرستد. اگر در قلب کسی باشد شخص واقعاً احساسی میکند قلب او در مورد موضوعی فکر میکند. بدن انسان جهانی کوچک است. بسیاری از موجودات زنده در بدن ما، در همین تهرین جا بجا میشوند. وقتی روح اصلی مکان خود را جا بجا میکند به هر بخشی از بدن که برود شخص احساس میکند که آن بخشی دارد فکر میکند. در شکل این بُعد مادی ما، مغز بشری فقط یک کارخانه پردازشی است. پیام واقعی بوسیله روح اصلی با خارج فرستاده میشود. با این حال آنچه انتقال داده میشود یک زبان نیست بلکه پیامی از جهان بوده که نیا یا نگر معنی خاصی است. بعد از اینکه مغز چنین فرمانی را میگیرد، آنرا با زبان حاضرمان یا به شکلهای دیگری از بیان کردن بر میگرداند. این کار است که مغز انجام میدهد. فرمانهای واقعی و افکار توسط روح اصلی شخص صادر میشوند. توانائیهای فوق طبیعی بوسیله

نیت ذهنی مغز هدایت میشوند و تحت فرمان نیت ذهنی، توانا نیت‌های فوق طبیعی و ظایف معینی را به انجام میرسانند. اما نیت ذهنی با خودی خود نمیتواند کاری انجام دهد. توانا نیت‌های فوق طبیعی توانا نیت‌های مادرزادی در بدن انسان هستند اما افکار مردم هر روز بیشتر از قبل به ابزار جدیدی متکی میشوند و در نتیجه توانا نیت‌های مادرزادی مردم بطور روز افزونی تحلیل رفته است. برای نیت ذهنی شکلهای دیگری هم وجود دارد که بناهای آگاهی نهفته، نیمه خود آگاه، الهام، رؤیاها و غیره میباشند. وقتی متولد میشود در همان زمان یک «شما» نیز در بسیاری از بُعدهای جهان متولد میشود و آنها قسمتی از کل شما هستند، آنها با هم مرتبط بوده و افکارشان با هم وصل است. شما روح اصلی، و روح کمکی و موجودات مختلف دیگر را نیز دارید. و آنها تصویر خودشان را داشته و در بدن شما وجود دارند و هر سلول و هر یک از اعضا بتان تصویر و پیا نیت‌های شما را با خود دارند که همگی آنها شکلهای از هستی، در بُعدهای دیگر هستند. چیزها در یک لحظه ممکنست با این صورت و لحظه‌ای دیگر با صورت دیگری باشند، در شکل مادی بخاطر تغییراتی است که در پوسته مغز روی داده است. اما در حقیقت آن نتیجه دریافت پیا نیت‌های دیگر است، برای همین وقتی رویایی میبینید احساس گویی میکنید. اما هیچکدام از اینها ارتباطی با شما ندارند و نیازی نیست که به آن توجه کنید. یک نوع از رویا وجود دارد که بطور مستقیم با شما مربوط میشود اگر چه چنین رویایی را واقعاً نمیتوانیم یک رؤیا بنامیم. خود آگاه اصلی یا روح اصلی ممکنست در یک رویا ببیند که یک عضو خانواده نزد شما آمده یا اینکه ممکنست واقعاً چیزی را تجربه کرده باشید، در این موارد روح اصلی شما واقعاً در بُعدی دیگر کاری را انجام داده و یا چیزی را دیده است، این شما بودید که آن کار را انجام دادید و خود آگاهتان در آن مورد روشن بود و شما یک تجربه واقعی داشتید. این چیزها واقعاً وجود دارند، فقط اینطور است که در بُعدهای دیگری وجود دارند و در زمان و مکانهای دیگری انجام شدند، فقط چنین رویاهایی مطلبی را دارند که بطور مستقیم با شما مربوط است. نیمه خود آگاه دقیقاً مثل خود آگاه کمکی است و وقتی خود آگاه اصلی استراحت کرده و مغز را کنترل نمیکند، فرد آگاهی روشن و واضحی ندارد، مثل اینکه با خواب رفته است. شخص در یک رؤیا یا در موقعیتی غیر آگاه به سادگی توسط خود آگاه کمکی یا روح کمکی مورد کنترل قرار میگیرد. در آن موقع خود آگاه کمکی قادر است کارهای خصوصی را انجام دهد که میتوان گفت کارهای را بدون فکری روشن انجام میدهد. اما معمولاً آن کارها اشتباه انجام نخواهد شد، زیرا خود آگاه کمکی میتواند از بُعدی دیگر سرشت موضوع را ببیند. الهام همیشه به موقع ظاهر میشود زیرا زمانی که مغز توسط خود آگاه اصلی کنترل میشود، هر چه شخص از مغز بیشتر استفاده کند خود آگاه اصلی کنترل بیشتری دارد و خود آگاه کمکی کمتر میتواند پا به میان بگذارد. زمانی که خود آگاه اصلی شخص استراحت میکند، خود آگاه کمکی آنچه را که میدانند در مغز منعکس میکند. بخاطر اینکه او میتواند سرشت موضوع را در بُعدی دیگر ببیند، بر طبق همان کار انجام خواهد شد. در بدن منطقه مهمی در زیر شکم وجود دارد که آنرا تان تان تان مینامند. آن میدانی است که در بخشی میان دوار یعنی بین نشینگاه و آلت تناسلی قرار دارد، آن پاتین شکم در داخل بدن میباشد. بسیاری

از اشکال انرژی و توانا نتهای فوق طبیعی و توانا نتهای موجودات دیگر و کودک جاویدان در این میدان  
متولد میشوند. در طول ترکیه سلطوح بالا کودک جاویدان شروع به رشد میکند. کودک جاویدان حرکت  
نمیکند. اگر روح اصلی او را کنترل نکند کودک جاویدان بی حرکت با دستانی بهم وصل شده در وضعیت  
پاهای بر روی حرکت روی یک کل نیلوفر آبی خواهد نشست. شما میتوانید او را در سطحی بی نهایت  
میکروسکپی ببینید، حتی زمانی که کوچکتر از سرسوزن است. کودک جاویدان در تان تین متولد و  
بتدریج رشد میکند. و وقتی که اندازه توپ پینگ پنگ شد تلم بدن او میتواند دیده شود. وقتی  
به این اندازه برسد حباب گرد کوچکی در کنار او رشد میکند. بعد از آنکه شکل گرفت همانطور که کودک  
جاویدان رشد میکند آن نیز رشد میکند. وقتی کودک جاویدان پنج اینچ قد کشید یک گلبرگ نیلوفر  
آبی ظاهر میشود. وقتی کودک جاویدان به هفت یا هشت اینچ میرسد گلبرگهای گل نیلوفر آبی اساساً  
شکل میگیرند و لایه ای از گل نیلوفر آبی ظاهر میشود. یک کودک جاویدان طلایی درخشنده روی یک  
صفحه گل نیلوفر آبی طلایی می نشیند و بسیار زیبا بنظر میرسد. وقتی به این اندازه رشد میکند حباب  
هوایی نیاز دارد که تان تین را ترک کند، آن بطور کامل رشد کرده است. بنابراین به سمت بالا حرکت  
خواهد کرد. روند حرکت او به سمت بالا بسیار آرام است، اما هر روز حرکت او میتواند دیده شود بتدریج  
بالا و بالاتر میرود. وقتی حباب هوایی به نقطه مرکز قفسه سینه میرسد نیاز دارد که مدتی آنجا بماند.  
بفاصله ای که جوهر بدن انسانی و قلب و بسیاری از چیزها آنجا است. مجموعه ای از چیزها داخل  
این حباب شکل میگیرد. حباب هوایی نیاز دارد با این جوهر غنی شود و پس از مدتی دوباره روی بالا  
حرکت میکند. وقتی از میان گلو عبور میکند احساس خفگی میکند. مثل اینکه رگهای تان مسدود  
شده اند و بطور دردناکی احساس تورم میکنند. این فقط چند روز طول میکشد و پس از آن به سر تان  
میرسد. با آنرا صعود به غده صنوبری مینامیم، البته آن در حقیقت به اندازه کل سر تان است.  
و احساس میکنند که گوی سر تان متورم است. از آنجا که غده صنوبری منقطعاً ای کلیدی در وجود  
انسان است جوهر آن نیز باید در داخل حباب هوایی شکل بگیرد. پس از آن، حباب هوایی سعی میکند  
با فشار از تونل چشم متورم بیرون بیاید و این کاملاً دردناک است. چشم متورم بطور دردناکی متورم  
میشود و شقیقه ها نیز احساس تورم میکنند و چشمها گود میافتند. این ادامه می یابد تا اینکه حباب  
هوایی از تونل چشم متورم بیرون می آید و بلافاصله در جلوی پیشانی آویزان میشود. این قراردی  
گذر اسرار آمیز نامیده میشود. در آن زمان افرادی که چشم متورمان باز است نمیتوانند چیزی ببینند.  
زیرا برای سرعت دادن به شکل گیری چیزها در داخل گذر اسرار آمیز دربها بسته میشوند و بعد از اینکه  
گذر اسرار آمیز غنی شد دربها باز میشوند. هدف از آویزان شدن آن در جلوی پیشانی چیست؟  
صداهای کانال انرژی در بدن ما در آن مکان هم دیگر را قطع میکنند. بنابراین صداهای کانال انرژی باید از  
میان گذر اسرار آمیز دور بزنند و خارج شوند و همگی باید از میان گذر اسرار آمیز عبور کنند. هدف این  
است که بنیانهای بیشتری گذاشته شود و آن مجموعه از چیزها را در داخل گذر اسرار آمیز شکل دهد.  
از آنجا که بدن ما جهانی کوچک است، آن یک جهان کوچکی را شکل خواهد داد و تمامی جوهر بدن انسانی  
در داخل آن شکل خواهد گرفت. اما آن فقط یک مجموعه از امکانات را شکل میدهد و هنوز

بطور کامل قابل بهره برداری نیست. بعد از اینکه این مجموعه از چیزها در مدت یک ماه یا بیشتر شکل بگیرد آن شروع به برگشت میکند. وقتی به داخل سر باز میگردد، تغییر وضعیت گذر اسرار آمیز نا امیده میشود. زمانیکه گذر اسرار آمیز به داخل بر میگردد، سرشما دوباره بطور وحشتناکی احساس متورم بودن میکند. سپس از نقطه پائین پشت کردن با فشار خارج میشود. این فشار به خارج نیز احساسی دردناکی دارد، مثل اینکه سرتان شکافته و باز میشود سپس گذر اسرار آمیز با یکباره بیرون می آید و بلافاصله احساس راحتی میکنید، بعد از بیرون آمدن در بعدی بسیار عمیق آویزان میشود و آن در شکلی جسمانی در آن بعد بسیار عمیق وجود دارد، با همین جهت وقتی در خواب هستید آنرا تحت فشار نخواهید داد. وقتی که گذر اسرار آمیز برای اولین بار قرار میگیرد، احساس میکنید که چیزی در جلوی چشمان شما وجود دارد و با اینکه آن در بعدی دیگر است همیشه احساس میکنید که بیثباتان تیره و تار است، مثل اینکه چیزی چشمانتان را پوشانده است و خیلی خوشایند نیست. از آنجا که نقطه پائین پشت کردن هم گذرگاه کلیدی مهمی است مجموعه ای از چیزها در پشت سر نیز لازم است شکل بگیرد. سپس شروع به برگشت میکند. وقتی به نود صنوبری بر میگردد شروع به پائین رفتن میکند و داخل بدن تمام مسیر تا نقطه ای در وسط پائین کمر در فضا بین کلیه ها پائین می رود و دوباره در همان نقطه بیرون می آید. این نقطه شبیه یک دروازه آهنی است، شبیه لایه های بیشمار از دروازه های آهنی است. پس از آنکه از این نقطه بیرون آمد و دوباره به داخل بدن برگشت، بازگشت خود را به قسمت پائینتر شکم شروع میکند. این بازگشت گذر اسرار آمیز با جایگاه خود نا امیده میشود. بعد از اینکه گذر اسرار آمیز بر میگردد، به محل اولیه خود باز نمیگردد. در آن زمان کودک جاویدان بسیار بزرگ شده است. جناب هوای، کودک جاویدان را در بر خواهد گرفت و او را خواهد پوشاند. همانطور که کودک جاویدان رشد میکند، گذر اسرار آمیز هم همراه با او رشد میکند. وقتی کودک جاویدان به اندازه یک کودک شش یا هفت ساله رشد کرد میتواند به او اجازه بدهد سر بدن را ترک کند و آن تولد کودک جاویدان نامیده میشود. کودک جاویدان تحت کنترل روح اصلی میتواند بیرون بیاید و در اطراف حرکت کند. بدن فیزیکی آنجا ثابت میماند، در حالیکه روح اصلی بیرون می آید. وقتی کودک جاویدان به اندازه خودتان بزرگی شد دیگر هیچ خطری متوجه او نخواهد شد. در تقابل افراد مقدس همیشه میبینید که یک دایره وجود دارد که آن فرد مقدس در آن می نشیند، آن دایره همان گذر اسرار آمیز است. اما در این لحظه دیگر گذر اسرار آمیز نا امیده نمیشود، بلکه بهشت نامیده میشود. در حقیقت هنوز نمیتوان آنرا یک بهشت نامید، آن فقط مجموعه امکانات را دارد، درست مثل یک کارخانه که مجموعه ای از امکانات را دارد اما توانایی برای تولید را ندارد. قبل از آنکه بتواند تولید را شروع کند نیاز به انرژی و مواد خام دارد. هشتاد درصد انرژی ترکیه و سطح سرشت ذهنی برای غنی کردن بهشت بکار می رود. و با همین دلیل وقتی او در آینده در ترکیه موفق میشود، هر چه را که بخواند فقط با



دراز کردن دستش پوست میاورد. هر چه را که بخواد خواهد داشت و هر کاری را که بخواد  
میتواند انجام دهد، او در بهشت خود همه چیز دارد، انزلی که او دارد میتواند به راحتی با  
هر چیزی که مایل است تبدیل شود.

آب عنصر ضروری حیات در مرکز تمام ارتباطات بیولوژیکی قرار دارد و در تمام پدیده‌های فیزیکی شیمیایی  
موجودات زنده دخالت میکند. آب در هیدراتاسیون سلولها دخالت کرده و با حرارت ویژه خود  
میتواند گرمای ارگانیسم را کنترل کند. از طرف دیگر آن دو قطبی است و با آسانی تجزیه نمیشود  
ولی با انحلال املاح در خود هدایت الکتریکی زیادی کسب میکند. آب تمام فعل و انفعالات مولکولی  
و تمام انتراکسیونهای بیولوژیکی را تسهیل میکند. آب انسانها را بطور بیولوژیکی به تمامی  
موجودات زنده در تمام زمانها و به سبدها، آن متصل میکند. ما فقط شکلیان عرض شده و  
مانند بقیه گونه‌های حیوانی به هستی متصل هستیم. بعبارت دیگر دارای آگاهی مخصوص هستیم  
سه آنرا آگاهی ارگانیکی میگویند. ما به آگاهی ارگانیکی مگر در موارد استثنایی متصل نمیشویم  
ولی آن در اختیار ما است. آن یک قدرت غنی و غیر قابل انکار است. کلیه اطلاعات حسی و  
خوب حسی بوسیله ارگانیسم از راههای مختلف دریافت میشود. سپس به سیستم اعصاب و  
مغز منتقل میگردد. با رسیدن این پیامها با مغز تمام دنیا و هستی در آن به نایش گذاشته میشود  
ولی تصویر عالم روی یک صفحه سفید و خالی منعکس نمیشود بلکه بر روی صفحه‌ای که قبلاً نیاکان  
ما آنرا پر کرده اند ظاهر میگردد. سلول دارای یک نوع حافظه است و انعکاسات شرطی در سلول  
وجود دارد. ما بطور ناخود آگاه از تقویر دنیا در خودمان غنی هستیم که بوسیله ضبط اطلاعات  
دریافت شده بوجود آمده است و نتیجه وراثت فردی و دسته جمعی است. این تقویر یا نایش  
عالم در ما بوسیله نرونها انبار شده و مقایسه آن با نوار مغناطیس صحیح نیست. زیرا نوار  
مغناطیسی غیر فعال است ولی نرونها همیشه فعال هستند. مغز انسان دارای فعالیت مستقل است.  
آن میتواند گذشته را بصورت خاطره بوجود آورد یا بوسیله خیال و تصورات خالق آن باشد.  
این اعمال در اثر انتقاب و یادگیری پیامهای دریافت شده صورت میگیرد. حافظه انبار نیست،  
آلبوم عکس نیست، آن خالق مجدد و فعال اتفاقات بوسیله مغز است. مغز به ما عکس نشان  
نمیدهد بلکه صحنه را مجدداً میسازد. این فعالیت مغزی درست مشابه زمانی است که برای بار  
اول پیام را دریافت میکند. تقویر از عالم هستی در مورد اطلاعات دریافت شده، نسبتاً خالی  
و عینی است. کودکان مثال خوبی در این مورد هستند جواب آنها انعکاس این تقویر درونی است.  
زیرا کودکان هنوز بوسیله کمپلکس‌ها، تمایلات، مانند اشخاص بزرگی تحت تاثیر قرار نگرفته اند و  
تغییر نکرده اند. تصویر جهانی که در ذهن انسان منعکس است بوسیله مغز و بطور ناخود آگاه  
مورد استفاده قرار میگیرد ولی انسان قادر است از آن آگاه شود. مغز به یک امکان مستقل از  
فکر و دارای سه خاصیت است. اول اینکه بدون آموزش قبلی تقویر صحنه را بدویم اینکه بطور  
حیرت انگیزی با بعضی اعمال انسانی مطابقت دارد. دوم اینکه حیوان با مغز به عمل میکند و بنظر میرسد

از هدف کاری که انجام میدهد آگاه نیست. مغز به انعکاسات را بوجود می آورد که ممکن است ساده، غیر شرطی و بدون آموزش قبلی باشند. مانند انعکاسات عمیق نباتی، تعدادی دیگر از انعکاسات شرطی هستند، آنها نمیتوانند تظاهر کنند، مگر بعد از شرطی شدن، یعنی بعد از تکرار گرفتن شروع شرطی دقیق مانند فرمهای تکرار دای، زبان و نوشتارها. که مغز انسان تنها عضو مکانیسمهای احساس و عمل است، مغز به تمام تغییرات محیط داخلی به منظور پاسخ دادن به احتیاجات فیزیولوژیکی شخص بسیار حساس است. یک مرکز تنظیم در مغز قرار دارد که مسئول این عوامل طبیعتی است و توجه را بوجود میآورد. توجه حالتی است که وقت شدید ایجاد میکند که منتهی آن شخص فقط با مسئله معین دقیق شده و از سایر مسایل انصراف و قطع نظر میکند. با توجه به کمک سایر مکانیسمها میتوانیم از بدن و محیط خود آگاه شویم. وقتی توجه وجود داشته باشد، تأثیرات حس با احساسی تبدیل میگردد و این احساسها انعکاسات غیر شرطی تولید مینمایند که ما بوسیله توجه از آنها آگاه میشویم. مثلاً ما میتوانیم چشمها را باز نگه داشته و چیزی را نگاه کنیم ولی آنرا نبینیم. اگر فکر ما معطوف به چیز دیگری باشد و اصطلاحاً حواسمان پرت باشد، در این صورت توجه ما روی چیزی که با آن نگاه میکنیم ثابت نشده است و این دلیل آنرا که نگاه میکنیم، من بینیم. این احساسها خیلی متنوعند. تمام احساسهای که در اثر حواس پنجگانه بوجود می آید از این نوع هستند. در اثر شراکت ایده ها افکار بوجود می آید و باعث تعقل انسان روی مسئله ای میگردد. عادات، عقیده ها، سپس داورها که اغلب خنثی کردن حتی گاهی آنها بسیار مشکل است، در آن دخالت مینمایند. بوسیله تعقل ما میتوانیم از بعضی از قسمت های این ناپیوستگی دنیا در خود آگاه شویم. قسمتی از این تصویر عالم که در ما بوجود آمده بوسیله الهام آشکار میگردد. ایده های لطیف، الهامات شاعرانه و هنری، نویسندگی، اختراعات و رؤیت درونی از آن جمله اند. در الهام، اطلاعات موجود در تصویر عالم در ما که بوسیله حواس و تله یا روح بوجود آمده است، به آگاهی ما میرسد. عبارتی ما برداشتی از تصویر عالم به عمل میآوریم و این زمینه ای بسیار غنی و وسیع است. ولی آگاه شدن از این اطلاعات و پیامها به قدرت الهام و تیزی شعور مربوط است. کاری که ما در مورد الهام میتوانیم انجام دهیم، میل به آن و انتظار است. علاوه بر حسب شخصیت هر انسانی میتواند یک جو مناسب برای ظهور و تظاهر الهامات ایجاد شود. مسئله ای را مطالعه میکنیم و با خواب میرویم و راه حل آن در خواب یا موقع بیدار شدن در اختیار ما قرار میگیرد. فهم الهام در اثر دانش و علم میسر میشود. تمام کشفیات و اختراعات در نتیجه الهام بوجود می آید نه تعقل. کشف و تعقل فقط آنرا توضیح میدهد. الهام بصورت یک کلمه یا یک تصویر در لحظه ظاهر میشود. باید آنرا در حال محور نا پدید شدن درک کرد، و الا از دست می رود. شعور از آن برای راهنمایی و ایجاد ارتباط با شخص استفاده میکند. بنابراین باید روی الهام تعقل کرد، آنرا بسط داده و تفسیر نمود. فکر نورانی است که بوسیله آن حقایق روشن میشود. اگر هم با مکانی برود، تراکم و کندی حرکت اشعه نورانی را ندارد. آن مادی نیست که نتواند بیش از سرعت نور حرکت کند. خیلی لطیفتر و سریعتر از نور است. فکر از اعماق وجود و از هستی

میجو شد. آن در واقع یک نیرو و فاقد هرگونه معنی و مفهومی است. بجای آن تشعشع ذهن  
 فرد است. فکر بوسیله بنیایی و از طریق چشم میتواند اجسام را با حرکت در آورد. چشم اشعه  
 نورانی میگیرد ولی اشعه ذهنی خارج میشود. همانظوری که فکر موقع صحبت کردن بصورت  
 صوت از دهان خارج میشود بشکل اشعه ناشناخته ای از چشمها بیرون می آید. حالات چشم  
 نشاندهنده شخصیت، صحبت، غضب، محبت، عشق و بسیاری از مشخصات روان انسان  
 است. نگاه برگشتار شخص تأکید دارد و ترجیحاً فکر او است. صحبت با نگاه نفوذ بیشتری دارد.  
 فکر اغلب بطرف جسمی که نگاه با آن معطوف است انعکاس پیدا میکند. و متکیه میگوتیم فکر به حسی  
 میرود، این فقط یک بیان برای قابل فهم کردن یک پدیده غیر مادی است. در حقیقت فکر نه میرود  
 و نه بر میگردد. فکر در تمام مکانها و زمانها حاضر است و زمان و مکان برای آن معنی ندارد. فکر  
 تپلی یا ظهور واقعی روان است که به خارج از وجود شخص منعکس میگردد و آن پدیده ای مستقل  
 از میل و اراده است. برنامه های ذهن طبیعتاً بدون دخالت فاکتورهای زمان و مکان انجام  
 میگیرد و وجود انسان در درون خود سه شخصیت دارد که بترتیب بناهای کودک درونی،  
 من متوسط، من عالی نام دارند. کودک درونی قسمتی از شخصیت انسان را در دنیای اسرارآمیز  
 و انرژیهای لطیف نشان میدهد. آن در ارتباط با بقیه عالم است، با گیاهان و جانوران و موادی جان  
 و سایر انسانها در تماس است. منطلق در من متوسط است و من متوسطه کاملی کودک درونی  
 ما است. استدلال میکند و کنترل مینماید. مثلاً کودک درون میل شدید به چیزی پیدا میکند ولی  
 منطق من متوسطه با منطقی ما را مجبور میکند بدانیم که کیفیت آن چگونه است و از چه ساخته  
 شده و آیا برای سلامتی خطر ندارد، اگر قابل قبول و منطبق باشد آنرا بدست کودک درونی میدهد.  
 اغلب مردم در کشورهای متقدم تحت تسلط من متوسط قرار دارند. انسانهای اولیه برای کودک درون  
 خود ارزش بیشتری قایل بودند. کودک درونی در اشخاص منطبق به خواب رفته است. این قسمت  
 از وجود ما تنها قسمتی است که هنوز از طریق احساسات به انرژیهای لطیف راه دارد. اگر من متوسط  
 مانع نشود او به بازیهای کودکانه خود ادامه میدهد. کودک درونی یک ارتباط احساسی با هستی دارد  
 که به او امکان میدهد اثرات متعددی از دنیای لطیف را درک کند. حسهای نرمال چیزی را دریافت  
 نمیکنند مگر اینکه روی آن توجه داشته باشیم. من عالی مراقب است. شما تجربیات لازم را در زندگی  
 به انجام برسانید. من عالی برای کمک به شما در کشف گناهان فشارهایی وارد میکند تا اینکه بیدار  
 شوید. هدف آن به هیچ وجه خارج کردن شما از مشکلات نیست زیرا خود اوست که آنها را ایجاد  
 کرده است. برای اینکه خودتان با تجربیاتی دست بزنید و خود را تکامل بخشید. هیچ فایده ای ندارد  
 که او بدان شما چقدر خوشبخت و راضی هستید. ولی اگر به روند کامل ادامه دهید، هیچ مانعی در  
 سر راه شما وجود نخواهد داشت. برای رسیدن به تکامل باید انرژی حیاتی خود را تقویت کنید و  
 از هر دادن آن اجتناب نمائید.

ذهن خداوند:

معنای وجود چیست؟ آیا خدای وجود دارد؟ معماری بزرگ؟ حقیقت بزرگی که در اسرار زمان گمشده است. انسان بطور جدا نشدنی به کل کائنات متصل است. انزیزترین تا بزرگترین بخش جهان. همه اینها با طناب ارتجاعی زمان به هم متصل هستند. جهان هستی مکانی الهامبخش است. نمونه ای بزرگ کیهانی که پراز کهکشانشناهاست و همه چنین نمونه ای از ادراک ما میباشد. خلقت حدود ۱۵ میلیارد سال قبل شروع شد و زمان در حفره ای از هیچ شروع به جوششی کرد. حفره ای که آنرا به تفسیر بیگ بنگ نامیدند. این کلمه را دانشمندی بنام فرد هویل ساخت. منجیح که بطرز معکوسی به مفهومی کاملاً متفاوت اعتقاد داشت و آنرا بنام نظریه حالت ثابت نامیده بود. در این اولین لحظات از وجود جدید معادلات ریاضی همه چیز را از آشوب اولیه میتوان پیدا کرد. قوانین ریاضی تمامی ماده جهان هستی را پی ریزی کرده اند. نه تنها آنها را بلکه مردم و ستاره ها و تمامی کهکشانشناها را. در کنار هر اتم معادلات ریاضی زیبایی هست که آنها را در کنار هم نگاه میدارد و این پیوند همه چیز را در کنار هم نگاه میدارد. پوست ما را، زمین را، سیارات را، هستی راحتی خود جاز به را، داخل هر اتم یک فضای خالی وجود دارد. حفره ای پراز هیچ و این هیچ در تمام فضا نیز منتشر شده است. ما به این حفره ماده تاریک میگوئیم، چون آنرا این مفهوم. درست مثل ذهن است. آنچه گاهی بینیم ضمیر آگاه ما است. همان بخشی از ذهن که از آن آگاهیم. و درست در ذهن ما نیز ماده تاریکی هست که آنرا ضمیر ناخود آگاه مینامیم. ما از این جهان درونی تنها در رویاها همان آگاه میشویم. زمانی که ضمیر آگاه جایش را به خواب و رویا میدهد. میانگین تمرکز آنها در تمام جهان معادل ۳٪ اتم در هر متر مکعب است. این تمام چیزی است که ما میبینیم، چهار درصد تمام چیزهایی که وجود دارند. در حقیقت اکثر موادی که در جهان وجود دارند هیچ نور و گرمای بدون قرمز و موج رادیویی یا هیچ نوع تشعشعی از خود ساطع نمیکنند. بنابراین اندازه گیری و تشخیص آن تقریباً غیر ممکن است. ما باید در مورد وجود آن خواب ببینیم. باید مشخصات آنرا از آنچه که میدانیم بدست بیاوریم. ما ندهمین قضیه در ضمیر ناخود آگاه ما نیز وجود دارد. اگر آگاهی حدود چهار درصد ذهن ما است و ما آنرا می بینیم، پس

چه مقدار دیگر برای دانستن مطلب وجود دارد؟ ذراتی وجود دارند که تقریباً وزن ندارند. و از نظر الکتریکی خنثی هستند که با آنها نور تریو میگوئیم. این ذرات هرگز بطور مستقیم تا مرکز زمین نینرمیرند. در حقیقت آنها درست مثل نرونهایی هستند که در سیستم عصبی ما برانگیخته شده اند، ذرات فکر. و غالب اینهاست که درست مثل نور تریوهای خنثی هستند ما نیز باید به حالتی خنثی برسیم تا بتوانیم به جهان ناخود آگاه درونمان دسترسی پیدا کنیم. ما باید نه خواب و نه بیدار باشیم. اگر میان خودمان و جهان هستی همبستگی را رسم کنیم، کهکشانیهای نور ضمیر خود آگاه میباشند و ماده تاریک ضمیر ناخود آگاه است. ما تنها با بسیار زیبا و زیادی با تمام جهان داریم، با چیزی که روح آنرا خدا میداند. کلمنت اسکندری میگوید: چون تصویر خواهد بود این جهان است، فرزند اصله ذهن، کلمه الهی، نمونه اولیه نور اصلی، تصویر جهانی، انسان است. این جهان لرزشی کوچک از قلب بزرگ خلقت است، از قلب ماده تاریک. این جهان معادله ریاضی ای است که بر زندگی نور و ذهن حاکم است. یکی از بهترین نمونهها برای بررسی ذهن ما و ذهن خداوند سنگ کریستال است. قالب کریستال درست مثل قالب جهان است. در حقیقت درست مثل ذهن خود ما است. کریستال نیز بیشتر از فضای خالی درست شده است. در این فضای خالی حجم زیادی از اطلاعات وجود دارد، در ماده تاریک کریستالی یا ضمیر ناخود آگاه کریستالی. سنت آگوستین میگوید: جهان با شکل کمتر از یک حالت کامل خلق شد. اما در همین شکل ناقص خلق شده از تپایی جهان بیشتر وجود داشت که با شکلی بدیع از نور و حالت و ساختار پدید آمد. یک سری عدد و رقم هست که میتوانی چگونگی کار همه چیز را توضیح بدهد. تمامی نوع پدیدهها را میتوان از طریق رشتههای با هم متصل معادلات ریاضی که همه چیز را با هم متحد میکند توضیح داد. آنچه که خلق شد یک شبکه کریستالی مانند بود که معمولاً بنام ما تریس از آن یاد میشود.

ما کس پلانک میگوید: ما باید در پشت این هستی حضور یک ذهن هشیار وزیریک را قبول کنیم. این ذهن ما تریس تمام مواد است. ما بعنوان انسان درست در نقطه مرکزی توازن جهان هستی قرار داریم. میلیونها انسان نیاز است که بتوان حجم خورشید را ایجاد کرد. چرا که درون هر کدام از ما اتمهایی وجود دارد. قطر خورشید میلیاردها متر است. و مولکول چند میلیاردمتر قطر دارد. ما بطرز زیبایی در میانه

این دو قرار گرفته ایم. جهانی که از نظر ریاضی بسیار متوازن است، این یک معادله کامل است و ما هنوز از جایگاه ویژه خود غافل هستیم. حضور ما در میانه جهان هستی لازم است تا جهان همیگونی که هست باقی بماند. طبیعت اعداد است که به این مسئله عجیب اجازه حضور میدهد. معادلات اولین محرک موجود میباشند و طبق گفته ما کس پلانک ذهن بیک بنگ میباشند. مواد آلی مولکولها و سلولهای زنده همه در همه با آنها میباشند. به هم پیوسته درست شده اند که با طرق مختلف با هم مخلوط شده اند تا مواد مختلف بسازند. همه چیز آنهاست. همه اذرات تشکیل شده اند و همه ذراتی که بجز از آنها دارند. حتی کهکشانشانها، سوال نهایی اینست:

امتزاج و ترکیب نهایی میان کیهان و دنیای کوانتوم چیست؟

طناب کوانتوم را به کیهان متصل میکنند چیست؟

بفکر تفاوت در زبان و ادراک است که این طناب پیدا نمیشود. اگر این طناب را پیدا کنیم و یکشیم تمام رازهای جهان هستی فاش خواهد شد. در تمام هستی حتی در DNA ما نیز شکل و ساختار کریستال یافت میشود. وقتی که آب یخ مینزد تبدیل به کریستالهای زیبایی میشود. بخش بزرگی از بدن ما نیز از آب تشکیل شده است. بنابراین ما خودمان اشکال کریستالی جاری هستیم. حتی جوامع ما نیز زمانی که ما در کنار هم هستیم و با هم میپیوندیم شکلی کریستالی ایجاد میکنند. درست مثل قطرات باران و دریاها. جهان بطرز عجیبی به شناخت ناخود آگاه ما متصل است. آب انعکاس نوسانات دنیای اطراف و انعکاس نوسانات خورشید و ماه را در خود نشان میدهد. ساختار مولکولی آب نیز تحت تاثیر کریستالها میباشند. اگر مخلوقات با این شکل تحت تاثیر قرار میگیرند ما هم بخشی از کلیتی بزرگتر هستیم و تحت تأثیر چنین محرکهای میباشیم. این محرکها بشکل موج و از طریق جاذبه و انرژی و نور به سرانجام می آیند. تمام زندگی به موج احتیاج دارد. به انرژی که در ابتدا خلق شده است. وجود در حقیقت یک نوسان است. درست مثل کلمه ای که به کلام درمی آید و زندگی پیدا میکند. در ابتدا کلمه بود و کلام از آن خدا بود و کلام خود خدا بود. عوالم انسانی میتوانند بر شکل کریستالهای آب تأثیر بگذارند. و این

با امواج و نوساناتی از افکار ما امکان پذیر است. تمام جهان نیز به همین شکل است و در حالتی از نوسان است. کریستالها نیز با این نوسان به آواز در می آیند. کریستالی کوآرتز زندگی خود را از محقق زمین و از بخار داغ شروع میکند. این بخار محلول اشباع شده ای از دی اکسید سیلیکون می باشد. همانطور که بخار سرد میشود واحدهای سلولی کوآرتز در اطراف هسته ای در حال شکل گیری ایجاد میشوند. یعنی شکل گیری ما ترسی در اطراف یک دانه مرکزی. شکل گیری آنها و پیوندها جایی انجام میشود که بیشترین انرژی وجود دارد. مولکولها به ما ترسین یا بی سیلیکون می چسبند و به شکل یک مولکول ترا هیدرونی (چهار وجهی) در می آیند. حالا مولکول ما چهار اتم اکسیژن دارد که یک اتم سیلیکون در داخل آن معلق شده است. این شکل پایه ای سلولی حالا دیگر واحدهای مولکولی دی اکسید سیلیکون را جذب میکند. در طی زمان تریلیونها اتم سیلیکون با شکلی بیجا پیچ گرد هم می آیند. لایه ای بر روی لایه ای دیگر تا زمانی که کریستال شکل بگیرد. کریستال یک مبدل کوانتومی شناخته شده است که میتواند انرژی را به شکلی تقویت شده منتقل کند. و این انرژی میتواند توسط مواد بیولوژیک مثل بدن انسان دریافت یا جذب شود. کریستال از طریق یک حرکت نوسانی بیجا پیچ شکل میگیرد و یک مبدل کوانتومی است که میتواند انرژی تقویت شده و اطلاعات را منتقل کند. تحریک کردن یک کریستال باعث میشود که نوسان کند یا آواز بخواند. این نوسانات موج ایجاد میکنند و امواج میتوانند توسط گیرنده های انسانی دریافت شوند و دوباره با اطلاعات دودویی تبدیل شوند. این بدین معنی است که اطلاعات نوسان دار یا انرژی با فرکانسهای مختلف میتوانند درون فضای خالی مثل حافظه ثبت شود. این مسئله هیچ تفاوتی با آنچه در مورد ماده تاریک می بینیم ندارد. با فضای تاریک درون اتم یا با ضمیر ناخود آگاه خود ما. به همین دلیل است که دانشمندان در هارد کما پیوتر از کریستال استفاده میکنند. این کریستالها کارهای دیگری هم میکنند. آنها انرژی را تقویت میکنند. درست مثل معابدی که صدرا تقویت میکنند. ماده تاریک درون جهان نیز درست همین کار را میکند. ما میتوانیم کهکشانهای دور دست را ببینیم چون ماده تاریک وجود آنها را تقویت میکند و زمانی که ما خواب هستیم این نور را

به ضمیر ناخود آگاه ما می آورد. ضمیر ناخود آگاه ما یا همان ماده تاریک ذهن ما این فرایند را منعکس میکند و مسایلی را برای ما در مورد خودمان روشن میکند که ضمیر آگاه ما با بدوری آن کار کند. ما خنارهای کمریستالی در همه جا حتی در میدانهای مغناطیسی و جاذبه حضور دارند. با فشار دادن یا تکان دادن یا هر نوع محرک دیگری میتوان آنها را واداشت تا مقدار انرژی و اطلاعات ذخیره شده خود را آزاد کنند. در چنین جهان هولوکرافیک و ماتریسی است که همه چیز و ذرات موج درون کمریستالها با هم متصل میباشند. چنین چیزی در مورد جهان خود آگاه درون ما نیز که با محرکهای روانشناسی پاسخ میدهد صدق میکند. و همینطور در مورد ماده تاریک جهان نیز صادق است. ما میتوانیم ماده تاریک جهان را تحریک کنیم تا رموز خود را برای ما فاشی کند. درون ساختار کمریستال، درون کوارتز، مغناطیس، مغز، جهان و کلیت همه چیز یک حقیقت حیرت انگیز حک شده و با انتظار رها سازی میباشند. اجداد ما که با این حقیقت ایمان داشتند تعداد زیادی عبادتگاه در سطح جهان ساخته اند. اغلب این عبادتگاهها سعی در نشان دادن اشکال معمول طبیعت داشته اند و بسیاری نشان دهنده چیدمان افلاطونی سیارات هستند. و بسیاری دیگر نیز در بردارنده ما ندالاهای محوری هستند. دروازه هایی برای ملکوت. در بیشتر این عبادتگاهها از سنگی گرانیت که در حقیقت کمریستال کوارتز است استفاده شده است. در گذشته از کمریستال برای درمان بیماریهای روحی و جسمی استفاده میکردند. کمریستالها از طریق خلسه و موسیقی هارمونیک که موسیقی جهان است فرکانسهای مخصوصی را به لرزش و نوسان در می آورند. فرکانسی که درست شبیه فرکانس نوسان ذهن انسان میباشد. زمانی که انسان در آستانه ورود به سطح تغییر یافته ای از هوشیاری است درست مثل آغاز خواب رفتن، این همان فرکانسی است که در زیر سر یعقوب یا در اتاق پادشاه یافته شد. این همان فرکانسی است که شمنهای سرخپوست در مراسم خود برای اتصال به خدا استفاده میکنند. جهان ناخود آگاه دنیای نزدیک به طبیعت کیهانی که ذهن خود آگاه ما درک میکند نیست. دنیای ناخود آگاه آزاد است که تفکر کند و تحت تاثیر دنیایی که ما خلق کرده ایم نیست. برای هر موج ذره ای نیز موجود است. موج و ذره از هم جدا نیستند. تنها ما این کار را میکنیم. در حقیقت



چیزی که وجود دارد ذره موج است که با یک موج دریت متحد درآمده است. این ذره پیام رسانی است که موج انرژی را حمل میکند. ذرات نور از طریق امواج نور به چشمه‌ها می‌رسند و به همین طریق ذرات فکر از طریق امواج فکری درون ذهن ما به حرکت درمی‌آیند. این جهان فیزیکی کوانتوم است. همه چیز از اتم درست شده و در داخل هر اتمی ذراتی است. پیام رسان‌هایی که از طریق نوسان حمل میکنند درست مثل جهان غریب ما ندالها. ما ندال سعی میکند تا وجود جهان را به تصویر بکشد و با این کار چیزی را به تصویر کشیده اند که توسط چشم انسان قابل دیده شدن نیست. در عوض ما ندالها چشم سوم را با کار میکنند. حالتی که زمان فعال میشود که ذهن انسان نوساناتی شبیه به نوسان کریستال کوآرتز یا خود زمین دارد. این وضعیت حالت واقعی اتعال انسان و طبیعت است. حالت واقعی فهم ما است. ذرات فکری انسان میتوانند در ذرات فکری انسان دیگر محصور شوند. این حالت را حصار کوانتومی میگویند. این مسئله زمانی مؤثرتر است که اشخاص از نظر احساس به هم نزدیک باشند. زمانی که افراد همدیگر را نه شناسند تا غیر کمتری دارد. این نوعی ادراک فزاحسی است و حالتی طبیعی است که ما انسانها فراموشش کرده ایم و یادمان رفت که چگونه از آن استفاده کنیم یا آنرا بشویم. حداقل در ضمیر آگاه آنرا فراموش کرده ایم. جهان پراست از چیزهایی که توجه ضمیر آگاه ما را به خود جلب میکنند و تلی از کاغذ باطله برای ذهن همشوارند. و آنقدر زیادند که ما فراموش کرده ایم حالتی عمیقتر نیز در وجودمان قرار دارد. با دنبال کردن اصول عرفانی بزرگان قدیمی میتوانیم این کاغذ باطله‌ها را دور بپوشیم و درون خود جهانی را ببینیم که مدتهاست فراموش شده است. یکسری سیستم کوانتومی که در حالت محصور شده قرار دارند میتوانند بعنوان یک کانالی اطلاعاتی کوانتومی استفاده شوند و رمزهای کامپیوتری را منتقل کنند. این کار برای سیستمهای اطلاعاتی کلاسیک غیر ممکن است. این سیستمی غیر کلاسیک از تبادل اطلاعات است که به شکلی که ما معمولاً میفهمیم نیست. ما همانطور که میتوانیم ذرات فکری انسان دیگر را در خود محصور کنیم میتوانیم ذرات فکر کریستال جهان را محصور کنیم. راز این کار در امواج الکترو مغناطیس نهفته است. بخش مخفی یا همان بخشی مخفی قدیمی انسان رفتارهای

تمریزی و معنوی او را کنترل میکند. امواج الکترومغناطیس زمین بخاطر شتاب یا  
 نوسان سرعت یک بار الکتریکی بوجود می آید. این امواج هم الکتریکی هستند و هم  
 مغناطیسی. فرکانس امواج میتواند از فرکانسهای پائین تا بالا متغیر باشد. نور مرئی  
 جز کوچکترین از گستره عظیم امواج الکترومغناطیس است. مثل اشعه ماوراء بنفش یا  
 اشعه ایکس، اشعه گاما، ما درون فرسودامواج رادیویی است. با این امواج فیزیک  
 کوانتوم را نیز اضافه کنید. یعنی جایی که ذرات نیز وجود دارند و ما یک انرژی پیچیده  
 و جهانی در همه چیز خواهیم داشت. ما چیزی ناچیز از این دنیا و ابعاد ذرات را میبینیم  
 نور را، و تنها چیزی ناچیز را میشنویم صد را، مغناطیس ما ده ای آلی از جنس  
 یون اکسید می باشد. مغناطیس جهت الکتریکی شمال را پیدا میکند و پیا پیا  
 جهت یابی را از طریق غده صنوبری به مغز پرنندگان ارسال میکند. پرنندگان با  
 الکترومغناطیس در تماس مستقیم هستند. بین چشمهای پرنندگان بافتی وجود  
 دارد که دارای قطعات کوچکی از مغناطیس است. اگر ما نوارهایی مسی را با سیمان  
 سبزیم قدرت جهت یابی و دریافت امواج الکترومغناطیس ما بالا می رود. مغناطیس  
 معمول یک کودک معادل یک هزارم گوس است. ما دارای قطبهای درونی هستیم.  
 برای فعال کردن آن باید کاغذ باطله ها را دور بریزیم. سنگهای ایستاده باستانی  
 تأثیرات الکترومغناطیس از خود ساطع میکنند. همه سنگهایی که در انگلستان و ولز  
 چیده شده اند در یک مایل منالقی از زمین چیده شده اند که میتواند میدانهای قدرتمند  
 الکترومغناطیس ساطع کنند. امواج خاص میتوانند اثرات بسیار غریبی مثل رویاها،  
 توانا تپهای ذهنی، نور یا صدا بر انسان به جای بگذارند. این اثرات در زمانهای خاصی  
 مثل انقلاب باستانی که تأثیرات الکترومغناطیس خورشید و فوخته هستند بسیار  
 بیشتر می باشد. بلوک کردن غده صنوبری در مغز توانا تپهای ذهنی انسان را کاهش  
 میدهد. همه کسانی که توانایی معنوی و مدیوس بیشتری دارند غده صنوبری بزرگتری  
 دارند که ما یغ خاصی بنام سرو توتین در خود دارد و به نوع خود باعث ایجاد ملاتونین  
 است. زمانی که سرو توتین با آهن مقامین ها تقلیل پیدا کند میتواند اثرات خفیف

توهم را داشته باشد و همچنین بر فعالیت‌های هارمونیک و ریتمیک ما نیز اثر می‌گذارد.  
 غده صنوبری بر توانایی تشخیص رنگ اثر دارد و طول روز را اندازه‌گیری کرده و گذر  
 فصلها اندازه‌گیری میکند. این غده با پرده‌ها و ریت‌های طبیعت حساس است.  
 و مسئول انتقال چنین اطلاعاتی به ما می‌باشد. این غده نقطه اتصال ما و طبیعت  
 است و اطلاعات را از طبیعت می‌گیرد و به ما منتقل می‌کند. اینجا همان جاکرای ششم  
 یا آنا جاکرا می‌باشد و جایین است که تمام انرژی‌های کیهانی دریافت می‌شوند. در  
 حالت هیپنوتیک مغز میتواند فرکانس کوارتز را ایجاد کند. مغناطیس در اطراف  
 غده صنوبری متمرکز میشود. مغناطیس خود در بیستال جالبی است که میتواند ادراکات  
 و نیروهای ما را با ادراکات و انرژی‌های طبیعت اطراف ما با اشتراک بگذارد. آگاهی  
 و هوشیاری ما را از توانایی‌های حقیقی ذهنمان دور کرده است. بنابراین از طریق  
 ارتباطات مغناطیسی درون مغز ما بوسیله غده صنوبری میتوانیم اطلاعات جهت‌یابی  
 را دریافت کنیم و بفهمیم کجا هستیم و کجا باید برویم. چون گیرنده‌های الکترومغناطیسی  
 درون ما انرژی را جذب میکند و جهت آنها را به ما نشان میدهد. ما میتوانیم با کلام  
 یکی شویم، با خدا یکی شویم. بنابراین اگر ما ذرات را درون خود محصور کنیم و نه فقط  
 ذرات انسانهای نزدیک خودمان را بلکه ذرات طبیعت را و اگر ما رابطه عاطفی نزدیکی  
 با طبیعت داشته باشیم میتوانیم با خود طبیعت با یک ذهن تبدیل شویم، ذهن خدای  
 عزیز یک و کوانتوم ذهن خداوند را آشکار میکنند. ذهن واحدی که به همه تبدیل شده  
 است. ما هوشیاری جهان را از هر زمان دیگری بهتر می‌بینیم. تمام کاری که باید کنیم  
 ایشست که به نقطه‌ها پیوندیم تا تصویر کامل را ببینیم. زندگی یک اتفاق ساده یا حادثه  
 نیست. بلکه بیانی از یک هوش کیهانی است که با یک چرخه بی انتها و پویای ایجاد  
 و تکامل و مرگ بسته شده است و هدف نهایی زندگی کاملاً تکامل یافته است که تمام  
 جهان را با یک هوشمندی کامل فرا بگیرد و در نهایت یک زندگی و نیروی کیهانی و کامل  
 و گسترده خلق کند. جهان هستی در سطح کوچکتر از آن که ما هوشمند است و درست  
 مثل حلقه‌های DNA عمل میکند. DNA بیابهای با معنایی می‌فرستد تا بتواند  
 رشد کند سپس متوقف میشود و صبر میکند تا سیگنالی مبنی بر رشد دریافت کند.

بدین ترتیب زندگی با تداوم کامل تشکیل میشود و درون یک طرح کامل این نقص  
 ریاضی ادراک پیدا میکنند. جهان هستی دقیقاً همین کار را در سطوح کوچکتر از اتم  
 انجام میدهد. جهان هستی یک کریستال بزرگ در حال نوسان است که با مغز ما  
 هیچ تفاوتی ندارد. این جهان از طریق امواج و ذرات فکری به شکلی کوانتومی به  
 مغز ما متصل است. هر نوسان کوچک و هر اتفاقی کوچک در جهان نتیجه یک ذهن خلاق  
 و زریک است. ما چون طبیعت را به بخشهایی تقسیم کرده ایم دیگر نمی توانیم کلیت  
 را ببینیم. ما هر چیزی را از چیز دیگر جدا کرده ایم اما حقیقت این نیست. این حقیقتی  
 است که ما ایجاد کرده ایم. حقیقت کلیت جهان تنها زمانی پیدا میشود که ما به  
 سلی نگاه کنیم نه به هر بخشی. ما با تقسیم کردن طبیعت قوانین ریاضی خلقت را  
 تغییر میدهیم و تنها ذهنان را تقسیم بندی نمی کنیم، بلکه آنرا از طبیعت جدا  
 میکنیم. زمانی که یک کریستال را با دو نیمه تقسیم کنید و آنها را کنار هم بگذارید  
 بجز زکاملی با یکدیگر جفت میشوند و ما یک کریستال کامل خواهیم داشت. قانون  
 اینست اما ما آنرا فراموش کرده ایم. اما اینجا مفهومی عمیقتر وجود دارد.  
 مفهومی که ذهن معمار بزرگ را نیز نشان میدهد. زمانی که ما یک ذره را مشاهده  
 میکنیم میتوانیم به اختیار خود بر آن تأثیری بگذاریم. معادلات ریاضی میتوانند  
 نشان دهند که اکثریت ذرات چه خواهند کرد، اما هر از چندگاهی یکی از ذرات  
 تقسیم دیگری متفاوت از بقیه انجام بدهد. این نوعی آشوب است. به این  
 ترتیب با ریاضیات میتوان فهمید که گروهی انسان چه خواهند کرد، اما هر از چندگاهی  
 یکی از آنها کاری متفاوت انجام میدهد. چرا که او اختیار و پیچیدگیهای شخصی  
 دارد. حقیقت اینست که ذرات بر طبق نوعی قدرت اختیار عمل میکنند. بنابراین  
 ذهن بزرگ پشت همه چیز است. این ذهن را میتوان در مراحل اولیه خود بیک بنگ  
 مشاهده کرد. و همین ذهن، ذهن خلاق است که همان اختیار مطلق است. این  
 همان ملنا به میان کیهان و دنیای کوانتومی است. همان مفهوم اتحاد دهنه  
 ارتباطی که با تقسیم بندی نیکره های چپ و راست گم شده است. این همان

ذهن است، همان آگاهی است، هشیاری کامل طبیعت و قلب آن است. آنچه از بیگ بنگ بر نیا آمد، در آن بزرگ شد و خود بیگ بنگ را نیز ایجاد کرد. این ذهن ساختار جهانی و کوانتومی کریستال است. می‌توانیم با آن کریستال جفت شویم و رنگهای زیبای رنگین‌سما را ببینیم. اما یک چیز حقیقی است، خود را نیز خواهم دید، این چیز ماده تاریک نیست بلکه ذهن کوانتومی خداوند است.

### تکنیک ذهن خداوند:

به سمت شمال در حالتی که راحت هستید بنشینید. روی موضوعی که مورد درخواست است ۱۸ ثانیه تمرکز کنید. در این تمرکز سعی کنید تا می‌توانید آن چیز را نزدیک و ملموس و واضح ببینید و رنگ و زوایای آن را ببینید. آن را متعلق به خودتان بدانید نه اینکه قرار است مال شما باشد. در این هنگام یک رنگ بزرگ در تمام کائنات (ذهن خداوند) با صدا درمی‌آید که توجه کلی کائنات (ذهن خداوند) رو به سمت شما جلب میکند. اگر بتوانید این وضعیت را ۶۸ ثانیه ادامه دهید و متمرکز بمانید، ذهن خداوند شروع میکند به فعالیت تا برای این موضوع مورد نظر شما راه حلی ارائه بدهد تا اگر آرزوی است برآورده شود و اگر سوالی است جوابش داده شود و اگر گره‌ای است گشوده گردد. این تکنیک اگر با تمام اراده و تمرکز و خواست قوی و قصد شدید تا ۱۰۸ ثانیه انجام شود ظرف ۱۰۸ ثانیه محقق می‌شود.

هرچه بکار بهمان را درو میکنید، هرسخنی که بگوئید و هر عملی که انجام بدهید به خودتان بازخواهد گشت. هرچه را تصور کنید دیر یا زود در زندگی‌تان نمایان میشود. برای پیروزی در بازی زندگی باید نیروی خیال‌بان را آموزش بدهیم. تخیل بصورت شبانه روز در حال ایجاد تصاویر است. انسان در ذهنش تصاویری میسیند و دیر یا زود در دنیای بیرون با آفریدهای ذهنی روبرو میشود. برای آموزش موفقیت آمیز نیروی خیالی باید کار ذهن را شناخت.

ذهن سه بخشی دارد. نیمه هشیار - هشیار - هشیاری برتر.

ذهن نیمه هشیار مثل بخار یا برق قدرت مطلق است و بدون مسیر و جهت میباشند. هر فریبانی که به آن بدهند همان را انجام میدهد و توان فهم و استنباط ندارد. هر آنچه انسان عمیقاً احساس کند یا به روشنی جسم کند بر ذهن نیمه هشیار اثر میگذارد و موجب ورود صحنه زندگی ظاهر میشود.

ذهن هشیار را ذهن نفسانی یا فانی هم میگویند. ذهن هشیار ذهن بشری است و زندگی را به همان شکلی که به نظر میرسد می بیند. ذهن هشیار مرکز و بلا و بیماری و فقر و تنگنا را مشاهده میکند و بر ذهن نیمه هشیار اثر میگذارد.

هشیاری برتر یعنی آن ذهن الهی که درون هر انسانی است و قلمرو آرمانهای عالی و عرصه طرح الهی میباشد. این طرح در هشیاری برتر انسان دارای تصویری است در نهایت کمالی که معمولاً بصورت آرمانی دست نیافتنی یا آرزویی چنان رویایی که محال است برآورده شود در ذهن هشیار جلوه میکند. (جان لایتنهای راه فراوانی و دولت مندی را برایم بکش، زیرا من مغناطیس هستم مقاومت ناپذیر در برابر همه چیزهای که حق الهی من است). کتاب مقدس: بنواهدی که با شما داده خواهد شد، بطلید که خواهید یافت، بگوید که برایتان باز کرده خواهد شد، هر که بخواند دریافت میکند.

ذهن خداوند همواره آماده است که کوچکترین یا بزرگترین آرزوی انسان را برآورده کند. ترس ایمان وارونه است. پس با بدایمان را جانشین ترس کنیم. ترس یعنی ایمان به شر.

امام علی: ترسی برادر مرگ است.

انسان با کلامی که بر زبان می آورد میتواند هر آنچه را که حق الهی اوست را به عینیت و تسلک در آورد. آنچه در عبادت میطلبید یقین بدانید که آنرا یافتهاید و به شما عطا خواهد شد. اگر کسی موفقیت بطلبد اما اوضاع را برای شکست آماده کند دچار همان وضعی خواهد شد که برای آن تدارک دیده است. درست هنگامی که انسان کوچکترین نشانه ای از آنچه طلبیده است نبیند برای آن تدارک ببیند. تاریکترین لحظه شب درست دقائق پیش از سحر است. انسان تنها آن چیزی را میتواند بدست آورد که خود را در حال گرفتن آن ببیند. باید بنشین روشن انسان در دنیای ماده نفوذ کند و عالم چهار بُعدی را با روشنی ببیند. حقیقت امور را از دیدگاه ذهن الهی ببیند. هرگاه دونفر در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند همانا از جانب خداوند برایشان انجام میشود به عینیت در آوردن خواسته برای دیگری به مراتب آسانتر از به عینیت در آوردن خواسته برای خویش است. پس اگر دچار تزلزل شدید هرگز نباید از طلب کمک تردید روا دارید. هیچ انسانی نمیتواند شکست بخورد، اگر انسانی دیگر او را موفق دیده باشد. دو قدرت وجود ندارد. تنها یک قدرت هست، قدرت خداوند. پس دل سردی نیز وجود ندارد و این اکتشاف یعنی یک شادی غیر منتظره، نیروهای غیبی همواره برای انسان سرگرم کارند و این خود او است که سرنخ را بدست دارد. هر چند که به این مهم واقف نیست. بدلیل قدرت توحی و نفوذ طیف کلام هر آنچه انسان بر زبان آورد همان را بسوی خود جذب خواهد کرد. تنها با سه منظور کلامتان را به کار ببرید. برای طلب شفا و برکت و سعادت. روح همان ذهن نیمه هشیار است که باید از تفکر نادرست رها شود. هرگاه ذهن نیمه هشیار از آرامنهای متعالی هشیاری برتر سرشار شود انسان به وحدت با خدا میرسد. هر مرضی حاصلی ذهنی نا آرام است. رنگ رخساره خیره میدهد از سردی درون. در برابر شریر مقاومت نکنید، مغلوب بوی نشوید، بدی را با خوبی مغلوب سازید. شتر زانیده

خیالات نادرست انسان است و حاصل اعتقاد به دو قدرت خیر و شر بجای اعتقاد به یک قدرت خدا، شر قانونی کاذب است که انسان از طریق پسیکو سوما یا روح خفته برای خود آفریده است. کودکان نیز به افکار احساسی هستند و ممکنست بخاطر افکار ما بپار شوند. اگر خودتان اداره ذهن نیمه هشیار را به عهده نگیرید کسی دیگر این کار را برایتان انجام خواهد داد. مادران با ترس و نگرانی برای فرزندانشان ناخواسته هر چه ناخوش و بلاست را بسوی فرزندانشان میکشاند.

مقاومت یعنی جهنم. چون انسان را بحال عذاب می افکنند. ناخود را توانگر احساسی نکنی توانگریت به منصف ظهور نمی رسد. مادی که انسان در برابر وضعیت مقاومت کند آنرا بسوی خود خواهد کشید. پس مخاصه را ترک کنید پیش از اینکه با جهادله برسد. زندگی یک آینه است و ما در دیگران بازتاب چهره خودمان را می بینیم.

گذشته و آینده سازقان زمان هستند. انسان باید گذشته را متبرک کند. اگر این گذشته او را در اسارت نگاه دارد آنرا با فراموشی بسیار ده. انسان باید رها در لحظه زندگی کند. به آنچه پیش روی تو است باعجاب بنگر. انسان باید همیشه آن چیزی را بطلید که حق الهی اوست. هر خواسته ای که به زور اراده شخصی به عیشیت در آید همواره گزنده خواهد بود و عاقبت به خیر نخواهد شد. به محض اینکه انسان از اراده شخصی خود دست بردارد به خواسته اش میرسد. کائنات همواره حامی کسی است که پی با کانه منتها خرد مندانه خرج میکند.

هر انسانی با تشرف به آئین عشق به دنیا می آید. عشق یا بیداری کیهانی است که عالم چهار بعدی یا دنیای شکفتیها را بر انسان می کشاید. آنچه را که در دیگران نکوهشی میکنید در واقع بسوی خود جذب میکنید برای خنثی کردن پیشگویی شر باید ذهن بسیار نیرومند داشت. برای هر انسانی جای هست که فقط او باید پر کند نه دیگری و کاری هست که تنها او میتواند انجام بدهد نه دیگری و این تقدیر اوست. این توفیق در ذهن الهی دارای



صورتی کامل است و در انتظار تا انسان آنرا بشناسد. منتها از آنجا که نیروی خیال نیروی  
است خلاق، ضرورت دارد که پیش از اینکه آن صورت به عینیت درآید، انسان آنرا با  
چشم دیده باشد. از این رو بالاترین خواهشی انسان، آگاهی از طرح الهی زندگی خویش  
است. هرگز نباید به زور تصویر ذهنی بسازید. هنگامیکه میطلبید تا طرح الهی به ذهن  
هشیا زنان بیاید، بارقه‌های الهام بردلتان خواهد تابید و خود را در حال بدست آوردن  
توضیح بزرگ خواهید دید. این است آن تصویری که نباید از آن چشم بردارید. آنچه  
سه ماه جوینیم در جستجوی ما است. تلفن در پی بل بود. انسان همیشه در پی یک  
تکذیب باید یک تا کید بیاورد. ذهن الهی بی زمان و بی مکان است. از این رو کلام بی درنگ  
به مقصد میرسد و بی اثر باز نخواهد گشت.

تجسم فرایندی ذهنی است که استدلال یا ذهن هشیا بر آن حکم می‌رانند. ولی پیش یک  
فرایند معنوی است که شهود یا هشیا بر آن حاکم است. انسان باید به ذهن خود  
بیاورد که بارقه‌های الهام را دریافت کند و از طریق رهنمودهای مشخص، تصاویر الهی  
را تجلی بخشد. اگر کسی بکوشد که به زور ذهن استدلالی، خواسته‌ای را به عینیت درآورد  
تحقق آنرا متوقف خواهد کرد. همه قدرتها از طریق درست فکر کردن به انسان داده  
شده تا آسمان را به زمین بیاورد. و این هدف بازی زندگی است. زندگی و سرگ در قدرت  
کلام است. قوه تخیل نیروی آفریننده است. همیشه باید واژه‌هایی را برگزید که در  
آن بارقه‌ای از تحقق آرزو باشد. هرگز با تجسم تصویری تصنعی نسازید. بگذارید الهام  
بر ذهن هشیا زنان تا بد تا بتوانید مشیت الهی را به انجام برسانید. واژه‌های تصاویری  
معین بر ذهن نیمه هشیا را اثر میگذارند. وقتی انسان چیزی از دست میدهد یعنی در  
ذهن نیمه هشیا ریش اعتقاد به از دست دادن وجود دارد. هر انسانی صاحب یک طرح الهی  
است که در هشیا برتر خود او نقش بسته است. در طرح الهی محدودیت وجود ندارد و  
آنچه هست سلامت کامل و ثروت کامل و محبت کامل و بیان کامل نفس است. پس  
همواره بر سر راه انسان یک انتخاب الهی وجود دارد. و هر روز انسان باید بر طبق

طرح الهی زندگی کند و گرنه با واکنشهایی ناخوشایند روبرو میشود.  
وقتی انسان نفرت میوززد تصویری روشن در ذهن نیپه هشیار خود پدید می آورد که در  
عرضه عینی نیز متبلور و عیان میشود. برآورده شدن آرزوها معمولاً ظرف نیم ثانیه صورت  
میگیرد و همه ما جراً با وقتی حیرت انگیز در ذهن الهی زمان بندی شده است.  
تا حد امکان هر چه کمتر درباره کارهای خود صحبت کنید، آن هم تنها با کسانی که به  
شما دلگرمی و الهام میبخشند، چون دنیا پر از کسانی است که نفوس بدمی زنند.

## قانون بخشش:

ما تجسی از خداوند هستیم. برای اینکه بتوانیم تجسم بودنمان را بفهمیم باید بخشش را یاد بگیریم. اگر ما به اندازه کافی نواشته باشیم چطور میتوانیم به دیگران بخشیم؟ عرفا میگویند: دردهش است که ما دریافت میکنیم. آنچه که با دیگران و جهان میدهیم به خودمان میدهیم. پس اگر بخواهیم چیزی را در زندگی تجربه کنیم باید ابتدا آنرا به دیگران بدهیم. در مغز ما بخشی بنام بخشی لیمبیک یا بخشی کناری هست که نه زمان محور است و نه مکان محور و نه شیء محور. با این معنی که نمیتواند تفاوت بین خودش و دیگران را بفهمد و هیچ درکی از مفهوم گذشته و حال و آینده ندارد. این بخش بی زمان و بی شیء در مغز ما همان چیزی را دریافت میکند که ما ارائه میکنیم. چون نهی فهمد که پیام به سمت بیرون می رود یا به سمت داخل می آید. آنچه که ما برای دیگران ایجاد میکنیم در ابتدا بدن ما آنرا تجربه میکند. بنابراین زمانی که ما دعا میکنیم یا برای کسی دعا میکنیم در حقیقت آن طرف دنیا و در کشوری دیگر هستند احساسی و فکر و عشق و آرامش میفرستیم بدن ما در حقیقت این احساسات را تجربه میکند و بدین ترتیب است که ما دوباره با این میرسیم که دادن و بخشیدن همان گرفتن است. پس اگر از دیگران انتقاد کنید مغز شما این را نهی فهمد و تمام پیام را به سمت خودش هدایت میکند. و اگر به کسی اهمیت بدهید و برایش خوبی بخواهید مغز شما نهی فهمد که پیام از کدام سمت است و آنرا دریافت میکند. مغز همیشه همه چیز را بعنوان هدیه ای برای خودش دریافت میکند. حتی اگر به کسی دیگر داده شده باشد.

در ادیان الهی میگویند: بهترین شما کسی است که خدمتگذارترین است و خدمتگذار دهنده است. خدمت کردن را نباید با بردگی و زیردستی اشتباه گرفت. خدمت کردن حکمرانی کردن است. اگر به معنای واقعی خدمت کنید. می بینید که انرژی و تلاششان تفاوت ایجاد میکنند و موثر هستند. هر چه بیشتر بدهید بیشتر میگیرید. اما میل با آرایه کردن هرگز به اندازه میل به دریافت کردن نبوده است. ما باید طوری ببخشیم که خدا میبخشد، بدون میل به دریافت، تمایل به پس گرفتن، فقط برای خدمت به موجودات.

زوجهایی هستند که در طی فرایند مشاوره موفق نمی‌شوند و بنظر می‌رسد هرگز به نقطه تفاهم نمی‌رسند و هر اتفاق هم که در رابطه آنها بیافتد نمی‌بینند، ما این شرایط را حالت دفاعی در برابر دریافت می‌نامیم. آنها هیچ گیرنده‌ای برای دریافت ندارند. نه تنها نمی‌توانند عشق را با درون خود راه بدهند بلکه حتی نمی‌توانند چیزهایی مثل تعریف و تمجید و جملات مثبت و تقدیر و غیره را جذب کنند. تسلیم شدن، توانایی دریافت را داشتن در مرحله اول از خدا و سپس از اطرافیان کمکاری بسیار مقدس است. سالم‌ترین حالت، فردی است که بتواند با شکوه و با راحتی اهدا کند. آنها وجود دارند سر اهدا کنند. هدایای خود را به اشتراک بگذارند؛ زما نشان راه استعدادشان راه ظرفیتشان راه اما در همین حین آنها در حقیقت با محفل وجود هم آوا هستند. با این وجود واقعی و آنها دریافت کننده چیزی هستند که در درونشان جاری است. آنها می‌توانند عشق را، ادراکات حسی راه راهنمایی و هدایت را دریافت کنند. بنابراین هرچه همیشگی اهدا کردن و دریافت کردن وجود دارد و این دو همیشه یک هستند. هم ما باید بدانیم که تجسمی از خدا هستیم.

به دلیل قدرت موج دار و نفوذ طیف کلام، هر آنچه که انسان بر زبان آورد همان را بسوی خود جذب خواهد کرد.

درست وقتی که به شادی خود فکر میکنید احساسی شما که هیچ موجودیت مادی ندارد با یک فرستنده شیمیایی تبدیل میشود و در سراسر بدن انتقال می یابد. بطوری که همه ۵۰ تریلیون سلول بدن شما به مفهوم واقعی از احساسی شما باخبر شده و با حرکات بخصوصی آنها می کنند. در این فرایند عنصر مادی نور پیتید از هیچ موجودی آید (مثل ذرات مجازی انتقال نیرو). یعنی تنها شکر شما به ماده تبدیل شده است و با سرعتی حدود ۳ کیلو متر در ساعت درون رشته های عصبی طی طریق کرده است. این تسلسلی از ذهن بر ماده است که در مغز رخ میدهد. آنچه که ذهن می آفریند اتمهای نور پیتید نیست، بلکه قالب و الگوی است که آنها را در کنار هم قرار میدهد تا پیکره مادی نور پیتید را ایجاد کند.

از آنجایی که همه سلولهای شعورند پس ذهن و بدن نه فقط در مغز بلکه در سراسر بدن با هم تماس دارند. در واقع آنگاه که نقاب فیزیکی بدن کنار میرود متوجه میشویم که یک سلول در حقیقت نقطه پیوستن ماده و آگاهی است.

ما مستقیماً با افکارمان آینده و گذشته را تحت تأثیر قرار میدهم. هر زمان که فکر میکنید بیماری در واقع در لایه ای از جهان بیماری و هرگاه فکر میکنید شاید در لایه ای از جهان شاد و سالمید. اگر در مورد تعدادی از لایه های جهان فکر کنید سرانجام آنها توازن یافته و افکارتان به واقعیت تبدیل میشوند. این اراده نیست این آگاهی است. هر تفکر و هر رویا نوعی آگاهی از واقعیتی دیگر است که بطور همزمان وجود دارد.

هر ذره تا بی نهایت گسترده و در تمام فضا پخش شده است. یعنی جرم هر جسمی همه فضای اطراف خود را تا بی نهایت اشغال کرده است و هر چه از جسم دورتر میشویم جرم جسم رقیقتر و شفافتر میگردد، بطوری که با چشم معمولی دیگر قابل دیدن نیست و فقط آنجایی که جرم غلیظ تر و به مرکز ثقل یا گرانش نزدیکتر است و حالت جسم کدر را پیدا میکند همگسست قابل رؤیت باشد.

فکر شکل نسبتاً ظریف انرژی است. بدن با صرفاً تجلی مادی آگاهی ما است. ادراک قابلیت تبدیل ماده را دارد. ماده صرفاً انرژی متجلی و متبلور است. کمالبد یا از جنس انرژی است.

در پشت این هستی یک ذهن هشیار و زیرک وجود دارد این ذهن یا تریس تمام مواد است. ما بعنوان انسان درست در نقطه مرکزی توازن جهان هستی قرار داریم. حضور ما در میان جهان لازم است تا جهان همینگونه که هست باقی بماند.

ذهن نمیتواند بین تجربه واقعی و تجربه خیالی فرق بگذارد. در تشریحات مکرر ذهن بتدریج تصویر غیر واقعی در این تجربه خیالی را با تجربه ای واقعی یکی فرض میکند و هر چیزی را که بطور زنده آموخته و تشریح شود بعنوان حقیقت ذخیره کرده و بخاطر میسپارد. آنگاه در زمان حادثه واقعی ذهن آنقدر با تجربه و کار آزموده شوره است که با حقیقی عملیات تشریح را بهرحال واقعیت و محمل درمی آورد.

آنچه که کودکان خیلی دوست دارند و خوب انجام میدهند در بزرگسالی بصورت استعداد نهان یا آشکار آنها بتجلی میشود. یعنی عملاً در ۲۵ سالگی بار دیگر به انگیزه های دوران کودکی خود حتی در قالب سرگرمی باز میگردند. ذهن میتواند تجاربی را که هنوز به وقوع نپیوسته اند، خلق کند. پس از ۲۵ تا ۴۰ بار واکنش یکسان بدن به یک محرک مشابه، عادت شکل میگیرد. پس از چندین بار تکرار، پیام از اعصاب حسی مستقیماً و ناخود آگاه به اعصاب محرک شریک شده منتقل میشود.

وقتی آزروری میکنید باید با انرژی قصد خودتان سعی کنید آنچه کالبد اختری را جلب کنید و طوری خواسته تان را بگویید که لغت از ناحیه میانی بدنتان بلند و واضح بیرون آید. در واقع باید کلمه قصد را با تمام نیرو ادا کنید. آگاهی جهانی دو سطح دارد. یکی سطح امور عینی، نظم و هر چیزی که بتواند فکرنا دیده شود. و دیگری سطح نامتجلی انرژی که تمام چیزها را می آفریند و نگاه میدارد. با صدا زدن کلمه قصد باعث جلب توجه نیروی میشود که منبع هستی شهاست و شما را به چیزی که وجود دارد پیوند میدهد.

جهان بصورت مستقل از افکار و وجود دانش وجود ندارد. آنچه که واقعیت مینامیم ساخته ذهن است. ما در ورای زمان با خودمان و با یکدیگر ساختار میدهیم. توالی زمان مفهومی ندارد زیرا ساختارها در ورای زمان شکل میگیرند. پیروزی نهایی عقل انسان این خواهد بود که فکر خالق را بداند.

وقتی که چیزی را یاد میکنیم یک یاخته عمیق بنام سیناپس در مغز تنیده میشود و آن آموخته در آنجا بصورت سه بُعدی محفوظ میماند و در واقع جلوه جسی آن آموخته است و هر چه تکرار شود قویتر شده و عمر آن سیناپس طولانی تر میشود. ذهن در هر ساعت بیش از ۱۰ هزار رشته فکر تولید میکند.

اگر تنها با عقل خود چیزی را باور کنید ولی نسبت به آن احساس قلبی نداشته باشید قدرت کافی برای آشکار کردن آن در زندگی را نخواهید داشت. اگر به هر چیزی که فکر میکنیم از آن قدر دانی کنیم آنرا بدست خواهیم آورد.

حیرانی هوشمند در هستی وجود دارد که از طریق وقایع گوناگون به انسان پیام میدهد. تشخیص و تفسیر و فهم این ملامت میتواند به درک پیامی که روح هستی در هر لحظه برای ما دارد منجر میشود.

هرگونه که فکر کنید چه مثبت چه منفی همان شروع به تغییر برای تحقق تصورات شما میکند. در دنیا تنها تصورات ذهنی حاکمند.

افکارتان فرکانس شما را تعیین میکند و احساساتان خیلی سریع فرکانس را که دارید به شما اعلام میکند. شما دقیقاً چیزی را احساس میکنید بدست خواهید آورد نه بیشتر از آن که در موردش فکر میکنید. اگر در مورد کسی افکار خوبی داشته باشید همان افکار را در زندگی خودتان تجربه خواهید کرد. زندگیاتان را احساساتان میسازد. خواسته ای را با کلمات اعلام کنید. بگذارید خداوند بدانند شما خواستار چه چیزی هستید و مطمئن باشید با افکارتان پاسخ خواهد داد. شما مخلوقی از فرکانسهای مختلف را میفرستید و در نتیجه مخلوقی از چیزهای گوناگون را بدست می آورید. تا حد امکان هر چه کمتر در باره کارها و آرزوهایتان صحبت کنید بهتر خواهد بود. آرزوهایتان را فقط با کسانی که به شما دگری و الهام میبخشند در میان بگذارید. چون دنیا پر از کسانی است که نفوس بد میزنند.

ذهن از تریلیونها ارتباط عصبی برخوردار است که کشتی زنده ای از فرایز خودمان هستند که با سرعت فکریان را تجربه و با واقعیت فیزیکی تبدیل میکنند. بنابراین هر چه بیشتر و واضحتر و متمرکزتر اهدافمان را پیش چشم تصور کنیم بزودی برای همیشه موجود و پایدار خواهند بود. دنیای بیرون شما بازتابی از درون شماست. در بلند مدت هیچ چیزی برایتان اتفاق نمی افتد مگر این که با طرز فکرتان هماهنگ باشد. تنها یک چیز در دنیا موجود دارد که میتواند آنرا کنترل کنید و آن طرز فکرتان است. پس فقط در مورد چیزهایی که دوست دارید فکر و صحبت کنید و از فکر و صحبت در مورد چیزهایی که نمی خواهید اجتناب کنید.

وقتی خداوند می خواهد چیزی را بیا فریاد از جرای ذهن بشر آنرا وارد دنیا میکند. بایز سعی کنیم افکار خداوند را بدانیم. بقیه چیزها فقط جزئیاتند. هر چه را که با اطمینان انتظار وقوعش را داشته باشید اتفاق می افتد و بالعکس. از خودتان بهترین انتظارات را داشته باشید. تصور کنید بهترین لحظه در انتظار شماست و هر چه که تاکنون انجام داده اید سرناً ایجاد آید برای آن لحظه ها بوده است.

زمانی که واقعاً بکنند میزنید از غده تیموسی و قلبتان انرژی صوت آزاد میشود و شما را سالم و پر نشاط میکند و امکان با وقوع پیوستن آرزوهای قلبی تان محقق میشود.

هرچه تصویری که شما از هدف میسازید زنده تر باشد، طرح مربوط به آینه واقع تر خواهد بود، کسی  
را که در رویا و هدف خود ببینید تصویر همان شخصی است که میخواهید باشید.  
تصور یعنی ذهن یا هنگام تصور کردن یک جسم، آن جسم را در ذهن میسازد.  
تجسم یعنی وقتی جسمی را تجسم میکنیم یک چیز واقعی را به یاد میآوریم.  
اگر به گلاب و ناله های دیگران گوش داده و روی آن متمرکز شوید و با آنها همدردی کنید در آن لحظه موقعیتهای  
را بسوی خود جذب میکنید که باعث شود از آن وضع گلاب کنید.  
برای دستیابی به تصویرسازی ذهنی عالی باید این ۱۲ شاخص عصبی را در نظر گرفت:

- ۱- نور بیشتر تاثیرگذاری بهتر ۲- فاصله کمتر تاثیرگذاری بیشتر ۳- شفافیت و وضوح بیشتر.
- ۴- کادر یا سایز یا اندازه بزرگتر بهتر ۵- تداوم زمانی تصور زیاد باشد ۶- قطع صدای اضافی درونی.
- ۷- دوبعدی یا سه بعدی دیدن تصاویر ۸- رنگ یا سیاه و سفید دیدن ۹- ثابت یا متحرک را تجربه کنید.
- ۱۰- سرعت کند یا معمولی یا تند، هر موضوعی را به هر سه نوع امتحان کنید البته همیشه حرکت از راست به چپ باشد.
- ۱۲- در ذهنتان باورداشتها باشید که آن خواسته محقق شده است، نه این که در حال تحقق یافتن است.

خواص و انرژی جهت های جغرافیایی:

شمال: منظر رستگاری و شهادت لازم برای انجام هر کار سخت و پیچیده و هر روز.  
شرق: منظر بینش و شفافیت و دوران دینی.

جنوب: منظر دانش و اخلاقیات و باروری و جنسیت و شناگری و نیروی ذاتی زندگی.

غرب: منظر هر چه و هر چه و نظم، انقباض و انبساط، استحاله ناگهانی زندگی و مرگ.

چشمهای ما امواجی را تولید و صادر میکنند که در تداخل با امواج چشم دیگران ایجاد محبت میکند.

اگر ما نوارهای سی را به سرمان ببندیم قدرت جهت یابی و دریافت امواج الکترو مغناطیسی ما بالا میرود.  
در مغز با بخشی بنام لیمبیک یا بخشی کناری هست که نه زمان محور است نه مکان محور و نه شیء محور.  
یعنی تفاوتی بین خودش و دیگران قائل نیست و هیچ درکی از گذشته و حال و آینده ندارد. این بخشی در  
مغزها همان چیزی را دریافت میکنند که ما ارائه میکنیم. چون نفیضه که پیام بسمت بیرون می رود یا بسمت  
داخل می آید. آنچه که ما برای دیگران ایجاد میکنیم در ابتدا بون ما آنرا تجربه میکند. پس اگر از کسی انتقاد  
کنید مغز تمام پیام را بسمت خودش هدایت میکند. یعنی آنچه را که در دیگران نکوهش میکنید در واقع بسوی  
خود جذب میکنید. و اگر به کسی اهمیت بدهید و برایش خوبی بخواهید، خودتان این پیام را دریافت میکنید.  
مغز همیشه چیز را بعنوان هدیه ای برای خودش دریافت میکند حتی اگر به کسی دیگر داده شده باشد.



مهمترین بناهای زمین در حلقه تقاطع خطوط انرژی ساخته شده اند. خطوط انرژی مکانهای استراتژیک انرژی روی زمین را مشخص میکنند. هنگامی که اشکال هندسی مقدس، خطوط انرژی و معماری همراه باشند آنگاه یک دروازه ستاره ای ساخته میشود که با ورودی ها با ابعاد متفاوت اجازه میدهد با هم تقاطع داشته باشند و باز شوند. دروازه ستاره ای ما را یک میلیون سال نوری از زمین دور میکند.

برای غلبه بر زمان با برخوردت را در مرکز تصویر ذهنی ات قرار بدهی و آنچنان آنرا اجرا کنی که گویی نویسنده و بازنگر و کارگردان آن عمل هستی که البته همینطور هم هست. این باعث در هم فرو ریختن فضا و عبور از زمان میشود و شروع به برقراری ارتباط با زمانهای دیگر میکنی.

سازمان عصبی ما به گونه ای است که نمیتواند بیش از ۲/۵ ثانیه چیزی را در زمان حال نگهدارد و این ۲/۵ ثانیه هم مربوط به خلاقیت بین دو سیگنال است. پس ما هرگز نمیتوانیم زمان حال را حس کنیم زیرا همیشه ۲/۵ ثانیه از زمان عقب هستیم. کسی که زمان حال را حس میکند، یاد در مدیتیشن است یا در ذهن بی ذهنی چون مقاومت ذهن را بر میدارد و از لایه ای که ذهن در آن نوسان دارد بیرون می آید و زمان حال را حس میکند و در آن موقع آنچه را که دریافت میکند بطور مستقیم دریافت میکند نه از طریق تقاسیر ذهنی. از حرکت با زمان گذشته در صورت است. بر سیله صدا میتوان از طریق صدای درونی به زمان قبل رسیده و آنرا بینیم.

مغز چپ (فیزیکی) متأثر از زمان گذشته و حال میباشد. ولی مغز راست (روحی و معنوی) از وقایع آینده متأثر گشته و واکنش نشان میدهد.

اسرار زمان در زمان چهارم است. این زمان اثر خارجی ندارد ولی خود تولید کننده زمان است. افکار انسان با زاویه قدرت هستی میتواند بر سیله امواج همه سلسله مجهولات را به درک خود گیرد و کشف راز نماید. ولی در گفتن و تکرار آن خاموش می ماند و این راز هنوز در درک بشریت نرفته است و این مهمترین راز حرکت انسان بر سیله افکار با امواج است.

تولد نیست

جهان حافظه ای عظیم است. هر حادثه ای در دل جهان حفظ میشود و میتوان آنرا مشاهده کرد. اگر بتوانیم به اندازه زمان مورد نظر فاصله بگیریم میتوانیم آن واقعه را بینیم.

## عرض زمان :

آسمان چهارم انتهای عالم خیال است و حضرت عیسی (ع) تا آنجا رفت و موسی (ع) تا آسمان ششم رفت مهدی (عج) پراحتی می تواند در آسمان چهارم رفت و آمد کند این آسمان از زمان جداسازی اگر عرض عبادت ما زیاد باشد و با توجه و حال باشد سلولی که آن عبادت در مغز ما نشسته بزرگ میشود و در نتیجه همه سلولهای اطراف آن سلول هم متأثر شده و بزرگ می شوند و جای زیادی برای کسب اطلاعات بوجود می آید. حضرت علی (ع) برای این در چاه درد و دل می کرد که چاه خارج از زمان است و اطلاعات در آن محفوظ مانده و کشف سر نمی شود. تمام اختراعات و کشفیات بشر در عرض زمان بوده است. انسان موجودی است که طیّ زمان دارد. یعنی هم می تواند گذشته و هم آینده را ببیند و هم فی الحال عمق زمان فعلی را هم ببیند فقط باید سوار بر زمان باشد. کسانیکه به این تکنولوژی رسیده اند بعلمت اینکه زودتر از موعد به آن رسیده اند یکسری ممنوعیت ها و حفظ اسرار را دارند. می شود در یک شب در یک لحظه در این عالم سیر کرد و زمانی هم طی نکرد یا طی نگردد. یعنی عمق زمان طی شود باید در نقطه صفر زمانی وارد عرض زمان شدو به عمق زمان رسید. ما هر کدام یک نقطه ای اختصاصی از زمان برای خود داریم و باید آن نقطه انحصاری را بشناسیم و از آن فرصتی که فقط مال ماست آن نقطه انحصاری را بشناسیم و از آن فرصتی که فقط مال ماست استفاده کنیم. ما باید به اندازه زمان بزرگ شویم. بزرگ شدن ما به اندازه طیّ الزمان و طیّ الطریق است. حرم همه معصومین (ع) دارای قوسهای زمانی هستند و ملکوت حرمها هر کدام یک قوس صعودی و نزولی دارند در جایی که ما می نشینیم و از آن زاویه ای که به آن معصوم (ع) نگاه می کنیم و با او حرف میزنیم آن نقطه در قوس زمان قرار دارد و یک اتفاق مهم در آنجا می افتد. شیاطین و عفریته ها در قوسهای صعودی و نزولی بارگاه معصومین (ع) اجازه حضور ندارند هنگام زیارت خواندن باید از زمان خارج شد و کم کم به معصوم (ع) رجوع کرده و با روح و وجود به او متصل شویم و عطر و حالش را حس کنیم. شب قدر باندازه ۹۰ سال عرض زمانی دارد و شب نیمه شعبان باندازه ۳۰ سال عرض زمانی دارد. ماه رمضان یک ماه عرضی است ما بخش جسممان تابع زمان است ولی زمان تابع بخش روح ماست چون روحمان بر طبق زمان موجود نشده پس ما باید با روحمان زندگی کنیم تا از زمان جلوتر باشیم. عالم و زمان هم مانند انسان بسیط هستند. ما می توانیم قبل از هر قبل و بعد از بعد را برسیم ما وقتی که می خواهیم به چیزی ضربه بزنیم قبل از حرکت ما آن چیز از خود امواجی را بعنوان مقاومت ارسال می کند که اول زمان حرکت است. اگر نماز را اولش را به اول وقتش و آخرش را به آخر وقتش وصل کنیم بعد زمانی آن نماز میلیونها برابر فعلی نماز می شود. و اگر همه نمازهایمان اینطور باشد همه وقتهای ما و بُعد زمان ما نماز می شود و بعد نماز عمر روحانی ما را زیاد و عمر روحانی برزخی ما را طولانیتر میکند پس برای ما ۲۴ ساعت ۲۴ ساعت نیست و هر دقیقه اش بسیط است. زمان انبساط دارد و حرکتش طولی و عرضی است. یعنی از نظر مگس زندگی ۱۰ روزه اش باندازه زندگی ۱۰۰ ساله ما می گذرد. مثل قائم الزاویه ای که هر چه طولش بیشتر باشد عرضش کمتر و بالعکس کسانیکه صیرشان کم است عرض زمانشان کم است و بالعکس. عرض زمان از یک تصمیم تا یک تصمیم است اگر ما بتوانیم از نگاه مگس به زمان نگاه کنیم شاید بجای ۷۰ سال ۷۰۰ سال عرضی عمر کنیم سحر برهه بخصوصی از زمان

است و تلخیص زمانی دارد و انموقع عرض زمانی دارای لطافت زیادی است و می شود براحتی در عرض زمانی سیر کرد ما اگر از حباب زمان بیرون برویم دیگر نامحدودیم. یکبار بسم الله الرحمن الرحیم عرضی مهدی (عج) در نمازش برابر با یکشنبه روز طولی ماست تمامی موجودات در عرض زمان دخالت دارند. تمام معنویات ما را بنوعی وارد عرض زمان می کنند ما در عرض زمان می توانیم خیلی از قدرتها و انرژیها را بدست بیاوریم. تمام بزرگان و علماء در عرض زمان فکرشان یک جرقه زده و یک مطالبی را فهمیده اند. دعای جوشن کبیر می تواند ما را به اندازه تمام عمرمان وارد عرض زمان کند هر ذکری چه با توجه و چه بی توجه گفته شود ما را به اندازه خودش وارد عرض زمان می کند. مکاشفه یک حالت از عرض زمان است. ما باندازه دوست داشتیمان وارد عرض زمان می شویم یعنی عمق محبت ما نسبت به کسی یا چیزی عرض زمان ما می شود. مثلاً دو نفر آوازی را با هم گوش می دهند. کسیکه از آواز لذت می برد زمان برایش زودتر می گذرد و آنکه و خوشش نمی آید زمان برایش دیرتر می گذرد. عرض زمان یک شهر ممنوعه است. هر کسی باید از نقطه صفر زمانی خودش با محبوبش ارتباط روحی برقرار کند. از نقطه صفر زمانی می شود وارد لامکان شد. دو نفر می توانند از طریق نقطه صفر زمانی با هم ارتباط روحی برقرار کنند. قسمتهای حیات و ممات زیارت عاشورا ما را به اول و آخر زمان می برد. طی الزمان عبارتست از تصرف در زمان و کسیکه دارای این مقام معنوی باشد قادر است خود را در زمان از زمانهای گذشته و آینده که می خواهد قرار دهد. و دقیقاً مثل اشخاصی که در آن زمان قرار داشته اند وقایع و حوادث آن زمان را مشاهده کرده و درک نمایند با این تفاوت که شخصی که در آن زمان قرار دارد فقط حوادث اطراف خود را در حد حواس پنجگانه درک میکند ولی کسیکه دارای قدرت طی الزمان است وقایع آنرا با کل جزئیاتش درک میکند. در بسط الزمان ما قادریم که زمان را انبساط داده و طولانیتر کنیم و در قبض الزمان ما قادریم زمان را منقبض و فشرده و کوتاه کنیم.

### ذکرهایی که برای نفوذ به عرض الزمان وجود دارند مهمترینشان عبارتند از:

والعصر ۲- هو الاول و الآخر ۳- الله لا اله الا هو رب العرش العظيم ۴- الم ۵- هو ۶- سبحان الله ۷- الحمد لله ۸- لا اله الا الله ۹- الله اكبر ۱۰- الله ۱۱- بسم الله الرحمن الرحيم ۱۲- هو العليم الکليم المتعال ۱۳- حلیم ۱۴- اسماء اللهی که اولشان حروف الف یا لام باشد هم عرض زمانی زیادی دارند زیرا حروف الف- لام اسرار نقطه حفظ زمانی را در خود دارند. فضا در سه بعد تعریف می شود و زمان بعد چهارم است. اما زمان خود در گذشته و حال و آینده تعریف میشود. پس زمان و مکان شش بعد دارند. در بعد پنجم زمان و مکان، سیکل های حروف می باشند. هر حرفی ترسیم خاص خود را دارد. که در چهارمین مرحله از ده مرحله انسان مربوط به این سیکل ها می باشد. سیکل های حروف و اعداد در واقع با هم و درهم هستند. و هر دو از سیکل های ترسیمی کلمه ای دو سویه جمالی و جلالی می باشند.

## زمان مقوله ایست که سه تلقی نسبت به آن وجود دارد، بدین شرح:

۱- زمان فیزیکی و طبیعی: که با سیکل و چرخه و پره تعریف می شود. هر چیزی یک مداری دارد و گزینه و گذاره مدار آن هم صورت فلکی و زمان مکانیکی و زمانی که مبتنی بر حرکت ثانیه ها در عملکرد مکانیکی با عملکرد دیجیتال امروز کامپیوتر است و یا حتی در ساعت‌های اتمی است. مشخصاً صورت فلکی چرخه شب و روز که زمین دور خودش میچرخد. زمان های دوران گرده افشانی گیاهان و دوران بارداری و تمام این سیکل ها تعریفی برای زمان فیزیکی است. در گردش سیارات در یک مدار زمان، خطی نیست بلکه هر مقطع این را هم عصر می گویند. در یک زمان ۲۴ ساعته وقتی شبی طی می شود بگاه و صبحی آغاز می شود و به ظهر می رسد و وقتی به ظهر می رسد و وقتی پسین شد، آنجا عصر است. در مقطعی که ما می‌خواهیم جمع بندی کنیم، عملکرد ۲۴ ساعته گذشته خود را و دوباره غروبی می‌خواهد آغاز شود. این زمان زمان فیزیکی و علمی و مادی و تعینی است که مبتنی بر حواس ماست و در عالم تعین موضوعیت دارد.

۲- زمان متافیزیکی: که صورت فلسفی دارد و علمی نیست، خرد گرایانه است. اینجا مسئله عملکرد ذهن است نه عملکرد حواس. آنچه قول یا گفتمان تعیین می شود این زمان تعیین این گزاره هاست. گفتمان و قول انسان ها با هم متفاوت است. گفتمان و دیدگاه ابن سینا در زمان خودش ممکن است از خیلی از انسان‌های امروز جلوتر باشد. همانطور هم ارسطو. تبیین زمان فلسفی و معرفتی، زمانیکه به عملکرد ذهن و تفکر برمی گردد. یک کودک و یک مرد ۷۰ ساله را در خانه ببینید. هر دو در یک زمانند ولی تمایز نگاه معرفتی و پختگی و فرهیختگی بین آن کودک و پدربزرگ بسیار زیاد است.

۳- زمان ماوراءالطبیعی است: زمان شهود حکیمانه است. زمان فلسفی نیست. دیگر کانونش نه حواس و نه ذهن بلکه دل و قلب است. حصولی نیست بلکه حضور است. زمان ایمان است. یومنون بالغیب. ایمان به غیب. یک آن و لحظه پرتوی از نور ذات اقدس حق به قلب یک مؤمن تابیده می شود و جذب می شود و همان یک لحظه جذبه حرکت عظیمی را برایش بوجود می آورد و متحولش می کند. زمان حکمت شهودی با زمان تفکر فلسفی با تفکر زمان علمی که در فیزیک هست متفاوت است. زمان فیزیکی حرکتش چرخه ایست. سیکل دارد. زمان ذهنی و فلسفی حرکتش سینوس است. گاهی ما سر حالیم و حوصله داریم و نشاط برای تفکر داریم و عواطف و احساساتمان آمادگی دارد ولی در جمع می بینید یکنفر آمادگی ندارد و مهیا و آماده تفکر نیست. همه در یک زمانند، مثلاً سر ظهر است. اما یکی سر حال است و دیگری ناراحت است. زمانی است که به نسبت، به آن ساعت متابولیسمی بدن تعریف می شود. آن زمان ماورائی زمان است که نه چرخه ای است و نه سینوسی، بلکه کاملاً خطی ثابت است. آن هم نه به صورت افقی بلکه کاملاً عمودی است. ابتدا و انتهای اینها تبیین شده است.

انتهای هر کدام از اینها، عصر نامیده می شود. دهر میرد اما دو حرکت جوهری ملاصدرا در زمان دوم می‌گنجد. زمان و امام زمان (عج) و آخرالزمان تبیین این سازمان با همدیگر است. مسئله، مسئله انطباق است. یعنی زمان فیزیکی با

زمان فلسفی و متافیزیکی، با زمان شهودی و ماوراءالطبیعی با هم تلفیق بشوند. وقتی که این سه تا با هم انطباق پیدا کردند و کسیکه بتواند ابتدا انتهای این سه تا را همزمان به آنها محیط بشود، به آن میگوییم صاحب زمان. بشر به زمان اولی تا حدودی مسلط شده و بر زمان دومی در حال تلاش است و بر زمان سومی اصلاً وارد نشده است. ریشه زمان بطور مشخص پایه اش در حرکت است. اگر حرکتی نباشد، ما زمانی نداریم. لذا امام زمان (عج) و کسی که صاحب زمان است، صاحب حرکت است. چون زمان سیلی است، حرکت هم سیاسی است. حرکتی که متمدن می سازد. ما یک فشردگی و تراکم زمان داریم و یک انبساط زمان داریم. مثل ویدئوها که سه حالت دارند. یک وضعیت SP که استاندارد است که دو ساعت فیلم را در کاست دو ساعته ضبط می کند و یک وضعیت LP دارند که در کاست دو ساعته، چهار ساعت مطلب ضبط می کند و یک وضعیت EP یا SLP دارند که در روی کاست دو ساعته شش ساعت ضبط می کند. در فیلم ماتریکس بخشی از فشردگی زمان و انبساط آن را بر می تابد. حرکت هم همین است. ما یک حرکت متراکم داریم و یک حرکت منبسط. پس ما یک تراکم و فشردگی زمان داریم و یک انبساط زمان که ما به ازای تراکم حرکت انبساط حرکت است. بعد مادی نگاه به آنچه که امام زمان (عج) نامیده میشود، این زاویه است. برای امام زمان (عج)، این بخش تعیین گرای زمان، اینست آن زمان فشرده حرکت منبسط. امام زمان (عج) قادر است که طول و عرض زمان را در حوزه فیزیکی و متافیزیک و ماوراءالطبیعه تسخیر کند. چیزی که از اختیار بشر عادی خارج است. ولی خارج از پروسه حرکت، این عالم نیست. عصر مرحله ما قبل پایان است. از این گدازه و گزینه ایست که غفلت جدی شده است. ما غیر از مسئله زمان، ما یک مفهوم ماقبل زمان داریم به نام امام و پیشوا و هادی و هدایت کننده. امام زمان (عج)، پیشوای زمان، هدایت کننده زمان، یعنی قادر است زمان را به جهتی مورد نظرش است متمایل کرده و سوق دهد. امام زمان (عج) هدایت در زمان هدایت بر زمان و هدایت و امامت زمان را عهده دار است.

### تمرین عرض زمان اینست :

در گوشه ای نشسته و در خیال خود فرو برویم و سعی کنیم زمان را با فراموش کردن گذر زمان صفر کنیم و شروع به گفتن یکی از اذکار بالا کنیم و طول این حال را حس کنیم که چقدر است. بعد از لحظاتی از این حال بیاییم بیرون و آنوقت حس می کنیم که مدت زیادی را در آن حال بوده ایم زمان یک ریتم است زمان همچون صدای عبور و مرور الکتریسیته در مغز یا صدای جاری شدن خون در قلب یا جریان جزرو مد بر ساحل یا رفت و آمد است همه موارد فوق تحت سلطه ساعتهای کیهانی است و روشهای اندازه گیری انسان چیزی نیست جز قوانینی که از کتابها حاصل شده است. ثلثه ها و دقیقه ها با طبیعت ارتباطی ندارند هر از گانیم ریتمهای جهانی را بطریقه خود تعبیر می کند با دستکاری زمان می توان تصویری از کم بودن میزان درک این اختلافات توسط انسان بدست آورد. هر موجودی بطریق و در زمان خود زندگی می کند و از طریق شکاف باریک سیستم حیاتی و حس خود یک از بخش از محیط را نظاره

می کند مکان و زمان حقیقی در خارج هوشیاری فرد واقع است هر چقدر جسم سریعتر حرکت کند جرمش افزایش بیشتری می یابد زمان معنای مطلق ندارد و تحت تاثیر نقل است وقتی انسان بسیار سریع حرکت می کند سرعت زمان آهسته می شود بنا بر این آنها که در ماه زندگی می کنند بمقدار بخشی از ثانیه کمتر از زمینها پیر می شوند مکان و زمان بشدت بیکدیگر وابسته اند. زمان تابع وقوع حوادث است زمان لحظه به لحظه جلوه می کند آینده از نظر مخفی و گذشته در خاطره است و در وسایل کمک به حافظه جلوه ای تیره دارد و فقط حال بصورت مستقیم آشکار است. زمان حال در حرکت دائمی است. فرض زمان به صورت خط حامل دار و بصورت خط راست و طولی بخشی از همه تفکرات مربوط به تکامل را شامل می شود مکان و زمان یک متصله است و می توان میان گذشته و حال و آینده را فرق گذاشت. از جنبه بیولوژیکی بعد چهارم دارای خط اتصال است زمان مثل امواج نوری منتشر نمی شود بلکه بلافاصله در همه جا ظاهر میشود و همه چیز را پیوند می دهد کل حیات اصولاً نا متقارن است. سیاره زمین دارای سیستمی چپ برآست است و بنابراین موجب افزایش انرژی کیهانی خود می شود. مولکولهای چپ بر موادی هستند که نور پلاریزه را بسمت چپ منحرف می کنند. هر رفلکس شرط نوعی سفر در زمان است. رفلکس در بسیاری از جانوران ارزش حیاتی دارد ولی این تصویر در انسان فرق می کند. انسان جوینده است و هر لحظه در پی وضعیات جدید می رود و با اینترتیب عکس عملهای کهن نامناسب خواهد شد. از آنجایی که چیزی به عنوان زمان ثابت و یکنواخت وجود ندارد فرضیه نگهداشتن توجه شخص بر جریان تغییر و تحولات بی معنا میشود. هنگامیکه دستگاه مربوط به اشارات و مراجعات تغییر پیدا میکند زمان هم دیگر به شکلی ثابت باقی نمیماند تغییرات موقتی و جریان وقایع فقط متعلق به جهان ظواهر هستند و هیچ در امور ایفا نمیکنند. بنابراین زمان در ورطه یک هماهنگی فرا گیر گم میشود. هر کالبد متحرکی دارای دستگاه زمان و مکان خاص خودش میباشد که همیشه نظاره گری با آن در ارتباط خواهد بود. هنگامیکه دو دستگاه نسبت به یکدیگر حرکت میکنند زمان هر یک توسط ناظر متحرکی که دارای دستگاه زمانی خاص خودش میباشد ادراک و سنجیده میشود. در واقع کالبد منفرد و کالبدهای مربوط به آن در زمان کلی وجود ندارند بلکه هر کدام دارای دستگاه خاص خود شان میباشد. زمان خاص همیشه در یک چرخه کامل عمل میکند. بنابراین اساس آنچه سازندگان زمان به روی آن کار میکنند قرار دادن زندگی هر موجود زنده ای در یک چرخه کامل حیات است و نگهداشتن او در همین محدوده فکری میباشد. ما از زوایای متفاوتی به این اصل میرسیم از جمله تجربه که نشان دهنده نوسانات عجیب انسان در مقابل ادراک زمان است. زمان هنگام ماجراهای عشقی کوتاه میشود و در ساعات رنج افزایش می یابد بی تردید حرکتی به عنوان رنج تجربه میشود که آگاهی از رنج در آن تجربه شده باشد. بنابراین زمان یک واقعیت نیست بلکه یک نسبییت است. ما توسط افکارمان تداوم فضا - زمان را میشکنیم و آنرا به دو اصل فضا و زمان تقسیم بندی میکنیم. افکار ما توسط فضا محدود شده اند به گونه ای که مفاهیم خارج از فضا و زمان را درک نمیکنند. ولی این یکی از توهمات زمان است که ما دائماً فکر میکنیم در زمان حال حضور داریم. چنین تقسیم بندی اصلاً وجود ندارد و جریان حرکت زمان تا حد زیادی درون خود ماست. و این یکی از اصولی است

که سازندگان زمان در درون ما تعبیه کرده اند و در نتیجه ما را وادار ساخته اند که گذر سریع و کوتاه زمان را مهم بپنداریم در حالیکه این یکی از عملکردهای ذهن است.

هنگامیکه به مبدأ زمان دست می یابیم زمان ناپدید میشود. زمان به قدری انعطاف پذیر است که میتوان گفت یک نسبیت کاملا متغیر است و قدرت تسلط آن بر روی ما بسته به روش خاصی است که سازندگان زمان در ما تعبیه کرده اند تا ما تفاوت های کاذب بین هسته و سریع ، حال و آینده را باور کنیم. ما نمیتوانیم آغاز و پایان عینی برای جهان پیدا کنیم زیرا جهان بدون ذهن ناظر وجود ندارد. در جهان واقعی نه تنها ما بر توهم زمان عینی فائق میشویم بلکه از توهم یک من مستقل بودن در مقابل یک جهان که مجزای از من است نیز فراتر میرویم هیچ منی در جهان واقعی وجود ندارد زیرا تنها تجربه متعالی دانستن این است که من روح هستم. از آنجایی که هیچ نوع جهان عینی وجود ندارد پس هیچ نوع زمان عینی هم وجود ندارد. اگر من امروز می مردم فردا برایم وجود نداشت. تمام تئوریهای زندگی آینده آنگونه که زمینها می شناسند ( که این نیز یکی دیگر از کارهای زمان سازان میباشد ) در مورد زندگی پس از مرگ تناقض و غیره همگی نتیجه یک اشتباه کاملا روشن است زیرا همه آنها بر اساس ادراک عادی ما از یک تعریف مشخص از زمان شکل میگیرند. بر این مبنا که پس از مرگ فردایی وجود خواهد داشت. ولی این یک اشتباه است زیرا ما در جهانی واقعی زندگی نمیکنیم. بلکه در جهانی خیالی خودمان زندگی میکنیم. هر کدام از ما پس از مرگ زمان و جهان خودش را با خود به همراه خواهد برد. پس از آن بنا بر خواسته هایمان جهان و زمانی جدید برای اقامت موقتی بعدی مان خلق میکنیم. به همین دلیل است که نسبت به جهان بعدی ارواح آگاهی، قوانین مربوط به زمان و ابدیت، قوانینی غیر عقلانی هستند و برای درک آنها باید قادر باشیم که بگونه ای معقولانه و بدون موانعی همچون پیش فرضیات و یا اندوخته های ذهنی مان فکر کنیم. در این صورت حقیقت هر از چند گاهی بر ما آشکار خواهد شد. این سوال که آیا با دست یافتن به دانش کاملی از گذشته میتوانیم آینده را پیشگویی کنیم پیش نمی آید زیرا داشتن دانش کامل از گذشته نقض غرض است. هیچ گذشته ثابتی وجود ندارد ولی هر کسی گذشته و آینده قطعی خودش را دارد. وسعت مجموعه و چرخه هایی که افکارمان برای ما خلق میکنند ما را به وحشت می اندازد. جهان عظیم است ولی آگاهی از آن عظیمتر است زیرا خود به تنهایی میتواند چنین جهانی را ادراک کند. هر ناظری در زمان مخصوص به خودش زندگی میکند ولی جهان به عنوان یک کلیت تاریخچه ای بعنوان زمان نمیشناسد و دیروز و امروز و همیشه برای او یکسان میباشند. چنین ادعایی که آفرینش در زمان مطلق صورت گرفته است بی مفهوم میباشد زیرا هر آفرینشی در زمان مربوط به یک ناظر است و هیچ دو ناظری مدت زمان یکسانی را برای واقعه آفرینش تعیین نمیکند. جهان نه در فضا هست و نه در زمان بلکه برای یک ناظر در فضا و زمان قابل توصیف است. این کلید زمان است و هر چیز دیگری جز این بی معنا خواهد بود. واقعه خلقت مقدم بر تجربه است ولی معنایی ندارد که سوال کنیم (( چه چیزی مقدم بر خلقت بوده است؟ )) زیرا اساسا ناظرانی وجود نداشته اند که خلقت را به عنوان یک جریان موقتی تجربه کرده باشند. همچنین زمان مقدم بر خلقت زمین نیز بی معنا است. وقتی کاری انجام میدهیم یا درباره چیزی فکر میکنیم و یا حرف میزنیم باید زمان و فضای متناسب با آن را در نظر بگیریم. زیرا آنها فقط نسبی هستند و

بر حسب عادات ما شکل گرفته اند. برای مثال ما نامه ای را طبق روز و ماه و سال تاریخ گذاری میکنیم و هر روز و ماه و سالی که تغییر می یابد آنرا تغییر میدهیم و این امر ادامه دارد تا اینکه از رویای مان بیدار شویم. زمان خوابیدن نیز ما را اغلب در مرحله پیچیده ای قرار میدهد. برای غلبه بر چنین توهماتی باید در این چرخه به عاداتهای فکری جدید دست یابیم. در آن صورت دیگر زمانی وجود نخواهد داشت که سد راه ما باشد بلکه میتوانیم در یک آزادی جاودانه به سر ببریم. فعالیتهای برتر ذهنی مانند تفکر و اراده وقتی مورد تأمل قرار میگیرند هیچ یک از خصوصیات تدارم موقتی را از خود بروز نمیدهند. آنها در هر مرحله بطور عارضی متکی بر ارگانسیم کالبد میباشند بنابراین زمان که تسخیر کننده تمامی فعالیتهای موجودیت فیزیکی ما میباشد بطور غیر مستقیم بر آنها نیز تاثیر میگذارد. در نتیجه تمامی فعالیتهای برتر ارواح بطور غیر مستقیم تابع زمان میباشد. برای حل کردن مساله زمان ابتدا باید از فعالیتهای احساسی آغاز کرد یعنی توانایی ایجاد تغییرات در هر آنچه که موجود است. توانایی که توسط آگاهی مورد تأیید قرار میگیرد و تمامی نیروهای بدن در یک نقطه مشخص به آن میرسند. بنابراین ما یکباره در میان تصاویری مبسوط قرار میگیریم و در همین جهان نقاط ویژه زندگی خود را مشاهده میکنیم. از آنجایی که ممکن است فعالیتهای همین نقاط منشعب شوند حرکات و یا تاثیرات تصاویر دیگر باید از یک سو دریافت شوند و از سوی دیگر مورد استفاده قرار گیرند. این یکی از رازهای زمان است. بنابراین هنگامیکه مشاهده بطور خالصانه باشد خود بخشی از موجودیت است. احساسات بر شور بطور خود به خود از اعماق آگاهی جریان نمی یابند و اینگونه هم نیست که این احساسات با گسترش فضا ضعیفتر شوند. بلکه مشمول تغییر و تبدیلی خواهند شد. به اینصورت که در مرکز تصاویر محیطی که بر آنها تاثیر میگذارد تصویر خاصی وجود دارد که تمام فعالیتهای آن موجود را فرماندهی میکند که به آن تصویر ابتدایی میگوئیم. بنابراین تمام پاسخهای مربوط به عینیت و ذهنیت چه شکل مجزا از هم و چه ترکیبی از این دو باید بر حسب زمان بررسی شوند نه فضا. در نتیجه تصاویر مربوط به گذشته ما به دو شکل مجزا وجود دارند اول در مکانیزمهای محرک و دوم در خاطرات مستقل. بنابراین تئوری تصوی این است که هر آنچه را که ادراک کنی میتوانی مشاهده کنی. غلبه بر زمان و فضا آغاز عمل انمکاس است. زیرا زمان وجود ندارد و شخص به جای غلبه بر زمان باید بر خاطرات خود غلبه کند و این حاصل نگاه کردن به پدیده زمان و مکان با چشم تیسراتیل همراه با تفکر میباشد. توانایی تصویر برداری ذهنی مربوط به فرا آگاهی است و در عین حال اساس تصویر آگاهانه میباشد. اگر شخص میخواهد بر زمان غلبه کند باید خود را در مرکز تصویر ذهنی اش قرار دهد و آن چنان آنرا اجرا کند که گویی او نویسنده و بازیگر و کارگردان آن عمل است که البته همینطور هم هست. این باعث در هم فرو ریختن فضا و عبور از زمان میشود و شخص شروع به برقراری ارتباط با ارواح متعالی میکند. این همان راز زمان است که از مردم زمین پنهان شده است.



## راز جسم شدن قاره آتلانتیک :

سیل و فاجعه وحشتناک آتلانتیس در بیست دقیقه پیش از ساعت هشت رخ داد و چهل دقیقه طول کشید و پایان فاجعه ساعت هشت و بیست دقیقه بوده است. دانشمندان آتلانتیسی دارای پیشرفت علمی و بینظیری بوده اند، اما فاقد هرگونه بهیئت عرفانی، آنان کریستالی بسیار بزرگی ساخته بودند که با فرمول دقیق ریاضی طراحی شده بود. اما بدلیل محاسبات آنها نادرست از آب در آمد و بجای تولید قدرتی عظیم، این کریستال با گونه ای منجر به ترک خوردگی پوسته زمین شد و سبب گردید تا از محور خود خارج نشود و عصر یخ آغاز گردد هر پدیده گروهی که در مردم اتفاق می افتد در هر بیست دقیقه به ساعت و در هر بیست دقیقه پس از هر ساعتی رخ میدهد و این رازی آسمانی است. اگر به موقعیت عقربه های ساعت در وضعیت بیست دقیقه به هشت و بیست دقیقه دقت کنید و سپس ساعت را وارونه کنید عقربه ها ده دقیقه به ده و ده دقیقه بعد از ده را نشان می دهند. اگر این چهار علامت عقربه را با هم متصل کنید یک هرم راست و یک هرم وارونه را بدید می آورند. هر دو بزرگی هم را پس از انهدام آتلانتیس شخصی بنام ازیریس طراحی و مهندسی نمود. زیر هرم جنبه هرم دیگری وجود دارد که اندازه اش با هرم بیرونی که بر روی زمین قرار گرفته اصلا بقت دارد و این دو هرم سه مشابیه شکلی است که از عقربه های ساعت بدست آمد، برای این بوده که ستاره قطبی در مرکز محفوظ بماند و از بروز گردشهای محوری قطبهای شمال و جنوب جلوگیری کند. در کف این هرم زیرین ثرنا تورهایی مخفی قرار دارند که دیده نمی شوند و تولید کننده نیروی عظیمی است که برای هدایت کردن صنعت فضایی زمان مورد استفاده قرار می گرفته است. دلیل دیگر ساخته شدن پایه پایه این دو هرم برای خنثی کردن انرژی وحشتناک و هیبت آوری بوده سه امکان داشت از طریق نوک تله هر هرم به بیرون راه پیدا کند و سبب شود که این نیرو و انرژی خارق العاده خود را در نقطه ای نزدیک اتصال پایه پایه دو هرم متمرکز سازد. در حالیکه این قدرت از طریق قانون مغناطیس و میدان مغناطیس به این شکل خنثی و متمرکز داده شده است. این تمرکز انرژی های نوک هر دو هرم به استادان آواتار سایر سرزمینهای منظومه های شمسی اجازه میداد تا در حالیکه به لباس نذل راهبان و کاهنان آن دوران ملبس بودند، مردم را در اتاق ملکه شفا دهند. شکل و ترتیب این هرم، خود، به گونه ای قادر به ختم کردن امواج نوری بود بطوری که هر چیز در مرکز این انرژی مهار شده قرار می گرفت از بین میرفت.

ترسیم نمودار ساعت نابودی آتلانتیس

